

حوادث و رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری، خیلی قابل تأمل و بررسی است. برای عده ای این سؤال مطرح است که چگونه افرادی که دارای سوابق مبارزاتی بوده و در مسیر پیروزی انقلاب مشکلاهی را تحمل نموده اند، کسانی که ادعای دین داری داشته و گاهی خود را فدائی دین می دانستند و در برخی از مقاطع هم خود را در معرض خطر قرار داده اند، با گذر زمان تحول یافته و در جبهه مقابل واقع و به صورت پیاده نظام دشمن عمل می کنند؛ تا جایی که از همراهی با کفر، فساد و نفاق استقبال نموده، با آنان همراه می گردند. به اباعبدالله الحسین(ع) جسارت می شود، سکوت می کنند؛ به نماز گزاران در روز عاشورا حمله می شود، توجیه می کنند؛ به امام(ره) و از آن مهم تر به آرمانهای امام که هزاران شهید برای برپایی آن جان دادند توهین می شود، خم به ابرو نمی آورند. این سؤال، اذهان بسیاری را به خود مشغول ساخته، آزمون بزرگی را در برابر دین داران جلوه گر و در برخی از موارد مردم را دچار تردید ساخته است. از آنجا که این سؤالی است که این روزها به صورت گسترده از مبلغین پرسیده می شود، ما در این سرمقاله به صورت گذرا به آن می پردازیم.

برای پاسخ به سؤال مطرح شده، چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

احتمال انحراف در طول زندگی

قبل از هر چیز باید توجه داشت که انسان موجودی مختار است و تا زمانی که زنده است، اختیار از او جدا نمی شود و تنها پس از مرگ پرونده اختیار او بسته می شود. همین اختیار موجب می شود که انسان تا آخر عمر و در هر لحظه، امکان انتخاب راه هدایت و یا ضلالت را داشته باشد؛ از اینرو هیچ کس نمی تواند به عدم انحراف خود تا آخرین لحظات زندگی مطمئن شود.

بعضی عمری در مسیر صلاح بوده اند؛ اما در آخر عمر گمراهی را انتخاب کرده اند، و گروهی دیگر عمری را به خطا رفته و در آخر عمر متنبه گشته، توبه نموده و راه صلاح برگزیده اند.

از اینرو اصطلاحی در بین مردم و حتی خواص از علماء و اهل توجه مطرح است به نام عاقبت به خیری که توجه به این نکته بسیار مهم و ضروری است. شخصی نقل کرد که شب میلاد امام رضا(ع) به زیارت حضرت مشرف شدم، بزرگانی هم به زیارت آن حضرت مشرف شده بودند، از سه تن از آن بزرگواران که اهل توجه هم بودند به طور جداگانه پرسیدم که امشب شب میلاد حضرت رضا(ع) است، از ایشان چه چیزی را به عنوان عیدی طلب کنم؟ هر سه فرمودند: عاقبت بخیری.

در روایات متعددی توجه به این نکته مورد تأکید قرار گرفته است که ذیلاً به مواردی اشاره می شود: امام صادق(ع) می فرماید:

«أُطْلِبُ السَّلَامَةَ أَيُّمًا كُنْتُ وَ فِي أَيِّ حَالٍ كُنْتُ لِدِينِكَ وَ لِقَلْبِكَ وَ عَوَاقِبِ أُمُورِكَ مِنَ اللَّهِ؛^۱ در هر جای که و در هر مکانی بودی، سلامت دین، قلب و عاقبت امورت را از خداوند بخواه.»

از پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز نقل شده است که فرمودند: جبرئیل این مناجات را به من ارائه نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُلِمَّاتِ نَوَازِلِ الْبَلَاءِ... وَ أَنْفِذْنِي مِنْ سُوءِ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ؛^۲ خداوند! به تو پناه می برم از شدائد نازل کننده بلا و... مرا از بدی عواقب امور نجات بخش.»

دنیا طلبی

یکی از عوامل دیگری که موجب انحراف انسانها در شرایط مختلف بوده و تا لحظات آخر عمر تأثیر زیادی در سرنوشت انسان دارد، دنیا دوستی است و بسیاری از انحرافات که در وقایع اخیر دیده می شود منشأ آن دنیا دوستی است.»

بعضی عمری در مسیر صلاح بوده اند؛ اما در آخر عمر گمراهی را انتخاب کرده اند، و گروهی دیگر عمری را به خطا رفته و در آخر عمر متنبه گشته، توبه نموده و راه صلاح برگزیده اند. از امام صادق(ع) نقل شده که فرمودند: «رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا؛^۳ دنیا دوستی باعث همه خطایاست.»

در جای دیگر، راوی می گوید از امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود: «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛^۱ هنگامی که مؤمن از دنیا خالی شود، مزه دوستی خدا را می چشد.»

۱. بحار الأنوار، ج 72، ص 400، باب 87- التقيية و المداراة.

۲. بحار الأنوار، ج 83، ص 282، باب 45- الأدعية و الأذكار.

۳. الكافي، ج 2، ص 315، باب حب الدنيا.

از امیر المؤمنین علی(ع) نقل شده که فرمودند: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهًا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْعَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَحْدَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ؛^۱ دنیا مانند مار است، هنگام لمس کردن نرم است و در درون آن سم قاتل است، جوان بی تجربه و نادان جذب آن می شود و مرد اندیشمند دانا از آن می گریزد.»

گاهی تصور می شود که اگر مردم بعضی از نیازمندیها را داشتند به دنبال دنیا نمی دیدند؛ در حالی که این سخن باطل است.

امام صادق(ع) می فرماید: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطَشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛^۲ دنیا مانند آب دریاست که هر چه انسان تشنه از آن می نوشد، به تشنگی او افزوده می شود تا وی را به قتل رساند.»

کسانی که دل به دنیا بسته و فریفته زخارف دنیوی شوند، در هر موقعیت و سنی به خطا و گناه مبتلا می گردند و اگر چه سوابق بسیار خوبی هم داشته باشند، به هیچ وجه در امان نخواهند بود. مال دوستی

علاقه به مال در اغلب انسانها وجود دارد، لیکن اگر از حد تجاوز کرد؛ به گونه ای که جای عشق الهی را گرفت و توانست افرادی را به گناه کشاند، به صورت عاملی برای خطاهای دیگر نقش آفرین می گردد.

قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛^۳ «و به راستی انسان علاقه شدیدی به مال دارد.»

مال دوستی در سراسر عمر انسان تا آخرین لحظات زندگی می تواند سر نوشت فرد را تغییر داده، او را از صلاح به فساد کشاند.

باید توجه داشت که خود مال دوستی، هر یکی از نمودهای دنیا دوستی است و در بخش قبل گفته شد که دنیا دوستی باعث همه خطایا است.

از آن مشکل تر اگر کسانی به اموال غیر مشروع دست یافته باشند، از سوئی مال حرام در وجود آنان اثر گذاشته، زمینه پذیرش سخن حق را از آنان می گیرد و از سوی دیگر با گذر زمان به این داشته ها دل بسته و هر آن به خاطر علقه بیش از حد به مال در معرض خطر دیگری قرار می گیرند. ریاست طلبی

عده ای از کسانی که در فراز و نشیبها دچار مشکل شده و به انحراف مبتلا می شوند به دلیل علاقه به ریاست است.

به طور کلی باید توجه داشت که ریاست فرصت بسیار ارزشمندی برای اجرای عدالت است، که اگر خداوند به فردی چنین فرصتی را عنایت فرمود، باید با تمام وجود آن شرایط را غنیمت دانسته، برای تحقق عدالت و کسب اجر اخروی بکوشد.

اما کسانی که به ریاست علاقه مند بوده، به دنبال ریاست برای ارضاء غرورهای خود هستند، در معرض خطر جدی قرار دارند.

امام صادق(ع) می فرماید:

«مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ هَلَكَ؛^۴ کسی که به دنبال ریاست باشد، هلاک می گردد.»

در روایت دیگری حماد بن بشیر از امام صادق(ع) نقل می کند که آن حضرت می فرمود: «مَا ذُنُوبَانِ ضَارِبَانِ فِي عَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا أَحَدُهُمَا فِي أَوْلَاهَا وَ الْآخَرُ فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ؛^۵ فساد دو گرگ درنده در گوسفندانی که از چوپان جدا شده و یکی از اول و دیگری از آخر [به گوسفندان حمله ور می شوند] بیش تر از فساد علاقه به مال و ریاست نسبت به دین مسلمان نیست.»

عبد الله بن مسکان می گوید: شنیدم امام صادق(ع) می فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ هَوْلَاءَ الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ يَتْرَاسُونَ فَوَاللَّهِ مَا حَقَّقَتِ التَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛^۶ از این ریاست دارانی که ریاست می

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۸۹.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۷۹.

۴. عادیات/ ۸.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵، باب حب دنیا و الحرص علیها.

۷. همان.

ورزند دوری کنید، همانا به خداوند سوگند! صدای کفشها به دنبال مردی نیامد مگر آنکه هلاک شد و هلاک گرداند.»

امام صادق(ع) فرمودند: «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ؛^۱ کسی که ریاست ورزد ملعون است، کسی که برای رگست تلاش کند ملعون است و کسی که با خود درباره ریاست بیاندیشد ملعون است.»

بسیارند کسانی که به دلیل جاذبه های ریاست گاهی همه اعتقادات و باورهای خود را زیر پا می گذارند.

در رویداد عبرت آموز کربلا به خوبی افرادی از این دست را می توان یافت و امروز هم به وضوح انسانهایی از این قبیل قابل مشاهده هستند. این افراد تا زمانی که ریاست آنها بر قرار است، مدافع ارزشها و حکومت جلوه می کنند؛ اما آن گاه که از مدیریت یا ریاستها بر کنار می شوند به همه چیز پشت پا می زنند. این احتمال خطر منحصر به زمان خاصی نبوده و می تواند تا آخر عمر، آدمی را به این ورطه بکشاند.»

گناه

معصیت و سرکشی در برابر خداوند، آثار و عواقب گوناگونی در دنیا و آخرت دارد که یکی از آنها سلب ایمان از گناهکار است. گناهان در برخی از موارد موجب انکار آیات خداوند می گردد. قرآن مجید می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛^۲ «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!»

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرماید:

«أَذَلُّوْا عِنْدَ الرَّعْصِ دَةَ أَبِ اللِّدَاتِ وَ بَقَاءَ التَّعَاتِ»؛^۳ در هنگام معصیت به فکر گذرا بودن لذتها و ماندگاری تبعات آن باشید.»

امام صادق(ع) می فرماید: «إِحْذَرُوا عَوَاقِبَ الْعَثَرَاتِ»؛^۴ از عواقب خطاها بپرهیزید.»

بسیاری از انحرافها انسانها را به پرتگاه ضلالت می کشاند. گناه هنگامی که تکرار شود و معصیت کار به توبه روی نیاورد، با گذر زمان فرد را به کفر و بی ایمانی می رساند و این امر در هر زمان از عمر انسان امکان پذیر است.

اگر کسانی به اموال غیر مشروع دست یافته باشند، از سویی مال حرام در وجود آنان اثر گذاشته، زمینه پذیرش سخن حق را از آنان می گیرد و از سوی دیگر با گذر زمان به این داشته ها دل بسته و هر آن به خاطر علقه بیش از حد به مال در معرض خطر دیگری قرار می گیرند

دگر اندیشی

برخی از افراد به دنبال تجدد و نو اندیشی هستند. گرچه نو اندیشی به معنای دریافت اندیشه های نو و فرآورده های فکری جدید بسیار ارزشمند و موجب رشد دانش بشری است؛ لیکن هر سخن و یا مطلب جدید گفتن بدون پشتوانه فکری، دلیل بر نو اندیشی نیست؛ بلکه گاهی افرادی در این عرصه دچار مشکلاتی می گردند که قابل بررسی و تامل است.

الف. عده ای کلام نو و جدیدی را مطرح و بدون برهان و دلیل قانع کننده و قابل طرح در حوزه های تخصصی، به نشر آن می پردازند. اینان مطالبی را در فضاهای غیر کارشناسی و یا برای افراد نا آشنا مطرح و خود را نو آور جلوه می دهند.

ب. گروهی دیگر نیز حرف جدیدی ندارند؛ ولی با طرح مطالب دیگران سعی می کنند خود را اندیشمند و نو آور معرفی کنند. گاهی دیده می شود که این افراد بدون درک عمق مطالب دیگران، به بیان آن پرداخته، خود را آورنده مطلب معرفی و به غروری بی رویه مبتلا می شوند. اینان مخالفان را هم نادان و واپس گرا معرفی می کنند.

ج. از این دو دسته بدتر کسانی هستند که نو آوری در مباحث دینی را در مسیر بدعت و دروغ بستن به خدا و پیامبر(ص) دنبال می کنند. اینان نه تنها خلاق نیستند؛ بلکه در جایگاه شیادان عمل می کنند.

در لسان روایات افراد بدعت گذار و پیروان آنها به شدت مورد نکوهش قرار گرفته و به مؤمنین سفارش شده از آنان دوری کنند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. یوسف/۱۰.

۳. عررالحکم، ص ۱۸۵.

۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۳۷.

از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمودند: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ؛^۱ با اهل بدعت همراهی و هم نشینی نکنید؛ زیرا در بین مردم یکی از بدعت گزاران به حساب خواهید آمد. پیامبر(ص) فرمودند: هر کس بر دین دوست و نزدیکانش هست.»

د. دسته ای دیگر در جامعه وجود دارند و این گروه کم هم نیستند که هر حرفی که به عنوان تئوری و نظریه دانشمندان غربی معرفی شود، بدون توجه به اینکه دلیل این مطلب چیست و صرفاً به دلیل آنکه از آن طرف آب آمده، مطلب را دقیق و غیر قابل خدشه می پندارند و به خاطر همین سخن بی اساس، قوی ترین مباحث علمی دانشمندان توانمند خودی را به سخریه می گیرند. بعضی آن قدر در این زمینه جلو می روند که آیات قرآن و روایات را کهنه و قدیمی و سخنان دیگران را نو و جدید می پندارند. این مطلب در روایتی به زیبایی و به صورت اعجاز آمیزی نقل گردیده است. امام صادق(ع) می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مَجَالِسَ يَمُوتُهَا اللَّهُ وَ يُرْسِلُ تَقَمَّتَهُ عَلَى أَهْلِهَا فَلَا تُقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ مَجْلِسًا فِيهِ مَنْ يَصِفُ لِسَانَهُ كَذِبًا فِي فِتْيَاهُ وَ مَجْلِسًا ذَكَرَ أَعْدَائِنَا فِيهِ جَدِيدٌ وَ ذَكَرْنَا فِيهِ رَثٌ وَ مَجْلِسًا فِيهِ مَنْ يَصُدُّ عَنَّا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ؛^۲ سه مجلس است که مورد غضب الهی است و خداوند عذاب خود را بر اهل آن مجالس نازل می کند، پس با آنان همنشینی و مجالست مکن. مجلسی که در آن کسی به دروغ فنوا می دهد و مجلسی که یاد دشمنان ما در آن جدید و ذکر ما کهنه قلمداد می شود و مجلسی که در آن شخصی است که راه به سوی ما را می بندد و تو بدان علم داری.» امروزه کسانی که تحت تاثیر بیگانگان هستند و نسبت به روایات اهل بیت عصمت و طهارت(ع) بی اعتنا می دارند، کم نیستند. اینان با گذر زمان آنچنان شیفته بیگانگان می شوند که دین و آئین خود را در این راه بر باد می دهند.

همراهی با نا اهلان

به طور کلی انسانها در ابعاد مختلف اخلاقی، اعتقادی و فکری، از دوستان و نزدیکان خود تئیر پذیرند؛ به گونه ای که بسیاری از افراد پس از مدتی دوستی با شخصی همانند او فکر می کند، رفتار می نماید، و سلیقه شان به دوستشان نزدیک می شود و... . این تئیر پذیری اگر از دوست خوب باشد فرد را صالح و اگر از دوست بد بود، آدمی را فاسد می گرداند؛ از اینرو با اطمینان می توان گفت یکی از مواردی که موجب انحراف انسانها می شود، همنشینی با نا اهلان است. مقصود از نا اهلان همه انسانهای منحرف می باشد؛ اعم از کفار، منافقین و فاسدین. در این باره روایات بسیاری وارد شده که اکنون به مواردی اشاره می شود:

امیر المؤمنین علی(ع) می فرماید: «مَجَالِسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ وَ مَجَالِسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَ مَجَالِسَةُ الْفَجَّارِ لِلْأَبْرَارِ تُلْحِقُ الْفَجَّارَ بِالْأَبْرَارِ فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ(ص) كَانِ يَقُولُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِئُ كَافِرًا وَ لَا يُخَالِطُنَّ فَاجِرًا وَ مَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ فَاجِرًا كَافِرًا؛^۳ همنشینی با افراد شرور موجب بد گمانی به نیکان می شود و همنشینی با نیکان اشرار را به نیکان، ملحق می نماید و همنشینی گناهکاران با نیکوکاران، بدکاران را به نیکوکاران ملحق می سازد.

کسی را که وضعیت او برایتان مشتبه بود به دوستانش نگاه کنید اگر اهل دین خدا بودند، پس او هم اهل دین خدا است و اگر اهل دین خداوند نبودند پس او هم بهره ای از دین خدا نخواهد داشت. همانا پیامبر(ص) فرمودند: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، نباید با گنهکاران دوست شود و کسی که با کافر دوستی و با گنهکار مخلوط گردید، خود، کافر و گنهکار است.» امام سجاد(ع) فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَ مُجَاوَرَةَ الْفَاسِقِينَ اخذُوا فِتْنَتَهُمْ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ؛^۴ از همراهی با گنهکاران و کمک به ستمگران و مجاورت گنهکاران بپرهیزید و از فتنه آنها بپرهیزید و از کنار آنان دور شوید.»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۸، باب مجالسة أهل المعاصي.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

۴. وسائل الشیعة ج ۱۶، ص ۲۶۰.

پیام اربعین در زیارت اربعین

عبدالکریم پاک نیا

«السَّلَامُ عَلَيَّ وَالْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَيَّ أَسِيرِ الْكُزْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيُّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ صَفِيُّكَ وَ ابْنُ صَفِيِّكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ أَكْرَمَتَهُ بِالشَّهَادَةِ وَ حَيَاتِهِ بِالسَّعَادَةِ؛ سلام بر حسین مظلوم شهید. سلام بر آن اسیر [غم و اندوه و] مصایب سخت عالم و کشته اشکها. پروردگارا! من گواهی می‌دهم که آن حضرت ولگی تو و فرزند ولگی توست، و برگزیده تو و فرزند برگزیده توست که به لطف و کرمت رستگار شد. تو او را با اعطای مقام شهادت گرامی داشتی و به سعادت مخصوص گردانیدی.»

زیارت اربعین یکی از مهم ترین محورهای حیاتی فرهنگ شیعه می باشد که همواره شیعیان راستین با این نشانه در طول تاریخ شناخته می شوند^۱. با مروری اجمالی به فرازهایی از زیارت اربعین می توان راز این اهمیت را دریافت. با اینکه عبارات آن کوتاه است؛ اما محتوایی ظریف و مضامین عالی دارد. این ارادتنامه شیعه که از ناحیه امام صادق(ع)، خطاب به حضرت اباعبدالله الحسین(ع) صادر شده و «صفوان بن مهران جمال» آن را منتشر ساخته و به دست اهلش رسانده است، امروزه می تواند بهترین و کاربردی ترین درسها را برای ما داشته باشد. در این فرصت به مناسبت فرا رسیدن اربعین حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) به شرح یکی از آموزه های مهم این زیارت گرانقدر می پردازیم:

احیای فرهنگ شهادت

در این زیارت کوتاه چندین بار از واژه های مقدس جهاد و شهادت و جان نثاری در راه احیای ارزشهای الهی، سخن به میان آمده است^۲ و این نشانگر اهمیت موضوع جهاد و شهادت در مکتب حیاتبخش شیعه می باشد.

البته چنانکه می دانیم، در نظام ارزشی اسلام، شهادت در راه خدا تک معنوی است و معنوی است که سائر انگیزات انسانی و اعمال صالح فرد مسلمان را تحت الشعاع خود قرار می دهد و در طبقه بندی ارزشها و اصول اسلامی، جایگاه ی بس رفیع دارد. رسول گرامی اسلام(ص) در این مورد می فرماید: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ، بَرٌّ، حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ»^۳ بالاتر از هر نیکویی، نیکویی دیگری است تا آنکه شخص در راه خدا به شهادت برسد. هنگامی که در راه خدا به شهادت برسی، دیگر بالاتر از آن نیکویی وجود ندارد.»

اساساً اگر روحیه شهادت طلبی و جهاد در راه خدا در جامعه ای نباشد و افراد آن جامعه به تن پروری و تعلقات مادی مشغول شوند، سرنوشتی ذلت بار و آینده ای حقارت آمیز خواهند داشت.

امیر مؤمنان علی(ع) بزرگ پرچمدار عرصه جهاد و شهادت، در خطبه معروف خود در «نهج البلاغه» می فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَ دَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ وَ جَنَّةُ الْوَيْقِيَةِ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ وَ ذِيَّتْ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءَةِ وَ ضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ وَ أَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سَيِّمَ الْخَسْفَ وَ مَنَعَ النَّصْفَ؛ جهاد [در راه خدا]، دری از درهای بهشت است که خداوند آنرا به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است. و کسی که جهاد را ناخوشاورد دانسته و [از ترس شهادت] ترک کند، خداوند لباس ذلت و خواری را بر او می پوشاند و دچار بلا و مصیبت می شود و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد به خواری محکوم و از عدالت محروم است.»^۴

جهاد [در راه خدا]، دری از درهای بهشت است که خداوند آنرا به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است. و کسی که جهاد را ناخوشاورد دانسته و [از ترس شهادت] ترک کند، خداوند لباس ذلت و خواری را بر او می پوشاند و دچار بلا و مصیبت می شود و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد به خواری محکوم و از عدالت محروم است.»^۴

طبق این بحث الهی، مردمانی که روحیه جهاد و شهادت را در وجودشان تقویت کنند و در راه

اهداف والا کشان استقامت ورزند و برای تحقق آرمانهای مقدس الهی با تمام وجود به استقبال شهادت بروند، ملی عزیزی مورد توجه دگگران، مقتدر، مستقل و جاودانه خواهند بود.

۱. همچنانکه امام حسن عسکری(ع) فرموده است: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةٌ إِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ وَ تَغْيِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ پنج چیز از نشانه های مؤمن است: گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز [واجب و نافله در هر شبانه روز]، زیارت اربعین، انگشتر در دست راست کردن، پیشانی بر خاک ساییدن، و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم». (روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج 1، ص 195).

۲. دقت در متن زیارت اربعین نمایانگر این نکته حیاتی می باشد: «... الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ ... أَكْرَمَتَهُ بِالشَّهَادَةِ ... بَدَلَ مُهْجَتِهِ فِيكَ ... فَجَاهَدَهُمْ فِيكَ ... حَتَّى سَفَكَ فِي طَاعَتِكَ دَمَهُ ... مَظْلُومًا شَهِيدًا ... وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ ...». (تهذيب الأحكام، ج 6، ص 114)

۳. الکافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، ج 2، ص 348.

۴. نهج البلاغه، امام امیرالمؤمنین علی(ع)، نشر ائمه، خطبه 27.

انسان شهادت طلب که شاعستگی خویش را برای رسیدن به اهداف مقدس اثبات می‌کند و با اعتمادگی آگاهانه و مقاومت هوشمندانه هستی خود را در راه مکتبش تقدیم می‌دارد، هرگز روی ذلت و خواری نخواهد دی و با شهادت در راه خدا به درجات والای معنوی نائل خواهد شد. شهادت؛ سود خالص

مولای متوکلان برای باور وحی که می‌کرد که: «مَا صَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفَكْتُمْ دِمَائِهِمْ وَ هُمْ يَصْفِينَ إِلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَيِّغُونَ الْعُصَى وَ يَشْرَبُونَ الرِّيقَ قَدْ وَ اللَّهُ لَعَوَّا اللَّهُ فَوْقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ، أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيَّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ وَ أَبْرَدَ بَرءُوسِيهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؛ آن گروه از برادران ما که در مصاف با دشمن - در جنگ صفین - خونشان ریخته شد و به شهادت رسیدند، هرگز زلف نکرده‌اند. آنان امروز هستند [تا همانند من] خوراکشان غم و غصه، و نوشیدنی آنها خون دل باشد. به خدا سوگند آنها به ملاقات خداوند رفتند و پاداش آنان را به نحو شاعسته‌ای عنایت کرد و پس از گذراندن مرحله خوف و دلهره در سرای امن جایشان داد. کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند، و با حق در گذشتند؟ کجاست عمّار؟ و کجاست پسر تیهان (مالک بن تیهان انصاری)؟ و کجاست ذو الشهادتین (خزیمه بن ثابت که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست)؟ و کجا ایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟^۱

بالاترین افتخار

بنابراین شهادت معامله‌ای عزتمندانه و سودمند است که انسانهای وارسته با خدای خود می‌کنند و با زدودن غبارهای تعلق از تمام مظاهر دنیوی، به مقامات عالی دست می‌کشند. متفکر شهی، استاد مطهری در تعریف شهادت می‌نویسد: «شهادت به حکم الهی آگاهانه و اخلاقی است و در راه هدفی مقدس است و از هرگونه انگیزه خودگراکنه منزه و میرا است، تحسین‌انگهی و افتخارآمیزی است و عملی قهرمانانه تلقی می‌شود. در مکران انواع مرگ و مریها تنها این نوع از مرگ است که از حاکمیت و زندگی برتر و مقدس‌تر و عظیم‌تر و فخیم‌تر است... پس شهادت فدایت خود را از اجزا کسب می‌کند که فداکردن آگاهانه تمام هستی خود است در راه هدف مقدس.»^۲

«صدرالمآلهین (ره)» در مورد مقام جاوی شهیدان می‌گوید:

آنانکه ره دوست گزینند همه

در کوی شهادت آرم‌کنند همه

در معرکه دو کون فتح از عشق است

هر چند سپاه او شه‌کنند همه

شهادت؛ رمز جاودانگی

شهادت برای انسانهای وارسته و خود ساخته که از دین و وابستگی‌های آن رسته و به خدا بپوسته‌اند، مکتب‌تری راهی است که آنان را به مقصد نهایی و هدف والای الهی می‌رساند. شهادت از دیدگاه اهل وحی قرآن نه تنها خسارت نیست؛ بلکه حکمتی جاودانی و هم‌کشگی می‌باشد و این ندای قرآن همواره در گوش مردمان آزاده جهان طنین انداز است که: «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ»؛^۳ «هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند؛ بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» و در سوره بقره می‌فرماید: «وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»؛^۴ «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگوئید؛ بلکه آنان زنده‌اند؛ ولی شما نمی‌فهمی!»

سعدی نیز در توضیح این معنا می‌گوید:

زنده کدام است، بر هوشگر

آنکه بمیود به سر کوی طو

آری، به حقیقت شهادت راهی است که از آن زندگی جاودانه خبر ندارد. آنان در کنار اولاد و انبیا الهی در بهشت برین جای دارند. آنان انسانهای با فضیلت و کاملی هستند که مقام بس عظیمی کسب نموده‌اند: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ

۱. نهج البلاغه، خطبه 182.

۲. قلم و انقلاب مهدی (ع)، مرتضی مطهری، نشر صدرا، ص 84.

۳. آل عمران/ 169.

۴. بقره/ 154.

خَلْفَهُمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱؛ «آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند (مجاهدان و شهیدان آینده)، خوشوقت هستند [زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند] که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.»

از منظر کلام وحی، شهادت در حقیقت پیروزی و فتح است. پیروزی بر شیطا و فتح قلله‌های رفیع کمالات و فضائل: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْتَيْنِ^۲؛ «بگو: آنگاه دوباره ما جز یکی از دو بختی (پیروزی کاشهدات) را انتظار داریم؟»

برای یک مسلمان دین باور و خدا محور، هم شهادت و هم کشتن دشمن، هر دو پیروزی است؛ چرا که هدف او از جهاد مقدس، احقاق حق و اعتلای این پرچم، روشن نمودن شاهراه انسانیت و پرتو افشاندن در ظلمات استبدادها، ستمها و فسادها است؛ به همین جهت او در هر دو صورت به این هدف والا عیش رسیده و موجب استحکام ارزشهای الهی و انسانی گردیده است. شهادت؛ گلوآژه عاشورا

حضرت امام حسین(ع) سرور و سره شهیدان است. عشق به شهادت و جانفشانی در راه حق، سراسر وجود آن حضرت را فرا گرفته بود و آن گرامی، شهادت - برتری نوع مرگ - را برگزید و مرامش این بود که:

«وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُبْشِيَّتْ
فَقَتْلُ أَمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند؛ پس کشته شدن یک انسان با شمشیر در راه خداوند، برتری نوع مرگ می‌باشد.»^۳

سالار شهیدان(ع) عشق به شهادت را از مکتب پیرمک رسول گرامی اسلام(ص) و پدر گرامیش امیرمؤمنان(ع) آموخته بود. رسول خدا(ص) همواره می‌فرمود: «وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ دَدْتُ إِنْى أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ؛ سوگند به آن که جانم در دست اوست! دوست دارم در راه خدا کشته شوم، سپس زنده شوم و آنگاه کشته شوم، سپس زنده شوم و آنگاه کشته شوم.»^۴

علی(ع) بوی بارها این عشق درونی خود را اظهار کرده بود و هم برای خود، هم برای طوان نزدککش این افتخار را آرزو می‌کرد. آن حضرت در نامه ای برای ممتازترین کوش، جناب مالک اشتر، چرخ مقامی را از خداوند خواسته و فرمود: «وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ... أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ؛ من از خدای متعال درخواست می‌کنم که پادشاه عمر من و تو را به رستگاری و شهادت ختم کند و البته که ما به ملاقات او مشتاق هستیم.»^۵

و هنگامی که آرزوی دیده‌اش در محراب مسجد کوفه در آستانه تحقق قرار گرفت، با کمال رضایت فرمود: «فَزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه سوگند! رستگار شدم.»^۶

البته شوق شهادت در وجود اولیای الهی به ویژه امام حسین(ع) به این معنا نبود که خود را تسلیم مرگ کنند و هیچ گونه اقدام و دفاعی از خود نشان ندهند؛ بلکه آن بهشواکن حقیقت طلب، در برابر ظلم و ستم غارتگران بخت المال و متعرضین به مسلمانان شدیداً مقابله و دفاع می‌کردند؛ اما هنگامی که احساس می‌نمودند در راه پیشبرد هدف مقدس خویش باید از جان بگذرند، با آغوش باز و عزتمندانه به استقبال شهادت می‌رفتند. مردان الهی در چنین مواقعی زمزمه می‌کنند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان
او زمن جسمی بگیرد رنگ رنگ

وقتی که امام حسین(ع) در نهمه رجب سال 60 هجری در معرض دعوت به بخت با یک قرار گرفت، احساس نمود که دین خدا جز با شهادتش احکام نخواهد شد. به کنار قبر پهلبر(ص) آمد و عرضه

۱. آل عمران/170.

۲. توبه/52.

۳. بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفا، ج 44، ص 374.

۴. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دارالفکر، بیروت، ج 3، ص 203.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ابن ابی الحدید، دار الاحیاء الکتب العربیه، ج 17، ص 117؛ نهج البلاغه، نامه 53.

۶. المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، نشر علامه، ج 2، ص 119.

داشت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! با اکراه و اجبار از جوار تو بکون می‌روم. مکتب من و تو جدایی انداختند؛ زجا با یکی بن معاویه که شرابخوار و فردی فاسق و فاجر است، بخت نکردم. اکنون با همه ناخوشاگهی از نزد تو خارج می‌شوم.»

امام(ع) را خوابی سبک فرا گرفت و در عالم رؤف رسول خدا(ص) را زکوت کرد. حضرت(ص) او را در آغوش گرفته و صورتش را بوسید و در ضمن سخنانی فرمود: «يَا حَبِيبِي! يَا حُسَيْنُ! اِنَّ اَبَاكَ وَ اُمَّكَ وَ اَخَاكَ قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ اِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ وَ اِنَّ لَكَ فِي الْجَنِّ اَنْ لَذْرَجَةً عَالِيَةً، لَنْ تَنْالَهَا اِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛ ای محبوب من، ای حسین! پدر و مادر و برادرت در کنار من مشتاق دکار تواند، برای تو در بهشت درجایی عالی است که به آن نخواهی رسید مگر با شهادت.»^۱

بعد از این بشارت، شوق شهادت در راه اعتلای کلمه الله در وجودش مضاعف گردید. هنگامی که امام با طوان خویش به سوی کربلا رهسپار بود، در راه، فرزدق شاعر، آن حضرت را ملاقات کرده و بعد از سلام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! چگونه به کوفتن دل می‌بندی و اعتماد می‌کری، در حالی که پسرعمویت مسلم بن عقیل و دوستانش را کشتند؟! چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: «رَحِمَ اللّٰهُ مُرْسِلًا فَلَقَدْ صَادَ اِلَيْكَ رُوحُ اللّٰهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ جَنَّتُهُ وَ رِضْوَانُهُ، اَمَّا اِنَّهُ قَدْ قَضَىٰ مَا عَلَكَ وَ بَقِيَ مَا عَلَكَ؛ خدا مسلم را رحمت کند! او به سوی آرامش الهی و بارگاه عطرآگین بهشت و خشنودی خداوند هجرت کرد. او تکلیف خود را انجام داد و هنوز تکلیف ما باقی است.»^۲

دعوتنامه شهادت امام حسین(ع) در کتبی از سخنرانهای عمومی خود برای حجاج، بعد از تبیین فلسفه قلم خویش و تحلیل اوضاع سلسلی روز، از شهادت خود به دست ستمگران حکومت اموی خبر داده و از مسلمانان آزاده و متعهد خواست که در این حماسه جاویدان، حضرتش را همراهی کرده و آماده شهادت در راه خدا باشند. امام در فرازی از سخنان روشنگرانه خویش فرمود: «ای مردم! مرگ بر انسانها چونان گردنبندی که لازمه گردن دختران جوان می باشد حتمی است، و من به دکار بکلانم آنچنان اشک دارم که معقوب(ع) به دکار هوسف(ع) داشت و برای من قتلگاہی معین گردیده است که در آنجا به شهادت خواهم رسید. گوگل با چشم خود می‌بینم که درندگان بلبانها (لشکرکتن کوفتن) در سرزمینی در مکتب «نواووس» و «کربلا» اعضای مرا قطعه قطعه کرده و شکم گرسنه خود را سیر می‌کنند، از پیش آمدی که با قلم تقدی نوشته شده، گریزی نیست.»

آنگاه حضرت ادامه داد: «رَضِيَ اللّٰهُ رِضًا اَهْلًا لِّالسُّبْحَةِ، نَهَبُوْا عَنكَ بِلَايَةَ وَ كُوفِيْنَا اُجُورَ الصَّابِيْنَ لَنْ نَسْرُدُ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ لِحُرْمَتِهِ وَ هِيَ مَحْمُودَةٌ لَهٗ فِي حَضْرَةِ الْقُدْسِ، بَقِيَ يَوْمَ عَكَبَةَ وَ مَجَزُ يَوْمَ وَعْدَهُ، مَنْ كَلَّمَ بِلَدْلًا فِيهَا مَرَجَتْ وَ مَوْطِنًا عَنكَ لِقَاءِ اللّٰهِ بِنَفْسِهِ فَلْيُحَرِّلْ مَرَعًا فَلْيَكُ رَاحِلًا مُرْصِحًا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِعَالِكَ؛ [در آنچه که] رضایت خداوند [در آن است] رضایت ما اهل بخت [نیز در آن] می باشد، بر بلاهای او صبر می‌کریم و پاداش صابران را خواه کم داشت. پاره‌های تن بکمبر(ص) از او جدا نخواهند شد و آنان در بهشت در کنار ایشان گرد خواهند آمد. چشمان بکمبر(ص) با دکن آنان روشن خواهد شد و توسط اهل بختش وعده او (گسترش آیین توحیدی اسلام) تحقق خواهد یافت. هر کسری آمادگی جان نثاری در راه ما و تقدیر جان خویش را در راه خدا دارد، پس به همراه ما سفر کند که انشاء الله من فردا صبح حرکت خواهد کرد.»^۳

در یک کلام امام حسین(ع) عشق به شهادت را در روز عاشورا در مرحله عمل نشان داد و جان خویش را در راه خدا تقدیر نمود.

استاد شهید مطهری در مورد رمز بقای مکتب امام حسین(ع) می‌نویسد: «امام حسین(ع) به واسطه شخصیت عالیقدرش، به واسطه شهادت قهرمانانه‌اش مالک قلبها و احساسات صدها مکتبون انسان است. اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند - کبری رهبران مذهبی - بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و هم رنگ کردن و هم احساس کردن روحها با روح عظیم حسین(ع) بهره‌برداری صحیح کنند، جهان اصلاح خواهد شد. راز بقای امام حسین(ع) این است که نهضتش از طرفی منطقی است، بُعد عقلی دارد و از ناحیه منطقی حماقت می‌شود و از طرف دیگر در عمق احساسات و عواطف راه کفته است.»^۴

۱. مکتب المعاجز، سیدهاشم بحرانی، مؤسسه معارف الاسلامیه، ج 3، ص 484.

۲. اللهوف، سید ابن طاووس، نشر مؤمنین، ص 74.

۳. شرح الاخبار مغربی، قاضی النعمان المغربی، مؤسسه نشر اسلامی، ج 3، ص 146؛ فرهنگ سخنان امام حسین(ع)، محمد دشتی، نشر مشهور، ص 274.

۴. قلم و انقلاب مهدی(ع)، ص 122.

در اینجا بار دیگر مهم ترین پیام اربعین را با زمزمه آخرین فراز از زیارت اربعین یادآور می شویم و آرزوی همراهی با راهیان مکتب شهادت و ایثار و جهاد را می نماییم و با این عبارات روح نواز خود را در فضای عطر آگین عاشورا بیان قرار می دهیم که: «وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي وَ قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلِيمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ ظَاهِرِكُمْ وَ بَاطِنِكُمْ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و شهادت می دهیم که من به [امامت و حقانیت] شما ایمان و به رجعت شما یقین دارم و در شروع به آیین و ختم کارم، و قلبم تسلیم قلب پاک شما و همه کارم پیرو امر شماست و یاریم تا خدا اذن دهد برای شما مهیا است؛ پس البته با شما هستم، حتماً با شما هستم نه با دشمنان شما، درود خدا بر شما و بر جسم و جان پاک شما باد! و درود خدا بر شما باد از حاضر و غایب شما و بر ظاهر و بر باطن شما! ای پروردگار عالمیان این دعای مرا اجابت فرمای.»

روضه

امام صادق(ع) فرمود: «بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْحُسَيْنِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالذَّمِّ؛^۱ آسمان تا چهل روز بر [قتل] حسین(ع) خون گریست.»

علامه مجلسی به نقل از سید بن طاووس می فرماید: «لَمَّا رَجَعَتْ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ(ع) وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَغُوا إِلَى الْعِرَاقِ قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مَرَّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ ... وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ وَ أَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا؛^۲ چون همسران و اهل بیت امام حسین(ع) از شام بازگشتند و به عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را از راه کربلا ببر. وقتی به قتلگاه شهیدان رسیدند... در این هنگام زنان اهل آن وادی گرد ایشان جمع شدند و چند روز عزداری کردند.»

شاید زبانحال زینب کبری(س) با قبر برادر گرامی اش حضرت حسین(ع) چنین بوده باشد:

آنچه از من خواستی، با کاروان آورده ام
 يك گلستان گل، به رسم ارمغان آورده ام
 از در و دیوار عالم، فتنه می یارید و من
 بی پناهان را بدین دارالامان آورده ام
 اندرین ره از جرس هم، بانگ یاری برنخواست
 کاروان را تا بدینجا، با فغان آورده ام
 بسکه من، منزل به منزل، در غمت نالیده ام
 همرهان خویش را چون خود، بجان آورده ام
 تا نگوئی زین سفر، با دست خالی آمدم
 يك جهان، درد و غم و سوز نهان آورده ام
 قصه ویرانه شام از نپرسی، بهترست
 چون از آن گلزار، پیغام خزان آورده ام
 خرمنی موی سپید و دامنی خون جگر
 پیکری بی جان و جسمی ناتوان آورده ام
 دیده بودم با یتیمان مهربانی می کنی
 این یتیمان را بسوی آستان آورده ام
 دیده بودم، تشنگی از دل قرارت برده بود
 از برایت دامنی اشك روان آورده ام
 تا نثارت سازم و گردم بلاگردان تو
 در کف خود، از برایت نقد جان آورده ام
 نقد جان را ارزشی نبود، ولی شادم چو مور
 هدیه ای، سوی سلیمان زمان آورده ام
 تا دل مهر آفرینت را نر نجانم ز درد
 گوشه ای از درد دل را، بر زبان آورده ام
 در پایان از مبلغان گرامی در مظان استجاب، التماس دعای عاجزانه دارم.

۱. المناقب، ج 4، ص 54.
 ۲. بحار الأنوار، ج 45، ص 146.

چرا معاویه، امام حسن مجتبی(ع) را مسموم کرد؟

سیدجواد حسینی

ممکن است این پرسش به ذهنها خطور کند که بعد از صلح امام حسن(ع) با معاویه، زمینه خلافت ریاست او بر مسلمانان هموار شد، پس چه ضرورتی داشت که دست خود را به خون پاک سید جوانان بهشتی حسن بن علی(ع) آغشته کند و به توطئه ای ناجوانمردانه دست بزند؟ در پاسخ باید گفت معاویه از همان آغاز با معلمانی که برای یزید انتخاب کرده بود تلاش می کرد او را جانشین خود قرار دهد تا به وصیت پدرش عمل شده باشد که گفت: «خلافت را همچون توپ به همدیگر پاس دهید و نگذارید خلافت از دست فرزندان و خاندان بنی امیه خارج شود» معاویه به خوبی می دانست برای جانشینی یزید، موانع بزرگی وجود دارد که تا آن را از سر راه بردارد نمی تواند طرح ولایتعهدی یزید را به اجرا درآورد. نخستین مانع، وجود بزرگانی بود که با حضور آنان در جامعه اسلامی معاویه به خود جرئت نمی داد که این نقشه را عملی سازد. مانع دوم، وجود افرادی بود که به نوعی خود را برای خلافت آماده کرده و ادعای ریاست و یا حقانیت داشتند.

مانع سوم و بزرگ ترین مانع برای این نقشه، وجود نازنین امام مجتبی(ع) بود که از همه جهات برای خلافت شایستگی داشت و این امر در صلح نامه آن حضرت با معاویه نیز گنجانده شده بود که بعد از او امام حسن(ع) خلیفه مسلمانان باشد.

در کنار این مسئله، وجود شیعیان، به ویژه شیعیان عراق با عنوان حامیان، مانع سوم و یا مانع مستقل می توانست باشد که معاویه برای رفع آن نیز باید چاره ای می اندیشید.

معاویه با سیاست شیطانی اش برای رسیدن به مقصود خویش، نقشه هایی را طراحی کرد تا تک تک موانع را از سر راه ولایتعهدی یزید بردارد اهم آن نقشه ها از این قرار است:

الف. خریدن و تطمیع افراد

یکی از راههایی که معاویه برای طرح ولایتعهدی یزید انتخاب کرد، خریدن افراد و تطمیع آنان بود. او در برخی موارد موفق نشد؛ ولی در غالب موارد به هدف شوم خود دست یافت؛ مثلاً:

1. عبدالرحمان، فرزند ابوبکر

معاویه صد هزار درهم فرستاد تا او را بخرد. عبدالرحمان در پاسخ نوشت: «لا ابيع ديني بدنياي؛¹ دینم را به دنیا نمی فروشم.»

2. عبدالله بن عمر

یکی دیگر از مخالفان طرح ولایتعهدی یزید، عبدالله بن عمر بود. او از دو جهت در جامعه آن روز موقعیت داشت: اولاً؛ وی مردی به ظاهر مقدس و زاهد ماب بود و عده ای او را الگوی خود می دانستند؛ ولی باطنی نفاق آلود و پیچیده داشت؛ زیرا با خلفای سه گانه بیعت کرد؛ اما با امیر مؤمنان(ع) بیعت نکرد و بعد از او با معاویه، یزید و با حجاج به عنوان نماینده عبدالملک مروان بیعت کرد؛ ثانیاً؛ فرزند خلیفه دوم بود و طرفداران پدرش برای او احترام قائل بودند به این سبب، بیعت وی با معاویه و پذیرش طرح ولایتعهدی یزید ثمره ها و فواید فراوانی داشت. معاویه او را با صد هزار درهم خرید و وی نیز پذیرفت و با سکوت خویش طرح ولایتعهدی را تأیید کرد.²

3. منذر بن زبیر

او فرزند زبیر و یکی از مخالفان جانشینی یزید بود. معاویه او را هم با صد هزار درهم خرید تا در مقابل ولایتعهدی یزید سکوت اختیار کند. او پول را گرفت و گاه سخنانی بر زبان جاری می کرد؛ ولی علیه یزید مخالفت عملی نکرد. او خود به مردم چنین گفت: «إِنَّ قَدْ آجَزَيْ بِمِرَاةِ الْفِي وَلَا كَهْرَنْعِي مَا صَرَعِي بِي أَنَّ أَخْبَوَكُمْ خَبْوَهُ. وَاللَّهِ إِنَّ كَهْرَبُ الْجَمْرِ وَاللَّهِ إِنَّ كَهْرَبُ كَدَّغِ الصَّرْوَةِ؛³ او صد هزار درهم برای من فرستاد، ولی این مانع نمی شود که من حقیقت را نگویم. به خدا قسم! او (یزید) شراب می نوشد. به خدا قسم! او مست می شود تا آنجا که نماز را ترک می کند.»

4. عروة بن مغیره

1. الاستیعاب، یوسف بن عبدالله عبدالبر، مکتبه نهضت مصر، قاهره، ج 2، ص 285.

2. ر.ک: فتح الباری، ابن حجر ع سقلانی، داراحیاء التراث، بیروت، دوم، 1402 ق، ج 13، ص 60 و ر.ک: ناگفته هایی از حقایق عاشورا، سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، دوم، ص 81. از این کتاب بهره برده ایم.

3. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، دوم، ج 4، ص 368.

معاویه به والی کوفه، مغیره بن شعبه دستور داد عده ای از اهل کوفه را به شام بفرستد تا آنان از معاویه، جانشینی یزید را درخواست کنند. مغیره چهل نفر را انتخاب کرد و آنان را به سرکردگی پسرش عروه به شام فرستاد. آنان در سخنرانی معاویه شرکت کردند و به او گفتند: «ای آقا! چرا معطلی؟ و چرا مردم را در انتظار می گذاری؟ ای معاویه! ما از آینده خبر نداریم و نمی دانیم چه خواهد شد؟ مصلحت این است که یزید را به جانشینی خود معرفی کنی؟» فردی به عروه گفت: «پدر تو مغیره بن شعبه، این گروه را به چه مبلغی خریده است؟» عروه گفت: «سی هزار درهم.» گفت: «عجب! دین آنان خیلی ارزان بوده است.»^۱

ب. تبعید کردن گروهی از افراد

روش دیگر معاویه برای هموار کردن خلافت یزید، تبعید افراد مقبول جامعه بود. از جمله کسانی که می توان نام برد، سعید بن عثمان عقیان است. در این باره می خوانیم که مردم مدینه بر این باور بودند که بعد از معاویه، سعید بن عثمان، خلیفه است. او نزد قوم خود و بنی امیه و پیروانش چنین موقعیتی داشت. این باور و اعتقاد، نزد مردم، تمام و قطعی بود و هرگز با این عقیده نوبت به یزید نمی رسید تا جایی که این امر به شعر درآمده و

بین عموم پخش شده بود:

وَاللَّهِ لَا يَنَالُهَا يَزِيدٌ
حَتَّى يُتَالَّهَا مَةَ الْحَدِيدِ
إِنَّ الْأَمِيرَ بَعْدَهُ سَعِيدٌ

به خدا سوگند! یزید به حکومت نخواهد رسید و اگر در این فکر باشد، به قتل خواهد رسید فرمانروای بعد از او (معاویه) سعید است.^۲

ابن کثیر در این باره می نویسد که روزی سعید بن عثمان بر معاویه وارد شد و به او گفت: «شنیده ام تو می خواهی یزید را به جانشینی معرفی کنی.» معاویه پاسخ داد: «آری.» سعید گفت: «تو همواره مشمول عنایت پدرم بودی و به برکت خونخواهی پدرم به این مقام رسیده ای. با این حال، تو فرزند خود را بر من مقدم می کنی، در حالی که من از یزید هم از لحاظ پدر و مادر و هم از لحاظ شخصی بر این امر سزاوارترم. اگر از لحاظ پدر بسنجی، پدر من عثمان و پدر یزید، معاویه است. و اگر از لحاظ مادر باشد، مادر یزید، نصرانی و تربیت یزید، نصرانی است.»^۳

معاویه گفت: «اما آنچه گفتمی از احسان پدرت به من، آری او به من احسان کرد (و من را به طور رسمی به سمت والی شام نصب کرد) و این جای انکار نیست و اما اینکه پدرت از پدر یزید بهتر است این هم درست است و مادرت «کلبیه» از مادر او بهتر است؛ آما کونکَ حَکْمًا مَرْنَهُ فَوَاللَّهِ لَوْ مَرَّهْتُ الْكَلْبَ الْفَوْطَةَ رَجَّ الْأَمْرَ لَكَانَ كَرِيحًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكُمْ كَلْبًا؟^۴ اما اینکه خودت از یزید بهتر باشی، به خدا سوگند! اگر همه دمشق از مردانی مثل تو پر شود یزید نزد من از همه شما محبوب تر و عزیزتر است.»

این جمله به خوبی باطن معاویه را ظاهر می سازد که به هیچ قیمتی حاضر نیست، دست از طرح ولایتعهدی یزید بردارد؛ با همه بی لیاقتی یزید و شایستگی دیگران بر او، تنها گزینه خلافت بعد از او یزید بوده است؛ از اینرو تلاش وسیعی کرده است که موانع را برطرف کند در نتیجه تصمیم گرفت سعید را محترمانه از سر راه بردارد و آبرومندانه او را تبعید کند. پس به او پیشنهاد داد که به خراسان برود و والی آنجا شود.^۵

هدف معاویه اولاً؛ این بود که او را از مرکز خلافت دور کند تا مانعی برای خلافت یزید نباشد و ثانیاً؛ در همانجا و به دور از مرکز خلافت، او را از بین ببرد؛ از اینرو غلامان و اطرافیان او را تحریک کرد که او را به قتل برسانند و برای اینکه راز قتل او آشکار نشود به غلامان دستور داد که به جان هم افتاده، همدیگر را بکشند تا سرنخی بدست نیاید.^۶

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، دار صادر، بیروت، 1385 ش، ج 3، ص 350؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، 1421 ق، ج 40، ص 298 و ناگفته های عاشورا، ص 81.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج 21، ص 223.

۳. این نکته مهمی است که نویسنده در مقاله مستقلی به نام «جایگاه مصلحت و حقیقت در سیاست گزاری امیرمؤمنان(ع)» در مجله شماره یازده مبلغان بررسی کرده است.

۴. البدایة و النهایة، اسماعیل قریشی معروف به ابن کثیر، مکتبة المعارف، بیروت، چاپ ششم، 1405 ق، ج 8، ص 80 و ناگفته هایی از حقایق عاشورا، ص 79.

۵. وفیات الاعیان، شمس الدین احمد بن خلکان، مکتبة نهضت مصریه، ج 5، ص 389 و 390.

۶. تاریخ یعقوبی، احمد بن واضح یعقوبی، شریف رضی، چاپ اول، 1414 ق، ج 2، ص 237 و ر.ک: ناگفته هایی از حقایق عاشورا، ص 80.

قتل عام بزرگان شیعیان

معاویه با کمک شش نفر از والیان خود که سرسخت ترین دشمنان اهل بیت(ع) بودند به قتل عام شیعیان، به ویژه بزرگان آنان اقدام کرد. این شش نفر عبارت بودند از 1. مغیره بن شعبه از دشمنان معروف خاندان عصمت و طهارت(ع)؛ 2. زیاد ابن ابیه؛ 3. عبیدالله بن خالد بن اسید از طایفه بنی امیه و داماد عثمان بن عفان؛ 4. ضحاک بن قیس، فرمانده اهل شام در جنگ صفین و رئیس پلیس شهر شام در زمان معاویه و بعد از مرگ او؛ 5. عبدالرحمان بن امّ حکم (ام حکم، خواهر معاویه و دختر ابوسفیان بود که امام صادق(ع) همواره او و جمعی را بعد از نماز لعن می کرد)؛ 6. نعمان بن بشیر که در ماجرای سقیفه بین انصار اختلاف انداخت و از ابوبکر طرفداری کرد و در حادثه کربلا و بردن اسیران و شهادت حضرت مسلم نقش تعیین کننده ای داشت^۱

این شش نفر به شدت، شیعیان کوفه را سرکوب کردند و بزرگان آنان را به شهادت رساندند آنان در این فاجعه، دو هدف را دنبال می کردند. اول: کسانی که با ولایتعهدی یزید مخالف بودند، از بین بروند و از سر راه برداشته شوند. دوم: شیعیان کوفه ممکن است در آینده، امام حسن(ع) و یا جانشین او، امام حسین(ع) را یاری کنند؛ از اینرو نقشه سرکوب را اجرا کردند تا کوفه از بزرگان شیعه خالی شود و در آینده مخالفتی با یزید صورت نگیرد.

بخش اعظم این سرکوبها بر عهده زیاد بن ابیه بود؛ چرا که او به خوبی، شیعیان کوفه را می شناخت و آنان را تحت تعقیب قرار می داد. در تاریخ، درباره رفتار او با شیعیان چنین می خوانیم:

«كَلَّمَ عَتَّعَ شَرِيعَةَ عَلِيٍّ^۲؛ زیاد بن ابیه در پی شیعیان علی بود [و آنان را تحت تعقیب قرار می داد].»

او عمرو بن حمق را دستگیر کرد و او را به شهادت رساند و پس از شهادت، سر او را از بدن جدا کرد و به شام نزد معاویه فرستاد. تاریخ نگاران نوشته اند که نخستین سری که در اسلام از شهری به سرزمینی فرستاده شد سر عمرو بن حمق بود.^۳

همچنین وی حجر بن عدی را نیز دستگیر کرد و از بیش از سی نفر از بزرگان کوفه همچون شمر بن ذی الجوشن، عمر سعد و ... بر واجب القتل بودن او امضا گرفت؛ با اینکه رجال شناسان اهل سنت، حجر بن عدی و عمرو بن حمق را از بزرگان صحابه می دانند.^۴

د. ترور و کشتن افراد مهم و نقش ساز

از خطرناک ترین بخشهای نقشه معاویه برای هموار شدن زمینه ولایتعهدی یزید، حذف فیزیکی افراد و ترور و قتل بزرگانی بود که به نوعی در جامعه نفوذ داشتند و با ولایتعهدی یزید مخالف بودند، به نمونه هایی از افراد سرشناس توجه شود که به دستور معاویه به قتل رسیده اند.

1. سعد بن ابی وقاص

وی از کسانی بود که با خلافت یزید مخالف بود. البته این عمل بدان سبب نبود که او از دوستان علی(ع) بود؛ بلکه او معاویه را دشمن می دانست؛ وگرنه در شورای شش نفره عمر بود و از علی(ع) طرفداری نکرد. در عین حال، علی(ع) را سب و لعن نیز نکرد.

معاویه در سفری که به مدینه رفت، سعد را به حضور پذیرفت و به احترام سعد از جا برخاست و او را در کنار خود نشانید. معاویه هنگام گفتگو به وی اعتراض کرد که چرا ابوترا ب(ع) را لعن نمی کنی؟ سعد گفت: «من از پیامبر درباره علی(ع) فضیلتی شنیده ام که تا آنها در ذهن من است هرگز او را لعن نمی کنم.» معاویه از پاسخ سعد به شدت ناراحت شد و مجلس را ترک کرد و سرانجام تصمیم گرفت که وی را از مسیر راه ولایتعهدی یزید بردارد؛ از این رو با سم کشنده او را به قتل رساند^۵

2. عایشه

اشاره شد که معاویه در زمینه سازی برای اعلام ولایتعهدی یزید، سفری به مدینه داشت و در این سفر کوشید بزرگان سرشناس را متقاعد کند که جانشینی یزید را بپذیرند؛ از جمله آن افراد، عایشه بود که معاویه به ملاقاتش شتافت و سعی کرد از طریق عاطفی و جبرگرایی او را وادار کند که در امر خلافت یزید مخالفت نکند و خطاب به او چنین گفت: «إِنَّ أَمْرَ كَيْدِ قَضَاءٍ مِنَ الْقَضَاءِ وَ لَهَسَ لِلنَّبِيِّ الْخِيَاةَ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ قَدْ أَكَّهَ الرَّأْسُ بَعَثَهُمْ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأَعْطَوْعُهُ وَدَّهَ مَ عَلَكَ ذَلِكَ وَ مَوَاتِقَهُمْ. أَفَتَوَى

۱. ر.ک: ناگفته هایی از حقایق عاشورا، ص 82 و 83.

۲. أسد الغابه، ابن اثیر جزری، داراحیاء التراث، بیروت، ج 1، ص 698 و الاستیعاب، ج 1، ص 329.

۳. الاستیعاب، ج 3، ص 174.

۴. همان.

۵. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، 1414 ق، ص 80 و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، 1385 ش، ج 16، ص 49.

أَنْ عَثُرُوا غُدُوْدَهُمْ وَ مَوَاتِقَهُمْ؛ به راستی امر (خلافت) یزید قضای (حتمی) الهی است و [مردم و] بندگان خدا در این مسئله، اختیار [و حق اظهار نظر] ندارند و مردم بیعتشان را به گردنشان پذیرفته اند و عهد خودشان را [در امر خلافت یزید] محکم کرده اند. آیا شما احتمال می دهی که مردم عهد و پیمانی که بسته اند بشکنند؟»

راستی که باید معاویه را در سیاست شیطانی، زبردست و قوی دانست. در جملات فوق می بینید چگونه از طریق قضای الهی، انتصابی بودن خلافت یزید از سوی خدا و نداشتن حق دخالت از سوی مردم و همین طرز بیعت و تعهد ادعایی مردم، تلاش می کند عایشه را متقاعد سازد که با او در امر خلافت یزید همراهی کند؛ ولی او نمی دانست که عایشه در این نوع سیاست، از او چیزی کم نداشت؛ از اینرو وی در جواب معاویه گفت: «أَمَّا مَا ذَكَوْتَ مِنْ غُدُوْدٍ وَ مَوَاتِقٍ، فَلَيْقَ اللهُ فِي هَذِهِ وَ أَوْلَاءِ الرَّهْطِ وَ لَا يَحْجَلُ عَلَيْكُمُ؛^۱ اما آنچه گفتی از پیمان و عهد مردم، پس از خدا بترس درباره [نسبت ناروا دادن به این] مردم و با عجله تصمیم زیانبار علیه آنان نگیر [و برای آنان تعیین تکلیف نکن].»

در منابع شیعه آمده است که معاویه، بالای منبر، ولایتعهدی یزید را مطرح می کرد تا از مردم بیعت بگیرد. عایشه به او گفت: «هَلْ أَسْتَدْعَى الشُّوْخَ لِيَنبَغِيَهُمُ الْبَيْعَةُ؛ آیا بزرگان صحابه [و خلفا] برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟» معاویه در جواب گفت: «نه.» عایشه گفت: «فِيْمَنْ تَوْتِدِي؟؛ پس تو به چه کسی در این امر اقتدا کردی؟» «فَجَحَلْ فَلَمَّا زَارَهُ عَائِشَةُ فِي بَيْتِهِ هَذَا فَوَقَعَتْ فِيهَا وَ كَلَّتْ رَأْيِي، فَهَاتَتْ فَكَلَنَ عَبْدُ اللهِ بِي زُبَيْئٍ كَرَّضَ بِهِ...^۲ در این هنگام، معاویه خجالت زده شد [و کینه این صحنه را در دل نگه داشت از اینرو] هنگامی که عایشه خواست برای دیدار به خانه معاویه برود، معاویه چاله ای حفر کرد [و روی آن را پوشاند]. عایشه که سوار بر مرکب بود به داخل گودال افتاد و مرد. عبدالله بن زبیر همیشه [در شعرش] کنایه و گوشه ای به معاویه داشت [که او قاتل عایشه بوده است].»

بنابراین عایشه با دسیسه و نقشه شوم معاویه کشته شد، با اینکه در داستان عثمان بر ضد علی(ع) همکاری کرد؛ ولی چون با خلافت یزید مخالف بود، معاویه او را از سر راه خویش برداشت. این، همان سیاست شیطانی است که پدر و مادر نمی شناسد و بر هیچ کسی حتی نزدیک ترین همکار و هم فکر رحم نمی کند.

3. عبدالرحمان بن ابی بکر

از دیگر مخالفان ولایتعهدی یزید، عبدالرحمان فرزند ابوبکر برادر عایشه بود. معاویه در ابتدا مبلغ صد هزار درهم برای او فرستاد تا وی را بخرد. عبدالرحمان در پاسخ گفت: «من دینم را به دنیا نمی فروشم.» پس از آن [رد پول] مدتی نگذشت که عبدالرحمان به صورت مشکوکی از دنیا رفت.^۳ تاریخ نگاران اهل سنت قضیه را بیش تر فلش کرده اند که معاویه به عبدالرحمان گفت: «تصمیم دارم تو را به قتل برسانم.» پس از این تهدید مدتی نگذشت که جنازه اش را یافتند.^۴

ابن اثیر می نویسد که مروان، والی مدینه در خطبه ای گفت: «امیرمؤمنان (معاویه) فرزندش یزید را به جانشینی خود بر شما برگزیده است.» عبدالرحمان برخاست و گفت: «ای مروان! هم تو و هم معاویه دروغ می گوید. شما خیری برای امت محمد نخواسته اید و فقط قصد پادشاهی دارید؛ به گونه ای که هر یک از شما بمیرد، دیگری از خاندان شما جای او را بگیرد» بعد از این اعتراض، مأموران حکومت به دنبال دستگیری او بودند که وی به خانه خواهرش عایشه پناه برد و عایشه از او دفاع کرد و صریحاً مروان را لعن کرد.^۵ در نتیجه می توان حدس قوی زد که مرگ مشکوک عبدالرحمان مرتبط با معاویه بوده است تا او را از سر راه اعلام ولایتعهدی یزید بردارد

جالب است بدانید بخاری وقتی جریان عبدالرحمان را نقل می کند فقط می گوید: «عبدالرحمان چیزی به مروان گفت»^۶ و این سخنان را نقل نمی کند که عبدالرحمان، مروان و معاویه را دروغگو دانست.

ولی طبری به صراحت می گوید که معاویه به عبدالرحمان گفت: «وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَقْتُلَكَ؛^۷ به خدا سوگند تصمیم دارم تو را بکشم.» بعد از این تهدید مدتی نگذشت که عبدالرحمان درگذشت.

۱. الامة و السياسة، عبدالله دهوری، شریف رضی، چاپ اول، 1413ق، ج 1، ص 205.
۲. الصراط المستقیم؛ علی بن یونس عاملی، انتشارات مرتضی، 1425 ق، ج 3، جزء سوم، ص 45.
۳. الاستیعاب، ج 2، ص 285.
۴. ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، ص 72 و تاریخ طبری، ج 4، ص 226.
۵. الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 250، وقایع سال 56 ق.
۶. فتح البلوی، ج 8، ص 467 و 468.
۷. تاریخ طبری، ج 4، ص 226.

4. عبدالرحمان بن خالد

عبدالرحمان، فرزند خالد بن ولید است که خود خالد، دشمن دیرینه اهل بیت (ع) بود؛ ولی یکی از فرزندانش به نام «مهاجر» از امیرمؤمنان (ع) طرفداری می کرد و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت بود؛ ولی عبدالرحمان برعکس، از بزرگ ترین پرچم داران لشکر معاویه (حامل اللواء الاعظم) بود و مردم شام به او علاقه خاصی داشتند. همین علاقه، علت مبعوض بودن وی را نزد معاویه فراهم کرد. شاهدش این سخن ابن عبدالبر در این باره است که معاویه می خواست برای یزید از مردم بیعت بگیرد. وی برای مردم شام خطبه خواند و گفت: «ای مردم! من دیگر پیر شده ام و مرگم نزدیک شده است و به این فکر افتاده ام که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که وحدت شما را حفظ کند و حکومت را اداره کند. من نیز فردی مثل شما هستم، پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید.» همه گفتند: «ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می کنیم.»^۱

رأی و نظر مردم برای معاویه، بسیار سنگین تمام شد و به ظاهر، ناراحتی خود را مخفی کرد؛ ولی تصمیم جدی برای رفع این خطر گرفت. وقتی عبدالرحمان بیمار شد، طبیبی یهودی را که جایگاه خاص نزد معاویه داشت برای معالجه او فرستاد و به طبیب دستور داد که در ضمن داروهای تجویز شده برای عبدالرحمان سمی کشنده قرار دهد؛ ولی در میان مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری درگذشته است.

طبیب یهودی نیز طبق دستور عمل کرد و نتیجه دارو این شد که در ناحیه ریه و روده های عبدالرحمان مشکلی پدید آمد که مرگ او را به دنبال داشت.^۲

ابن عساکر نام طبیب را مشخص می کند و می گوید: «معاویه به ابن آثال دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن غیر مسلمانان [و یهودیان] از پرداخت مالیات و عوارض قرار داد. ابن آثال (طبیب یهودی) طبق دستور، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرار داد خود عمل کرد.»^۳

5. زیاد ابن ابیه

شرح حال او برای همگان معلوم است. وی پدر مشخصی نداشت و معاویه، او را به پدرش ابوسفیان منسوب کرد؛ ولی زیاد از مخالفان خلافت یزید بود و فکر ریاست و گرفتن حکومت بعد از معاویه را در سر می پروراند؛ از اینرو در نامه ای به معاویه نوشت که برای معرفی یزید شتاب مکن وقتی نامه به معاویه رسید گفت: «وای بر فرزند عبید!^۴ به من خبر رسیده است که این شخص، انگیزه ریاست دارد و خیال کرده است که می تواند جانشین من باشد. به خدا سوگند! انتساب او را به پدرم ابوسفیان نفی می کنم و در جامعه آبرویش را می برم و او را به مادرش سمیه و پدرش عبید برمی گردانم.»^۵

از خطرناک ترین بخشهای نقشه معاویه برای هموار شدن زمینه ولایتعهدی یزید، حذف فیزیکی افراد و ترور و قتل بزرگانی بود که به نوعی در جامعه نفوذ داشتند و با ولایتعهدی یزید مخالف بودند سرانجام بعد از ردّ و بدل شدن این حرفها درباره جانشینی یزید، هفته ای نگذشت که زخمی در دست زیاد بن ابیه به وجود آمد و به مرگ او انجامید و مردم گفتند که او به طاعون مبتلا شده است. بسیاری از مردم نیز احتمال قوی داده اند که زیاد از جمله کسانی است که معاویه او را مسموم کرده و از سر راه تعیین ولایتعهدی یزید برداشته است.^۶

6. امام حسن (ع) یا بزرگ ترین مانع خلافت یزید

بزرگ ترین مانع بر سر راه حکومت یزید، وجود مبارک امام مجتبی (ع) بود. آن حضرت از جهات عدیده ای می توانست مانعی بزرگ برای این مسئله باشد؛ زیرا:

اولاً: آن حضرت شخصیت معنوی بالایی داشت و همه او و برادرش امام حسین (ع) را «سَکِّی شَبَلَبِ اَهْلِ الْحَبَّةِ»؛ دو آقای جوانان بهشتی می شناختند و خدمات فراوان آن حضرت در مدینه از او شخصیت عظیمی در اجتماع ساخته بود و در عراق نیز به سبب شیعه بودن اکثریت مردم، جایگاه و

۱. الاخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، مکتبه حیدریه، چاپ دوم، 1379 ش، ص 172.

۲. الاستیعاب، ج 2، ص 409.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج 16، ص 163.

۴. عبید، نام یکی از پدران است که زیاد را به او منسوب می کنند.

۵. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220.

۶. همان، ص 235؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 496 و تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 203.

پایگاه ویژه ای داشت. به این سبب، معاویه به راحتی نمی توانست ولایتعهدی یزیدی را مطرح کند که از معنویات بو نبرده است و جوانی خام و اهل شراب و قمار است. ثانیاً: امام حسن(ع) از کسانی بود که نه تهدید او را وادار به عقب نشینی می کرد و نه تطمیع وی را به سکوت و تسلیم وا می داشت.

اشاره شد که معاویه، جمع زیادی را که در بین آنها امثال عبدالله بن عمر را می توان دید، خرید و آنان به راحتی در مقابل یزید و جنایاتش سکوت کردند. همچنین گزینه تبعید و دور کردن از مرکز خلافت درباره امام حسن(ع) قابل اجرا و عمل نبود؛ چون حضرت، هیچ مسئولیتی از طرف معاویه نمی پذیرفت و معاویه نیز برای اجبار بر این مسئله قدرتی نداشت. ثالثاً: قرارداد صلح میان حضرت مجتبی(ع) و معاویه که بنابر بندهای آن، معاویه حق نداشت بعد از خود کسی را به جانشینی انتخاب کند، و بعد از وی باید آن حضرت به خلافت می رسید. این مسئله، یک مانع بزرگ سیاسی و اجتماعی به حساب می آمد. این امر که باید خلافت بعد از معاویه به امام حسن(ع) برسد در منابع اهل سنت نیز آمده است که حضرت مجتبی(ع) بارها تأکید می کرد که من با معاویه قرارداد بسته ام که خلافت بعد از او به من برگردد.

ابن حجر نقل کرده است: «لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ صَدَّ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) فِي آهْلِ الْعِرَاقِ وَ مُعَاوِيَةُ فِي آهْلِ الشَّامِ...»^۱ هنگامی که علی به شهادت رسید حسن بن علی در عراق و معاویه در شام به حکومت رسید.

امام مجتبی(ع) با لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کردند و معاویه نیز با لشکری از شام، رهسپار میدان جنگ شد. بعد از رویارویی دو لشکر و آن وقایع، کار به صلح کشید و صلح نامه ای در آن میان به امضا رسید که یکی از بندهای آن این بود: «عَلَى أَنْ يَجْعَلَ الْعَهْدُ لِلْحَسَنِ مِنْ بَعْدِهِ»^۲ به این شرط که معاویه، خلافت را بعد از خود به حسن واگذارد» قرطبی می گوید: «لَا خِلافَ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ الْحَسَنَ إِنَّمَا سَلَّمَ الْحِلافَةَ لِمُعَاوِيَةَ حَظَّتْهُ لَأَعْيُوهُ نَتْرُكَوْهُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلِيٌّ ذَلِكَ أَنْعَوْهَ بَعْدَهُمَا فِي ذَلِكَ»^۳ علما بر این اتفاق دارند که حسن [بن علی] حکومت را به معاویه تا زمان حیاتش واگذارد کرد نه بیش از آن، تا اینکه خلافت بعد از او به خودش برگردد و قرارداد بین آن دو این گونه بسته شد.»

با توجه به جهات فوق به سبب زنده بودن امام حسن مجتبی(ع) طرح خلافت یزید به هیچ وجه امکان نداشت و معاویه، هیچ دلیلی برای طرح این مسئله نداشت. از اینجا روشن می شود که حضرت مجتبی(ع) در حد بالای در انتخاب مواد صلح نامه دقت داشت با اینکه به یقین می دانست معاویه بدان عمل نخواهد کرد؛ ولی این مواد را گنجانده که رسوایی معاویه را - که بسیار ظاهر فریبی می کرد - با دست خودش فراهم کند.

این مسئله را هم خود معاویه به خوبی درک کرده بود و هم شخصیت‌های زمان او و مشاورانش گوشزد می کردند؛ از جمله احنف بن قیس از چهره های برجسته دوران معاویه به او گفت: «إِنَّ آهْلَ الْعِرَاقِ وَ آهْلَ الْعِرَاقِ لَا يَرْضُونَ بَعْدَكَ وَ لَا يَعْطُونَ لِيَزِيدَ مَا كَانَتِ الْعِرَاقُ حَيًّا»^۴ براستی اهل حجاز و عراق به این امر (ولایتعهدی یزید) رضایت نخواهند داد و تا زمانی که حسن زنده باشد تن به بیعت با یزید نمی دهند.»

باید بر سخنان احنف افزود که نه تنها مردم حجاز و عراق به این امر راضی نمی شدند که مردم شام نیز به این امر راضی نبودند؛ چون اولاً: از بی لیاقتی و فساد اخلاقی او کاملاً آگاهی داشتند؛ ثانیاً: از مواد صلح نامه با امام حسن(ع) آگاه بودند و معاویه تلاش داشت مردم شام را راضی نگاه دارد؛ از اینرو معاویه هیچ راهی نمی دید جز اینکه امام حسن(ع) را به صورت فیزیکی حذف کند و او را به شهادت برساند. بهترین گزینه از بین راههای موجود، این بود که بی صدا آن حضرت را مسموم کند؛ چون راههای دیگر درباره آن حضرت، عملی نبود.

مسئله مسموم کردن آن حضرت به دستور معاویه برای رفع بزرگ ترین مانع از سر راه خلافت یزید، امری است که از نظر منابع شیعه مسلم و قطعی به حساب می آید. در منابع اهل سنت نیز بر این امر تصریح و تأکید شده است. در این باره به نمونه های ذیل توجه کنید:

۱. تاریخ دمشق، ج 13، ص 261؛ فتح الباری، ج 13، ص 55؛ الاستیعاب، ج 1، ص 386؛ البدایة و النهایة، ج 4، ص 41 و تاریخ الخلفاء، ص 194.

۲. همان.

۳. الاستیعاب، ج 1، ص 387.

۴. الامامة والسياسة، ج 1، ص 191.

1. زمخشری می گوید: «جَعَلَ مُعَاوِيَةَ لِحُجْرَةَ بَيْتِ أَسْرَعَتِ امْرَأَةَ الْحَسَنِ مِائَةَ أَلْفِ حَنَكٍ سَمْتَهُ»^۱ معاویه صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث، همسر حسن قرار داد تا او را مسموم کند»

2. مسعودی اضافه می کند که علاوه بر مبلغ پیش گفته، وعده همسری با یزید را نیز به او داد؛ آنجا که می گوید: «إِنَّ امْرَأَةَ جُعْدَةَ بَيْتِ الْأَسْرَعَتِ بِنْتُ قُهَيْسِ الْكِنْدِيِّ سَمِيَتْهُ السَّرْمَ وَقَدْ كَلَّتْ مُعَاوِيَةَ دَسَّ الْكَلَاءِ إِنَّكَ إِنْ أَخْلَعْتَ فِي قَبْلِ الْحَسَنِ وَجَّهْتُ الْكَلْبَ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ زَوْجُكَ مِنْ مَكِّيٍّ...»^۲ جعده دختر اشعث همسر او (امام حسن) به او زهر داد و این کار با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعده وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری یزید [مزد این کار خواهد بود و] به او اختصاص خواهد یافت.»

امام حسن(ع) از کسانی بود که نه تهدید او را وادار به عقب نشینی می کرد و نه تطمیع وی را به سکوت و تسلیم وا می داشت

البته همیشه در بین اهل سنت، متعصبانی بوده اند که حقایق را انکار می کردند. یکی از آنها ابن خلدون است که در مقام دفاع از معاویه برمی خیزد و این جنایت آشکارا را انکار می کند و آن را ساخته و پرداخته شیعیان می داند. او می گوید: «هرگز معاویه، این جنایت را به کمک همسر امام حسن(ع) یعنی جعده بنت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی کند(!) این حرفها از داستانهای است که شیعیان ساخته اند.»^۳ پس به نظر ایشان، زمخشری که آیه تطهیر را شامل همسران پیامبر می داند، شیعه است که ذیل آن، این جنایت معاویه را نقل کرده و یا مسعودی - که این حادثه تلخ را نقل کرده است - شیعه به حساب می آید.

البته این اولین تعصب ابن خلدون نیست؛ بلکه او کسی است که حسین بن علی(ع) را کشته شمشیر جدش می داند.

حافظ سخاوی از استادش ابن حجر عسقلانی نقل می کند که او گفت: استادم ابوالحسن هیثمی سخت علیه ابن خلدون بدگویی می کرد. راز قضیه را از او پرسیدم، در پاسخ گفت: «ابن خلدون در تاریخ خود درباره حسین بن علی(ع) می گوید: «آن شمشیری که حسین بن علی با آن به قتل رسیده، همان شمشیر جدش پیامبر بوده است.» ابن حجر می افزاید: «هنگامی که استاد ما (ابوالحسن هیثمی) این کلام را از قول ابن خلدون نقل کرد، بر او لعنت فرستاد و دشنام داد؛ در حالی که گریه می کرد و اشک می ریخت.»^۴

به هر حال تاریخ گواهی می دهد که معاویه برای هموار کردن جاده خلافت یزید، جنایتهای متعددی را انجام داد و بسیاری از سرشناسان را به کام مرگ فرستاد و آنها را ترور و یا مسموم کرد؛ از جمله امام حسن مجتبی(ع) را با ناجوانمردی تمام مسموم کرد. وقتی معاویه خیر شهادت آن حضرت را شنید، طبق شهادت تاریخ نگاران اهل سنت «أَطْهَرَ فَرْحًا وَ سُرُورًا حَتَّى سَجَدَ وَ سَجَدَ مَنْ كَلَّمَ مَعَهُ»^۵ آن چنان اظهار شادی و خوشحالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند»

با اینکه همین معاویه، بعد از مرگ عایشه، سعد بن عثمان، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالرحمان بن خالد و دیگران که مخالف ولایتعهدی یزید بودند چنین خوشحالی از او سر نزد؛ چرا که او به خوبی می دانست با شهادت حضرت مجتبی(ع) بزرگ ترین مانع از سر راه خلافت یزید برداشته شد و زمینه کاملاً آماده شد و خود معاویه به تمام این وقایع به صورت سربسته اعتراف و اقرار کرد و در وصیت نامه اش به یزید گفت: «يَا بَنِيَّ! إِنِّي قَدْ كَفَيْتَكَ الرَّحْلَةَ وَالرَّجَالَ وَطَأْتُ لَكَ الْأَشْيَاءَ وَذَلَّلْتُ لَكَ الْأَعْيَاءَ وَ أَخْضَعْتُ لَكَ أَعْنَاقَ الْعَرَبِ»^۶ فرزندم! من راه را برای تو هموار کردم [و شخصیتهای بزرگی را از بین بردم] و محترمان جامعه را برای تو ذلیل کردم(!) گردنهای عرب را در مقابل تو رام کردم [تا زمینه حاکمیت تو را فراهم کنم].»

ابن اعثم از معاویه نقل کرده است که به یزید گفت: «إِنِّي مِنْ أَجْلِكَ أَنْتُ الدُّنْطَلَعُ لِي الْأَخْرَجِيُّ وَ دَفَعْتُ حَقَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمَلْتُ الْوِزَرَ عَلَى ظَهْرِي»^۷ فرزندم! به سبب تو، دنیا را بر آخرت مقدم

۱. ربیع الابرار، محمود زمخشری، شریف رضی، چاپ اول، 1410 ق، ج 4، ص 208، باب 81.
۲. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، شرکت عالمیه کتاب، چاپ اول، 1989 م، ج 1، ص 713 و 714.
۳. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، دارالکتب لبنانی، 1986 م، ج 4، ص 1139.
۴. الضوء اللامع، شمس الدین سخاوی، دارمکتبه الحیاء، ج 4، ص 147.
۵. الامامة و السياسة، ج 1، ص 196.
۶. تاریخ طبری، همان، ج 4، ص 238. در تعبیر دیگر آمده است: «يَا بَنِيَّ! إِنِّي قَدْ كَفَيْتَكَ الشَّدَّ وَ التَّرْجَالَ وَ طَأْتُ لَكَ الْأُمُورَ، وَ ذَلَّلْتُ لَكَ الْأَعْدَاءَ وَ أَخْضَعْتُ لَكَ رِقَابَ الْعَرَبِ وَ جَمَعْتُ لَكَ مَالَمَ يَجْمَعُهُ أَحَدٌ.» الكامل فی التاريخ، ج 3، ص 259.
۷. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، سال 1422 ق، ج 4، ص 256.

داشتم [و آخرت را از دست دادم] و علی بن ابی طالب را از حقش محروم کردم [و خلافت او را
غصب کردم] و این گناه را بر دوش خود انداختم.»
از ماتم حسن هم کون و مکان گریست
چون در کنار او شه لب تشنگان گریست
ز هر جفا چو بر جگرش کارگر شدی
زهرا و مرتضی و نبی در جنان گریست
زینب چو دید لخت جگر از برادرش
چندان گریست کز الممش آسمان گریست
عباس نوجوان به کنار جنازه اش
بر سر زنان ز ماتم شاه جهان گریست
چون شد به دوش اهل مدینه جنازه اش
شهر مدینه با همه شیعیان گریست
زان تیرها که بر تنش آمد ز جور کین
تا روز محشر حضرت صاحب زمان گریست
بر قبر بی چراغ و به مظلومیش فلک
با عرش و فرش جمله کروبیان گریست

سخنان اهل بیت(ع) در بردارنده خیر دنیا و آخرت است. سیره و سخن ایشان، هم ناظر به دنیا و سامان بخشیدن به امور این جهان می باشد و هم آخرت و آبادانی سرای دیگر در آن لحاظ شده است.

آموزه های به جای مانده از امام رضا(ع)، همچون منشوری است با زوایای گوناگون که اخلاق، عرفان، اقتصاد، اجتماع و آنچه مورد نیاز انسانهاست و زمینه خوشبختی آنها را در دنیا و آخرت فراهم می آورد، در آن می درخشد.

سخنان آن حضرت با در برداشتن دقیق ترین نکته های توحیدی و عرفانی، راهکارهای یک زندگی دنیوی ایده آل و شرافتمندانه را ارائه می کند. بر این اساس، سیره و سخن آن حضرت جامعیت تام داشته، بر قله کمال جای گرفته است. بنابراین شکی نیست که هر چه بیش تر با سیره آن حضرت آشنا شویم، و از زلال سخنان آن امام لبریز کردیم، به کمال انسانی خود نزدیک تر شده، دنیا و آخرت خود را آبادتر خواهیم نمود. به امید رسیدن به قله چنین معرفتی و به برکت دعای چنین امامی

ای شهی کز عدل و احسان بی قرینی

شاهد حق قبله دنیا و دینی

مقتدای خلق و خاص الخاص حقّی

مظهر آیات ربّ العالمینی

چون در اقلیم رضا قطب زمانی

تاج بخش جمله شاهان زمینی

کشتی نوحی و امت را امامی

خضر وقتی، سر سبحان را امینی

اهل دل بر خوان جودت میهمانی

اهل دانش خرمنت را خوشه چینی

عارفان را رهبر اقلیم قدسی

عاشقان را آیت آن نازینی

چشم الطاف و عنایت سوی ما کن

ای که در لطف و کرامت بی قرینی^۱

در این مقال، در بُعد اقتصادی و در باب حقوق مالی که به عهده یک مسلمان است، گلگشتی در سیره و سخن آن حضرت داریم. یکی از این حقوق مالی «خمس» و «زکات» است.

خمس؛ گره گشاه معنوی، و گشایشگر مادی

بسیاری از آموزه های دینی، همراه با ثمره های معنوی، فواید مادی نیز دارند. نمونه ای از این آموزه ها «خمس» می باشد. پرداخت خمس افزون بر آنکه پالایش روح از زنگارها و پاداشهای معنوی را

در پی دارد و به رضا و خشنودی خداوند می انجامد، در افزایش رزق و روزی و سامان دادن به اقتصاد انسانها نیز تاثیر به سزایی دارد. در این باره در حدیثی دلنشین از امام رضا(ع) می خوانیم: «كَتَبَ

رَجُلٌ مِنْ نَجَّارِ فَارِسٍ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَيَّ الْعَمَلَ الثَّوَابَ وَ عَلَيَّ الضِّيْقَ الْهَمَّ لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَدِهِ اللَّهُ وَ إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَيَّ دِينًا وَ عَلَيَّ عِيَالِيْنَا وَ عَلَيَّ مَوَالِيْنَا وَ مَا نَبْدُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُووُهُ عَنَّا وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسِكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ دُنُوبِكُمْ وَ مَا تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ قَافِيَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ؛^۲ مردی از بازرگانان فارس که از

پیروان امام رضا(ع) بود، به آن حضرت نامه ای نوشت و درباره خمس اجازه خواست. حضرت در پاسخ او نوشت: به نام خداوند بخشنده و مهربان. همانا خداوند، وسعت دهنده و کریم است؛ در مورد

عمل و کار ضامن ثواب می باشد و در تنگی، ضامن غم و اندوه. هیچ مالی حلال نیست جز از راهی که خدا آن را حلال کرده است، و همانا خمس کمک ماست بر دین، عیالات و دوستان ما، و وسیله

۱. دیوان حکیم آیت الله قمشه ای، به اهتمام و مقدمه: دکتر حسین الهی قمشه ای، تهران، روزنه، ۱۳۷۸، چاپ سوم، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

۲. اصول کافی، ثقه الاسلام کلینی، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، ج ۲، ص ۵۰۴.

بذل و بخشش ما و مایه حفظ آبروی ما از کسی که از او بیم داریم. آن را از ما دریغ ندارید و خود را تا آنجا که می توانید از دعای ما محروم نسازید. بدرستی که پرداخت خمس کلید روزی شما است، و مایه پاک شدن گناهان شما، و چیزی است که برای روز بینوایی خود آماده می کنید، و مسلمان کسی است که به عهده که خدا با او کرده وفا کند؛ و مسلمان نیست آن کس که با زبان اجابت کند و در قلب مخالفت نماید. والسلام»

زکات؛ عامل تعدیل ثروتها، و زدودن فقرها
زکات، یکی از اصول اقتصادی، اعمال عبادی - اجتماعی بنیادین و مهم اسلام است. قرآن کریم زکات را همسنگ نماز دانسته و در بسیاری از آیاتی که در آن به نماز توصیه شده، نام زکات را نیز در کنار آن آورده است، که نمونه هایی از آن عبارتند از: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...»^۱ «و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید.»

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۲ «آنها که نماز را بپا می دارند و زکات را می پردازند و به آخرت یقین دارند.»

امام رضا(ع) با اشاره به گره گشا بودن زکات در معضلات اقتصادی و نقش آن در فقرزدایی و تعدیل ثروتها و در مقام بیان علت تشریح زکات چنین می فرماید: «لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصِّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَ الْبُلُوکِ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الزِّيَادَةِ وَ الرَّأفَةِ وَ الرَّحْمَةِ لِأَهْلِ الضَّعْفِ وَ الْعَطْفِ عَلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْحَثِّ لَهُمْ عَلَى الْمَسَاوَةِ وَ تَقْوِيَةِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَعُونَةَ لَهُمْ عَلَى أَمْرِ الدِّينِ؛ چون خدا مردمان تندرست را مکلف کرده است تا به مردم زمین گیر و گرفتار رسیدگی کنند، [در ضمن] پرداخت زکات موجب برکت مال، و سبب رأفت و مهربانی نسبت به ناتوانان و عطف توجه به مسکینان و انگیزش مردمان به مساوات و تقویت فقرا و مدد رساندن به ایشان در انجام دادن تکالیف دینی است.»^۳

«آنچه از مجموعه آیات و روایات رسیده درباره زکات و تشریح آن بدست می آید، این است که چنین قانونی در مهم ترین هدف خود، برای از بین بردن فقر و عوارض آن از عرصه های زندگی به صورتی فراگیر و چارچوب داراست، که در نتیجه، سیمای جامعه اسلامی از فقر به بی نیازی تحوّل یابد، و دیگر در آن بیچاره و نیازمندی مشاهده نشود، و همه، اهل ایمان و دارای عزت باشند همچنین زکات وسیله عمده ای برای عادت دادن مردم به بخشیدن و انفاق است، تا آنجا که این امر بدان منجر شود که در راه دین خدا از بذل جان خود و کسانش نیز مضایقه نکند. نباید از نظر دور داشت که میان قرب به خدا و عبادت او در نماز، و بخشیدن مال برای برانداختن فقر و بیچارگی از جامعه اسلامی، ارتباطی نیرومند و استوار وجود دارد؛ پس زندگی اسلامی زندگی ای است که اجزای آن از یکدیگر منفصل نمی باشد؛ از اینرو نماز با زکات قبول می شود، و زکات با نماز به درگاه خدا راه می یابد، و ایمان و یقین با پرداختن زکات شناخته می شود.»^۴

عدم انحصار حقوق مالی به خمس و زکات
همان گونه که از آموزه های دینی استفاده می شود، حقوقی که در اموال انسانهاست، به خمس و زکات منحصر نمی شود، و جز اینها، حقوق دیگری نیز در اموال انسان وجود دارد که به حکم وجدان، انصاف و دگرگرایی، هر مسلمانی موظف به پرداخت آنها می باشد. شخصی به نام «ولید» می گوید: «از حضرت رضا(ع) پرسیدم: سرورم! آیا در دارایی انسان جز زکات، حق دیگری نیز هست که باید بدهد؟ حضرت در پاسخ فرمود: آری، خدا می فرماید: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۵ و آنان که با آنچه که خدا به پیوند آن فرمان داده است، پیوند برقرار می سازند.»^۶
همچنین امام رضا(ع) فرمود: «سُئِلَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ! أَوْ فِي الْمَالِ حَقٌّ سِوَى الزَّكَاةِ قَالَ نَعَمْ بِرُ الرَّحِيمِ إِذَا أَدْبَرَتْ وَ صَلَّةُ الْجَارِ الْمُسْلِمِ فَمَا أَقْرَبُ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ جَارُهُ الْمُسْلِمِ جَائِعٌ؛ از رسول خدا(ص) پرسیده شد که: آیا در مال، حقی جز زکات هست؟ فرمود: آری، نیکی کردن به خویشاوندی که به

۱. بقره/43 و 83 و 110 و نور/56 و مجادله/13 و مزمل/20.

۲. لقمان/4.

۳. الحیاء، محمدرضا حکیمی، محمد حکیمی، علی حکیمی، ترجمه : احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1380، چاپ اول، ج 6، ص348.

۴. همان، ص 367.

۵. رعد/21.

۶. شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تفسیر مجمع البیان، تحقیق و نگارش : علی کرمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1380، ج 7، ص249.

او پشت کرده است، و به زندگی همسایهٔ مسلمان رسیدگی کردن؛ هر کس با گرسنه بودن همسایه مسلمانش سیر بخوابد، به پیامبری من ایمان نیاورده است.»^۱

امام رضا(ع) در حدیثی به کسانی که از پرداختن حقوقی که در اموالشان است به تهی دستان و بینوایان، خودداری می‌ورزند، چنین هشدار داده است:

«إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ عَلَىٰ خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَيَّ النِّعْمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أزالُ مِنْهَا عَلَيَّ وَجَلَّ - حَرَّكَ يَدَهُ - حَتَّىٰ أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَيَّ فِيهَا؛^۲

صاحب نعمت در خطر است؛ همانا که پرداختن حقوق خدا در آن نعمت بر او واجب است. به خدای سوگند که خداوند نعمتهایی به من می‌دهد؛ و من پیوسته در این باره بیمناکم - و دستش را [به نشانه اظهار تأسف] تکان داد - تا آنگاه که از عهده حقوقی که خدا بر من واجب کرده است، درآیم.»

انگیزه های زراندوزی

زراندوزی و گردآوری بی حساب مال، یکی از عوامل ایجاد شکاف طبقاتی بین جامعه است. قرآن کریم به زراندوزانی که هرگز با پول خود انفاق نمی‌کنند و گره های اقتصادی مردم و جامعه را نمی‌گشایند وعده عذابی دردناک داده و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ «کسانی که زر و سیم را گنجینه کرده، آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را به عذابی دردناک بشارت ده، روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش بگذارند، و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند]: این است آنچه برای خود اندوختید؛ پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید، بچشید.»^۳

امام رضا(ع) در حدیثی زیبا به ریشه های زراندوزی و بررسی زراندوزان از منظر روان شناختی اشاره کرده، انگیزه های زراندوزی را چنین بیان می‌فرماید: «لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ يَخْلُ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحِمِ وَ إِبْتَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ مال جمع نمی‌شود مگر با پنج خصلت [و پنج انگیزه]: بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غلبه کننده، قطع رحم، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت.»^۴

پدیدهٔ شوم زراندوزی، از آفات روحی است که از خوی و خصلت، شیوه تفکر و اخلاق باطنی زشت سرچشمه می‌گیرد؛ از اینرو برای شناخت ماهیت این پدیده، حتی به عنوان موضوعی از موضوعات اقتصادی و مشکلی از مشکلات اجتماعی، باید به روان و باطن آدمیان توجه نمود، و انگیزه ها و علل درونی این آفت را بررسی کرد. همین موضوع، معیار تمایز بنیادین میان تفکر اسلامی و دیگر مکاتب است، که از عامل اصلی در تمام مسائل؛ یعنی خود انسان و گرایشهایش غافل نمی‌ماند. خوی و خصلتهایی که در این حکمت رضوی(ع) یاد شده است نشان دهندهٔ بی‌تعهدی و بی‌احساسی نسبت به محرومان و بینوایان است، که زیر پا نهادن اصول عدالت اجتماعی را در پی خواهد داشت.

بی‌گمان مال اندوزی نکوهیده که انگیزه‌هایی شیطانی دارد، موجب درآمدهایی است که از راههای ظلم، استثمار، احتکار، تولید جنس بی‌کیفیت، غصب، رباخواری و مانند آنها به دست آمده، نه از راه تولید و سرمایه‌گذاریهای سازنده و کسبهای حلال.^۵

۱. الحیاء، ج 6، ص 386.

۲. همان، ص 399.

۳. توبه/34 و 35.

۴. الخصال، شیخ صدوق، ترجمه و توضیح: یعقوب جعفری، قم، اندیشه هادی، 1385، چاپ اول، ج 1، ص 411.

۵. فراهایی از سخنان امام رضا(ع)، محمد حکیمی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، 1388، چاپ اول، دفتر نخست، ص 97 و 98.

تحقیقی درباره حضرت رقیه(س)
 سیدجواد حسینی
 طواف شمع چون پروانه می‌کرد
 به دستش زلف بابا شانه می‌کرد
 پدر را از لب خود نوش می‌داد
 از آن سو عمه او گوش می‌داد
 سر و روی پدر را ناز می‌کرد
 برایش عقده دل باز می‌کرد
 به قربان سر نورانی تو
 چرا خون ریزد از پیشانی تو
 رخ من نیلی از سیلی است ای سر
 لبان تو چرا نیلی است ای سر
 مگر چوب جفا بوسیده بابا
 که خون بر روی او خشکیده بابا
 تو از چوب جفا داری نشانه
 مرا باشد نشان از تازیانه
 در آن شب، شام را شوری دگر بود
 تو گویی شام عاشوری دگر بود
 سه ساله دختری چون «ماهپاره»
 فرو می‌ریخت از چشمش ستاره
 ز تو دارم تمنا جان بابا
 مرا با خود ببر در نزد زهرا
 که گیرم در بغل مانند جانم
 دهم من جای سیلی را نشانم
 وجود رقیه در هاله‌ای از ابهام

مهم‌ترین بحث در این دوران درباره حضرت رقیه(س) این است که آیا اصلاً چنین دختری وجود داشته؟ و آیا امام حسین(ع) فرزند دختری سه یا چهارساله به این نام داشته است؟ پاسخ به این پرسش، آسان نیست. از يك سو وجود قبری در شام به این نام و پذیرش وجود این دختر در جامعه شیعی، آن هم به صورت مسلم و انکارناپذیر و نقل دهها داستان درباره کرامت او و حتی بعضی غلوها و تندروها از ناحیه برخی مدّاحان درباره سرگذشت او، مسئله را آن چنان مسلم و حتمی جلوه داده است که کسی به راحتی جرئت نمی‌کند این پرسش را مطرح کند؛ چرا که امکان متهم شدنش از ناحیه اذهان جامعه شیعی به شدت وجود دارد. از سوی دیگر، کمبود منابع تاریخی دسته اول و قدیمی در این باره به این پرسش دامن می‌زند که آیا به واقع، چنین دختری وجود داشته است؟ ممکن است حتی برخی افراد مغرض به دلیل اثر سازنده و جانسوزی که زیارت و مصائب این سه ساله بر روح مردم دارد به این پرسش دامن بزنند و وجود او را در هاله‌ای از ابهام ببرند. آنچه اکنون در پی آن هستیم، بررسی این قصه تاریخی است، به دور از افراط و تفریطها و براساس آنچه از منابع گذشته و حال در دست ما وجود دارد. تعداد دختران امام حسین(ع) و منابع تاریخی مورخان و مقتل‌نویسان در بیان فرزندان حضرت ابا عبد الله(ع) هنگامی که به دختران او رسیده‌اند، به ذکر دو دختر به نامهای «فاطمه» و «سکینه» بسنده کرده‌اند.^۱ برخی نام «زینب» را نیز بدانها افزوده‌اند.^۲ و البته در منابع متأخران، گاه تا هشت دختر برای آن حضرت نام برده‌اند که عبارت‌اند از: فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم،

۱. مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 77؛ الارشاد، سلسله مؤلفات شیخ مفید، بیروت، دار المفید، 1414 ق، ج 2، ص 135، اعلام الوری، طبرسی، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، اول، 1417 ق، ج 1، ص 478؛ نسب قریش، مصعب الزبیری، قاهره، دار المعارف، سوم، ص 59؛ انساب الاشراف، بلاذری، بیروت، دار الفکر، اول، 1401 ق، ج 3، ص 1288؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البيت(ع)، ص 249.
 ۲. کشف العمة في معرفة الائمة، اربلی، تبریز، سوق مسجد الجامع، تحقیق رسولی، ج 2، ص 38.

صفیه و دختری که در خرابه وفات کرده است که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته‌اند.^۱ اما در هیچ يك از منابع تاریخی اولیه، نامی از دختر خردسالی سه یا چهار ساله برای امام حسین(ع) که اسم آن رقیه یا فاطمه صغری و یا با نامی دیگر، دیده نشده است و نیز اینکه هنگام اقامت کاروان اسیران در شام، چنین دختری با آن صحنه غمناک و شهادت اسفناک مشاهده نشده است. آری، در برخی کتابهای متأخر، شرح حال این دختر آمده است که به زودی بدان اشاره می‌شود. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا از چنین دختری با آن سرنوشت غمبار، در کتابهای تاریخی اولیه، سخنی به میان نیامده است و این جریان را ثبت نکرده‌اند. در جواب باید گفت که شیعیان در طول تاریخ بر اثر حکومت حاکمان جور، یا فرصت و مجال ثبت حوادث تاریخی را پیدا نکرده‌اند و یا در صورت ثبت، ستمگران آثار علمی و تاریخی‌شان را سوزانده‌اند و از بین برده‌اند؛ مانند کتاب‌سوزی مشهور محمود غزنوی در ری در سال 423 ق، کشتار و کتاب‌سوزی طغرل در بغداد در عصر شیخ طوسی، داستان حسنک وزیر و آوارگی فردوسی، کشتارها و کتاب‌سوزیهای «جزار» حاکم مشهور عثمانی در شامات، در جنوب لبنان و...^۲

از اینرو ممکن است این جریان در کتب تاریخی گذشته بوده؛ ولی سپس از بین رفته باشد شاهد این ادعا از بین رفتن کتاب پراچ «الحاویه فی مطلب معاویه»، تألیف قاسم بن محمد بن احمد مامونی از علمای اهل سنت است. کامل بهائی، اصل قصه رقیه را از آن نقل کرده است.^۳ به این سبب است که در مسائل فقهی، گاهی منبع و مدرک يك حکم از بین رفته است. فقها، شیاع يك حکم را بین شیعه در صورت اتصال به دوران معصوم، معتبر می‌دانند.

شواهدی بر وجود رقیه

با اینکه در تواریخ رسمی قرون اولیه، سرگذشت رقیه نیامده است؛ ولی با این حال برخی روایات و منابع به اسم او اشاره کرده‌اند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

1. محدث و مورخ جلیل القدر، مرحوم سید بن طاووس (متوفای 664 ق) می‌نویسد: «حضرت سید الشهداء، زمانی که اشعار معروف «یا دهرُ أَفِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...» را ایراد فرمود، زینب(س) و اهل حرم، فریاد به گریه بلند کردند.

حضرت آنان را امر به صبر کرد؛ آن‌گاه فرمود: «یا اُخْتَاهُ یا اُمِّ کُلثُومِ، وَاَنْتِ یا زَيْنَبُ وَاَنْتِ یا رُقِيَّةُ وَاَنْتِ یا فاطِمَةُ، وَاَنْتِ یا رَبابُ، اَنْظُرْنَ اِذَا اَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ حَبِيبًا وَلَا تَحْمَسَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا؛^۴ خواهرم ام کلثوم و تو ای زینب و تو ای رقیه و تو ای فاطمه و تو ای رباب دقت کنید زمانی که من به قتل رسیدم، [در مرگم] گریبان چاک نزنید و صورت نخرائید و کلامی ناروا بر زبان نرانید» طبق این سخنان، نام رقیه به زبان امام حسین(ع) جاری شده است. پس باید یکی از بستگان نزدیک حضرت باشد و از آنجا که بین خواهران و یا همسران، شخصی با این نام نداشته‌ایم به احتمال، دختر حضرت، مقصود است.

2. امام حسین(ع) پس از شهادت علی اصغر به ظاهر به عنوان خداحافظی به خیمه آمد؛ آن‌گاه فریاد برآورد: «یا اُمِّ کُلثُومِ، وَا یا سَكِينَةَ وَا یا رُقِيَّةَ وَا یا عاتِکَةَ وَا یا زَيْنَبُ یا اَهْلَ بَيْتِي عَلَيْکُمْ مِیَّتِي السَّلَامُ؛^۵ ای ام کلثوم! ای سکینه! ای رقیه! ای عاتکه! ای زینب! ای اهل بیت من! خداحافظ!» اینجا هم از رقیه در ردیف خواهران و دختران نام برده شده است.

3. آورده‌اند که امام حسین(ع) در آخرین لحظات حیات خویش، هنگام مواجهه با شمر چنین فرمود: «اَلَا یا زَيْنَبُ یا سَكِينَةَ! اَیَا وُلْدِي! مَنْ ذَا یَكُونُ لَکُمْ بَعْدِي! اَلَا یا رُقِيَّةُ! یا اُمِّ کُلثُومِ! اَنْتُمْ وَا وِدْعَةُ رَبِّي، اَلْیَوْمَ قَدْ قَرُبَ الوَعْدُ؛^۶ ای زینب! ای سکینه! ای فرزندان من! چه کسی بعد از من برای شما [و سرپرست شما] خواهد بود؟ ای رقیه! ای ام کلثوم! شما امانت پروردگار من هستید. امروز وعده [شهادت] نزدیک است.»

۱. ر.ک: تذکره الشهداء، حبیب الله کاشانی، ص 193، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 195.

۲. ستاره درخشان شام، علی ربّانی خلخالی، قم، انتشارات مکتب الحسین، اول، ص 17.

۳. ر.ک: ستاره درخشان شام، همان، ص 15، فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، دار الکتب الاسلامیه، ص 111.

۴. اللهوف، سید بن طاووس، تحقیق شیخ فارس تبریزیان (حسّون)، قم، انتشارات اسوه، 1414 ق، ص 140 و 141 و ستاره درخشان شام، ص 16.

۵. مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلاء، المشت هر بمقتل ابی مخنف، قم، منشورات

الرضی، 1362 ش، ص 131 و ر.ک: ینابیع المودّة، قندوزی، ص 346 و احقاق الحق، ج 11، ص 633.

۶. موسوعة کلمات الامام الحسین، معهد تحقیقات باقر العلوم، قم، دار المعروف، اول، 1415 ق، ص 511 و ینابیع المودّة، ج 2، ص 416.

اینجا هم در ردیف خواهران و دختران اسم او وجود دارد؛ به‌ویژه کلمه ودیعه می‌رساند که در این مجموعه نزدیکانی بوده‌اند که حضرت در قبال آنها مسئولیت دارد و به عنوان امانت الهی برای حضرت مطرح بوده‌اند.

4. در برخی روایات آمده است که حضرت سکینه در روز عاشورا به خواهر سه ساله‌اش که به احتمال قوی همان رقیه باشد، گفت: «بیا دامن بابا را بگیریم و مانع رفتن و کشته شدنش شویم.»

شه سوی میدان بی‌امان می‌رفت

نو گلان تشنه باغبان می‌رفت

دختری آمد راه میدان بست

سوره کوچک ره به قرآن بست

بابا! از وداعی که با حرم کردی

شد به من معلوم برنمی‌گردی

شه به یاد آورد روی نیلی را

بوسه‌باران کرد جای سیلی را

امام حسین(ع) با شنیدن این سخن، بسیار اشک ریخت و آن‌گاه رقیه صدا زد: «بابا! مانع نمی‌شوم. صبر کن تا تو را ببینم.» آن حضرت، او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده‌اش را بوسید. در این هنگام، آن نازدانه ندا داد: «الْعَطَشُ الْعَطَشُ فَإِنَّ الظَّمَا قَدْ أَحْرَقَنِي؛ [بابا] تشنه‌ام، تشنه‌ام، شدت تشنگی، [حگر] مرا آتش زده است.» امام حسین(ع) به وی فرمود: «کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم.» آن‌گاه امام حسین(ع) برخاست تا به سوی میدان برود. باز هم او، دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: «یا اَبَةُ اَيِّنَ تَمْضِي عَنَّا؟؛ باباجان چرا از پیش ما می‌روی؟»

امام يك بار دیگر آن دردانه را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پُر خون از او جدا شد^۱. شبیه این قصه با تفاوت‌هایی از هلال و دیگران نقل شده است که در آینده به آنها اشاره می‌شود. احتمال دارد که تعدد این داستانها به سبب وداعهای متعدد حضرت باشد و احتمال می‌رود که يك قصه با بیانهای مختلفی نقل شده است که ما به اهم آن نقلها اشاره می‌کنیم.

5. هنگامی که زینب(س) در کوفه با سر بریده ابا عبد الله(ع) مواجه شد، اشعاری سرود که در

ضمن آن آمده است: «یا اُحَى فاطمُ الصَّغِيرَةُ كَلِمَةً اَفَقَدَ كَادَ قَلْبُهَا اَنْ يَدُوبَا؛^۲ ای برادرم! با فاطمه کوچک سخن بگو که نزدیک است قلبش ذوب شود [و تهی شود].»

فاطمه صغیره در ذهن متأخران و متقدمان بر رقیه اطلاق می‌شده است. با توجه به اینکه فاطمه، دختر بزرگ امام حسین(ع) بوده و به عقد حسن مثنی در آمده است، نمی‌تواند این فاطمه، همان فاطمه باشد. پس باید دختر دیگری برای ابا عبد الله(ع) باشد که به سر باب‌خیره خیره نگاه می‌کرده است.

6. اشعار سیف بن عمیره نخعی کوفی^۳ که در دوران امام صادق(ع) می‌زیسته است، در ضمن این قصیده آشکارا دوبار، نام رقیه را آورده است:

وَسَكِينَةٌ عَنْهَا السَّكِينَةُ فَارَقْتُ

لَمَّا ابْتَدَيْتَ بَفِرْقَةٍ وَتَغَيَّرَ

وَرُقِيَّتُهُ رَقِيَ الْحَسْبُودُ لِهَعْفِهَا

وَعَدَا لِحَيْرَةِ الَّذِي لَمْ يَحْدَرَ

وَلَا مِ كَلْتَوْمٍ يَجِدُ جَدِيدَهَا

۱. وقایع عاشورا، سید محمد تقی مقدم، ص 455 و حضرت رقیه، شیخ علی فلسفی، ص 550؛ به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 200.

۲. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ج 45، ص 115.

۳. سیف از اصحاب بزرگوار امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) و از راویان برجسته و مشهور شیعه بوده است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی در فهرست، نجاشی در رجال، علامه حلی در خلاصة الاقوال، ابن داوود در رجال و علامه مجلسی در وجیزه به وثاقت وی تصریح کرده‌اند.

ابن ندیم در فهرست خویش، وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می‌شمارد که فقه را از ائمه(ع) روایت کرده‌اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می‌داند که در آن از امام صادق(ع) روایت نقل کرده است. مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرجالیة لیستی از راویان شهیر شیعه، همچون: محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبد الرحمان را آورده است که از وی روایت نقل کرده‌اند. همچنین وی، طبق نقل امام باقر(ع) از جمله راویان زیارت معروف عاشورا است.

(ر.ک سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، شیخ علی ابو الحسنی (منذر)، ص 140 و 141، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 20.)

لِثَمِّ عَقِيبِ دَمُوعِهَا لَمْ يَكْرُرْ
 لَمْ أَنْسِهَا وَسَكِينَةَ وَرَقِيَّةَ
 يَبْكِينَهُ يَتَحَسَّرُ وَتَرْفِي
 يَدْعُونَ أُمَّهُمْ الْبَتُولَةَ فَاطِمَةَ
 دَعْوَى الْحَزِينِ الْوَالِدِ الْمُرْتَحِي
 يَا أَمْنَا هَذَا الْحُسَيْنُ مَجْدَلًا
 مُلْقَى عَفِيرًا مِثْلُ بَدْرِ فَرَهْر...
 وَعَبِيدُكُمْ سَيْفُ فَتَى ابْنِ عَمِيرَةَ

عَبْدٌ لِعَبِيدِ عَبِيدِ حَيْدَرٍ قَنِيرٍ...^۱ در اشعار فوق دو بار به نام رقیه اشاره شده است.

7. هلال بن نافع می‌گوید که در میان دو صف لشکر (دشمن) ایستاده بودم. کودکی از حرم امام حسین(ع) بیرون آمد. امام به سوی میدان می‌آمد که کودک با گامهای لرزان، دوان دوان خود را به امام رسانید و دامن آن حضرت را گرفت و گفت: «یا آبَةَ! اُنْظُرْ اِلَى فَاتِي عَطْشَانٍ؛ ای پدر! به من بنگر و بین من تشنه‌ام.»

این تقاضا آن‌چنان جانسوز بود که اشک از دیدگان امام حسین(ع) جاری ساخت و فرمود: «بُئِيَّةُ اللَّهِ يُسْقِيكَ فَاتَهُ وَكَيْلِي؛ دخترم [می‌دانم تشنه‌ای] خداوند تو را سیراب کند که او وکیل [و پناهگاه] من است.» هلال گفت: «پرسیدم این دختر چه کسی بود و با امام حسین(ع) چه نسبتی داشت؟» گفتند: «او رقیه دختر سه ساله امام حسین(ع) بود.»^۲

در قصه کربلا داستان به این صورت آمده است که چون حضرت خواست به میدان برود، التفاتی به سوی دخترش کرد. او از زنان جدا شده بود و در گوشه‌ای می‌گریست و ندبه می‌کرد. امام نزد او آمد و وی را تسلی داد و این زبان حال اوست:

هَذَا الْوَدَاعُ عَزِيزَتِي وَ الْمَلْتَقِي
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ حَوْضِ الْكَوْثَرِ

ای عزیز من! این آخرین وداع است و ملاقات روز قلمت نزد حوض کوثر خواهد بود.

فَدَعَا الْبُكَاءَ وَ لِلْأَسَارِ تَهَيَّيْءِ
 وَ اسْتَشْعَرِي الصَّبْرَ الْجَمِيلَ وَ بَادِرِي

گریه را رها کن، برای اسارت مهیا باش و بردباری نیکو را شعار خود قرار بده؛
 وَ إِذَا رَأَيْتَنِي عَلَيَّ وَجْهَ الثَّرِي
 دَامِي الْوَرِيدِ مُبْضَعًا فَتَصَبَّرِي

و چون پیکر قطعه قطعه من را روی خاک مشاهده کردی، در حالی که از رگهایم خون جاری است، شکیبایی کن.

در پاورقی، صفحه ص 518، اضافه کرده است که در لحظه وداع، دخترکی از آن حضرت، آب مطالبه کرد. حضرت به او فرمود که به نزد تو باز خواهم گشت و شاید مراد از بازگشت، سر مقدس آن حضرت بوده است. [که نزد رقیه بازگشت]؛ والله العالم.^۳

8. عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه‌ها ریختند، آنجا در مجموع 23 کودک از اهل بیت‌علیهم السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. وی اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی نوبت به حضرت رقیه رسید، آن حضرت، ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: «کجا می‌روی؟» حضرت رقیه فرمود: «بابایم تشنه بود. می‌خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم.» او گفت: «آب را خودت بنوش که پدرت را با لب تشنه شهید کردند.» حضرت رقیه گریه‌کنان گفت: «پس من هم آب نمی‌آشامم.»^۴

۱. المنتخب في جمع المراثي والخطب المشتهر بالفخری، شیخ فخر الدین طریحی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1412 ق / 1992م، ج 2، ص 436؛ سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان، ص 320؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق سید حسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1403 ق، ج 7، ص 326؛ ستاره درخشان شام، همان، ص 21 و ادب الطف، سید جواد شیب، بیروت، مؤسسه البلاغ، ج 1، ص 196.

۲. الوقایع والحوادث، محمد باقر ملبوبی، قم، انتشارات دین و دانش، ج 3، ص 192؛ سوگنامه آل محمد(ص)، محمدی اشتهاردی، قم، انتشارات ناصر، 1375 ش، ص 340، نامبرده از انوار الشهادة نقل کرده است؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص 22.

۳. همان، ص 518 و 519.

البته این نقل سازگاری ندارد با آنچه که در رابطه با قصه خرابه آمده است که حضرت رقیه، سراغ بابا را می‌گرفت و گویا از شهادت او اطلاع نداشت؛ ولی به این مقدار می‌تواند مؤید باشد که دختری به این نام، از دختران امام حسین(ع) بوده است. همچنین نقل شده است که رقیه لحظه نماز ظهر، سجاده بابا را پهن کرد و منتظر آمدن او بود که نماز گوارد.^۲ همچنین نقل شده است که این نازدانه در شب شام غریبان، کنار جسد بابا بوده است.^۳ این مطلب، ناسازگار است با آنچه در کتب معتبر تاریخی قرن هفتم به بعد آمده است، یعنی اینکه بانوان، مرگ و شهادت پدران را از کودکان پنهان می‌کردند و گویا شخص رقیه از شهادت بابا خبر نداشته است.

رقیه در کتب تاریخی قرن هفتم به بعد

1. قدیمی‌ترین مورّخی که درباره این کودک به عنوان دختر امام حسین(ع) و قصه او در شام سخن گفته است، مورّخ خبیر عماد الدین حسن بن علی بن محمد طبری، معاصر خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب «کامل بهائی» است.^۴

او می‌نویسد: «زنان خاندان نبوت، در حال اسیری، حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند و هر کودکی را وعده می‌دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است و باز می‌آید؛ تا اینکه ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی چهارساله بود. شبی از خواب بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت، او را در خواب دیدم که سخت پریشان بود.» زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و صدای زاری از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است. آن لعین در حال [و بی‌درنگ] گفت: «بروند سر پدر[ش] را بیاورند و در کنار او نهند.» سپس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید: «این چیست؟» گفتند: «سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز، جان به حق تسلیم کرد.»^۵

2. مرحوم شیخ عباس قمی نیز عین نقل طبری را در منتهی‌الآمال^۶ آورده و بیان کرده است که رقیه دختر امام حسین(ع) در کنار سر بریده بابا جان داد.

به قربان سرت بابا بگردد دختر بابا

کدامین دست کین آخر بریده حنجرت بابا
تو را ای لاله زهرا، که از شاخه جدا کرده
مرا چون بلبل شیدا به داغ مبتلا کرده
الهی بشکند دستی که رگهای تو بریده
نداده گوئیا آبت که لبهای تو خشکیده

3. در چند کتاب دیگر که به اسامی آنها اشاره می‌شود، به صورت مفصل مطرح شده است که حسین، دختر خردسالی به نام رقیه داشت که چهار سال از عمر مبارکش می‌گذشت. شبی از خواب بیدار شد، در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید و جویای پدر شد و پرسید: «پدرم کجاست که من هم‌اکنون او را [در خواب] دیدم. سرانجام، سر بریده پدر را برای او آوردند. او با دیدن

۱. سرگذشت جانسوز رقیه، ص 29؛ ثمرات الحیة، ج 2، ص 38؛ به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 202.

۲. حضرت رقیه، علی فلسفی، ص 7، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 203.

۳. ر.ک: ستاره درخشان شام، ص 204 و سرگذشت جانسوز رقیه، ص 27.

۴. مرحوم شیخ عباس قمی درباره کتاب کامل بهائی می‌نویسد: «کتاب کامل بهائی نوشته عماد الدین طبری، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب تحریر متکلم جلیل محدّث نبیل و فاضل فهّامه، کتابی پرفایده است که در سنه 675 ق تمام شده و قریب به 12 سال همّت شیخ مصروف بر جمع‌آوری آن بوده است؛ اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تألیف کرده است. سپس می‌افزاید از وضع آن کتاب معلوم می‌شود که نسخ اص ول و کتب قدماک اصحاب نزد او موجود بوده است؛ از جمله کتاب «الهاویه فی مثالب معاویه» تألیف قاسم بن محمد بن احمد مأمونی از علمای اهل سنت . ر.ک: ستاره درخشان شام، همان، ص 15 و فوائد الرضویة، ص 111.

۵. کامل بهائی، عماد الدین طبری، قم، مکتبه المصطفوی، ج 2، ص 179.

۶. منتهی‌الآمال، شیخ عباس قمی، چاپ اسلامیة، ج 1، ص 316؛ همان، چاپ مؤسسه انتشارات هجرت، ج 1، ص 807.

- سر بریده، ناله و گریه سر داد؛ آن‌گاه لب کوچک خود را بر لبهای پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت! هر چه تلاش کردند، به هوش نیامد، و این عزیز حسین(ع) در شام به شهادت رسید.^۱
4. محمد حسن قزوینی به نقل از بعضی آثار اصحاب نقل کرده است که نام یکی از دختران امام حسین(ع) فاطمه صغری بوده است^۲ که همان رقیه باشد.
5. علامه حائری می‌نویسد که بعضی مانند محمد بن طلحه شافعی و دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می‌نویسند: «امام حسین(ع) دارای ده فرزند، [یعنی] شش پسر و چهار دختر بوده است.» سپس می‌نویسد: «دختران او عبارت‌اند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری و رقیه علیهنّ السلام.» و در ادامه می‌گوید: «رقیه پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد.»^۳
6. مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی از فقهای گرانقدر اسلام، یکی از دختران امام حسین(ع) را رقیه دانسته و در منتخب التواریخ نیز چنین آمده است: آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرمود و شاید اسم شریفش رقیه بود، از صیایای حضرت ابا عبد الله(ع) بوده است؛ چون چون مزاری موجود در خرابه شام، منسوب به این مخدّره و معروف است به مزار رقیه.^۴
7. عبد الوهّاب بن احمد شافعی مصری، مشهور به شعرانی (متوفای سال 937 ق) در کتاب المنن، باب دهم می‌نویسد: «نزدیک مسجد جامع دمشق، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه دختر امام حسین(ع) معروف است. بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد چنین نوشته است: «هَذَا الْمَبْنِيُّ بُقْعَةً شَرَّفَتْ بِأَلِ الرَّبِّيِّ (ص) وَبِنْتِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ رُقِيَّةً؛ این خانه، مکانی است که به ورود آل پیامبر و دختر امام حسین(ع) [حضرت] رقیه شرافت یافته است.»^۵
8. ریاحین الشریعه نیز تحت عنوان «بانوان دشت کربلا» رقیه را یکی از دختران امام حسین(ع) دانسته است.^۶
- همچنین در اخبار الطوال دینوری، صفحه 262، ابصار العین فی انصار الحسین، صفحه 368، کشف الغمّه، جلد 2، صفحه 216، علائم، جلد امام حسین، صفحه 331، مصباح الحرمین، عبد الجبار بن زین العابدین اشکوئی و... نام رقیه به عنوان دختر امام حسین آمده است.
- از مجموع آنچه گفتیم به خوبی برای انسان اطمینان حاصل می‌شود که امام حسین(ع) دختری به نام رقیه داشته است که با وضع دلخراش در خرابه شام جان داده است.
- مادر رقیه کیست؟
- از پرسشهای دیگری که فراوان درباره این نازدانه، مطرح می‌شود، این است که مادر حضرت، کدام یک از همسران امام حسین(ع) بوده است؟ متأسفانه تاریخ نویسندگان در این زمینه نیز اختلاف دارند که به آنها اشاره می‌شود:
1. شاه زنان؛ علامه حائری می‌گوید: «رقیه پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد مادرش «شاه زنان» دختر یزدجرد بود.»^۷ در نتیجه، وی خواهر تنی حضرت امام سجّاد(ع) بوده است.
2. امّ اسحاق؛ جمعی گفته‌اند مادر او «امّ اسحاق» بوده که قبلاً همسر امام حسن(ع) بود و آن حضرت به برادرش امام حسین(ع) وصیت کرد که با او ازدواج کند، و فضایل بسیاری برای او برشمرد و این دختر از او به دنیا آمده است.^۸
-
۱. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات بصیرتی، و چاپ انتشارات مکتبه الحیدریه، اول، 1379 ش، ص 415 و 416؛ معالی السبّطین، حائری، بیروت، مؤسسه النعمان، 1412 ق، ج 2، ص 170؛ الدمعة الساکبیه، محمد باقر بهبهانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ج 5، ص 141.
۲. ریاض الاحزان، محمد حسن قزوینی، ص 144، به نقل از: قصه کربلا، ص 518.
۳. معالی السبّطین، همان، ج 2، ص 214؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص 9، به نقل از ستاره درخشان شام، همان، ص 197.
۴. دختران.
۵. تذکره الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، منتخب التواریخ، ص 299، به نقل از: ستاره درخشان شام، همان، ص 195 و 196.
۶. سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص 53 و ستاره درخشان شام، همان، ص 13 - 14.
۷. ریاحین الشریعه، محلاتی، کتابفروشی اسلامیه، ج 3، ص 309.
۸. معالی السبّطین، همان، ج 2، ص 214؛ سرگذشت جانسوز حضرت رقیه، ص 9، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 197.
۹. زندگانی چهارده معصوم، عمادزاده، ج 1، ص 633؛ کشف الغمّه، اربلی، همان، ج 2، ص 216؛ ابصار العین فی انصار الحسین، ص 368؛ اخبار الطوال، دینوری، قم، منشورات الرضی، ص 262.

3. امّ جعفر قضاعیّه؛ نقل دیگر این است که مادر وی، «امّ جعفر قضاعیّه» بوده است؛ ولی در این باره، هیچ مستند تاریخی در بین نیست.^۱
و شیخ مفید، «امّ اسحاق بنت طلحه» را مادر فاطمه بنت الحسین معرفی کرده است.^۲
وفات جانسوز

ز اشك دیده به خاک خرابه بنو شتم
به طفل خانه به دوش خانه لازم نیست
نشانه آبله و سنگ و کعب و نی کافیت
دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست
به سنگ قبر من بی‌گناه بنویسید
سیر سلسله را تازیانه لازم نیست
عدو بهانه گرفت و زد به او گفتم
بزن مرا که یتیم را بهانه لازم نیست

سن مبارک حضرت رقیه در لحظه وفات شهادت‌گونه‌اش، سه یا چهار سال بوده است و برخی نیز آن را پنج سال و هفت سال گفته‌اند.
علامه بیرجندی در «وقایع الشهور» و «ریاض القدس» وفاتش را در روز پنجم صفر سال 61 ق دانسته‌اند.^۳

آنچه خیلی دلخراش و جانسوز است، نحوه وفات و جان دادن رقیه است که در این جا به کیفیت وفات آن نازدانه با توجه به منابع موجود اشاره می‌شود:

1. آنچه در کامل بهائی آمده است که پیش‌تر به آن اشاره شد.^۴
2. آنچه در برخی کتابها همچون: نفس المهموم، دمه‌ة الساکبه و... آمده، به این شرح است:
حسین(ع) دختر خردسالی داشت که سن مبارکش 3 یا 4 سال بود. شبی از خواب پرید، در حالی که سخت پریشان به نظر می‌رسید، جویای پدر شد و پرسید: «پدرم کجاست که من هم‌اکنون او را در خواب دیدم؟» بانوان وقتی این سخن را از او شنیدند گریستند و کودکان دیگر نیز ناله و زاری سردادند.

چون صدای شیون آنان بلند شد، یزید از خواب برخاست و پرسید: «این گریه و زاری از کجاست؟» پس از جستجو وی را از جریان با خبر کردند.
آن ملعون گفت: «سر پدرش را نزد او ببرید!»

آن سر مقدس را در زیر سرپوشی قرار دادند و در مقابل او نهادند. کودک پرسید: «این چیست؟» گفتند: «سر پدرت حسین است.» دختر امام حسین(ع) سرپوش را برداشت، و چون چشمش به سر مبارک پدر افتاد، ناله‌ای از دل کشید و بی‌تاب شد و گفت: «یا اَبَتاه! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِمَائِكَ؟ يَا اَبَتاه! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا اَبَتاه! مَنْ ذَا الَّذِي اَيْتَمَنِي عَلَي صَعْرِ سِنِّي؟ يَا اَبَتاه! مَنْ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُر...؟ يَا اَبَتاه! لَيْتَنِي تَوَسَّدْتُ التُّرَابَ وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّباً بِالدِّمَاءِ؛ ای پدر! چه کسی تو را به خونت رنگین کرد؟! چه کسی رگهای تو را برید؟! ای پدر! چه کسی مرا در خردسالی یتیم کرد؟! ای پدر! چه کسی یتیم تو را بزرگ خواهد کرد؟! ای پدر ای کاش من در خاک آرمیده بودم و محاسن به خون خضاب شده تو را نمی‌دیدم.» آن‌گاه لبهای کوچک خود را بر لبهای پدر نهاد و گریه شدیدی کرد و از هوش رفت. هر چه تلاش کردند به هوش نیامد و این عزیز حسین(ع) در شام به شهادت رسید.^۵

محدث قمی اضافه می‌کند: «بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده‌اند و مضمونش را یکی از اعظم‌رحمه الله به نظم آورده است و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می‌کنم.»^۶

یکی نو غرچه‌ای از باغ زهرا
بجست از خواب نوشین بلبل آسا
به افغان از مزه خواب می‌ریخت
نه خوابه که خون ناب می‌ریخت

۱. السیده رقیه، عامر الحلو، ص 42، به نقل از: ستاره درخشان شام.

۲. ترجمه ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 137.

۳. رك: ستاره درخشان شام، ص 199.

۴. کامل بهائی، ج 2، ص 179.

۵. نفس المهموم، ص 456؛ معالی السبطين، ص 170 و الدمه‌ة الساکبه، ص 141.

۶. منتهی الآمال، همان (چاپ اسلامیة)، ج 1، ص 317.

بگفت: ای عمّه بابایم کجا رفت؟
 بُد این دم در برم، دیگر چرا رفت؟
 بناگه گشت غایب از بر من
 بین سوز دل و چشم تر من
 حجازی بانوان دل شکسته
 به گرداگرد آن کودک نشسته
 ز آه و ناله و از بانك افغان
 یزید از خواب برپا شد هراسان
 بگفتا کاین فغان و ناله از کیست
 خروش و گریه و فریاد از چیست؟
 یکی کودک ز شاه سر بریده
 در این ساعت پدر در خواب دیده
 کنون خواهد پدر از عمّه خویش
 وزین خواهش جگرها را کند ریش
 سر بابش برید این دم به سویش
 چو بیند سر، برآید آرزویش
 به پیش روی کودک سر نهادند
 ز نو بر دل، غم دیگر نهادند
 بگفتش دختر سلطان والا
 که آن کس را که خواهی، هست اینجا
 چو این بشنید خود برداشت سرپوش
 چون جان بگرفت آن را در آغوش
 بگفت: ای سرور و سالار اسلام
 ز قنلت مر مرا روز است چون شام
 پدر، بعد از تو محنتها کشیدم
 بیابانها و صحراها دویدم
 مرا بعد از تو ای شاه یگانه
 پرستاری نَبُد جز تازیانه
 ز کعب نیزه و از ضرب سیلی
 تنم چون آسمان، گشته است نیلی
 بیان کرده بگفت ای شاه محشر
 تو برگو کی بریدت سر ز پیکر
 مرا در خردسالی در بدر کرد
 اسیر و دستگیر و بی پدر کرد
 همی گفت و سر شاهش در آغوش
 به ناگه گشت از گفتار خاموش
 خدیو بانوان دریافت آن حال
 که پر زد زآشیان آن بی پر و بال
 از این غم شد به آل الله اطهار
 دوباره کربلا از نو نمودار^۱

3. نقل طاهر دمشقی، که این نقل، نکات جانسوزی دارد و بدین سبب به مطلب، افزوده شد طاهر بن عبدالله دمشقی گوید که من ندیم یزید بودم و شبها برای او صحبت می کردم [تا خوابش ببرد]. شبی به من گفت: «امشب، وحشت [شدیدی] بر من غالب آمده و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصّه و غم پر شده است و حال نشستن و صحبت ندارم.» طاهر می گوید: «سر او را به دامن گرفتم تا خوابش برد و سر نورانی سیدالشهداء در طشت طلا مقابل ما قرار داشت. ساعتی گذشت که صدای گریه اسرا از خرابه شام بلند شد. به طرف طشت نگاه کردم دیدم که از چشمهای امام حسین(ع) اشک جاری شده است. تعجب کردم! پس دیدم آن سر نورانی به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمد و به آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجزیان بلند شد و

گفت: «اللَّهُمَّ هُوَ لَنَا وَأَوْلَادُنَا وَهَوْلَاءُ أَصْحَابِنَا؛ خداوند! اینان اولاد و جگرگوشه‌های ما و اینها اصحاب ما هستند.»

طاهری گوید که از مشاهده این حال، وحشت و دهشت بر من غلبه کرد شروع به گریه کردم و بالای قصر رفتم. دیدم تمامی اهل بیت اطهار(ع) طفل صغیری را در میان گرفته‌اند و آن دختر، خاك بر سر می‌ریزد و با ناله و فغان می‌گوید: «یا عَمَّتِي وَيَا أُخْتِ أَبِي أَيْنَ أَبِي أَيْنَ أَبِي؛ ای عمّه! و ای خواهر پدر [بزرگوار] من! پدر من کجاست؟! پدر من کجاست؟!» از آنها پرسیدم: «چه چیز باعث این همه ناله و گریه شده است؟» گفتند: «طفل صغیر سید الشهداء پدرش را در خواب دیده و بیدار شده است و از ما پسر خود را می‌خواهد. هر چه به وی تسلی می‌دهیم آرام نمی‌گیرد.»

طاهر می‌گوید نزد یزید برگشتم و دیدم از خواب بیدار شده است و از وحشت، مانند برگ بید می‌لرزد. آن‌گاه، سر بریده به یزید رو کرد و گفت: «ای پسر معاویه! من در حق تو چه کردم که با این ظلم و ستم، اهل بیتم را در خرابه جا داده‌ای؟»

«ثُمَّ تَوَجَّهَ الرَّأْسُ الشَّرِيفُ إِلَى اللَّهِ الْخَبِيرِ اللَّطِيفِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ [إِنْتَقِمِ] مِنْهُ بِمَا عَامَلَ بِي وَظَلَمَنِي وَأَهْلِي «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^۱ آن‌گاه، آن سر مبارک و شریف به سوی خداوند خبیر و لطیف توجّه و عرض کرد: خداوند! از یزید به کیفر رفتارش با من و ظلمش به من و اهل بیتم انتقام بگیر؛ و به زودی ستمگران خواهند دانست به چه جایگاهی منتقل می‌شوند.»

وقتی یزید این جملات را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از هم بگسلد. سپس از سبب گریه اهل بیت(ع) پرسید، و دستور داد که سر بریده را به خرابه، نزد آن صغیره ببرند اهل بیت(ع) وقتی متوجّه آوردن سر بریده شدند همه به استقبال آن سر شتافتند و با تحویل گرفتن سر، پروانه‌وار، گرد آن سر، عزاداری برپا کردند. نگاه [رقیّه] صغیره به سر مبارک افتاد. پرسید: «ما هذا الرَّأْسُ؟ این سر کیست؟» گفتند: «این سر پدرت [حسین] است.» سپس آن مظلومه سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریه کرد و گفت: «پدرجان! کاش من فدای تو می‌شدم. کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم! کاش می‌مردم و در زیر خاك می‌بودم و نمی‌دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است! سپس آن مظلومه، دهان خود را بر دهان پدر نهاد و آن‌قدر گریست که بیهوش شد. وقتی اهل بیت(ع) او را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده است.

این مظلومه، همان رقیّه است که مزاری در خرابه شام به او منسوب است.^۲

شب غریبان به شام ویران سحر ندارد

چرا نمیرد کسی که دیگر پدر ندارد

به صورت من به بازوی من بود نشانه

ز ضرب سیلی ز کعب نیزه و تازیانه

غوغا در خرابه شام

در تاریخ آمده است که حضرت زینب (و یا امّ کلثوم) اجازه خواست تا برای حسین(ع) سوگواری کنند. یزید هم موافقت کرد و دستور داد که اهل بیت(ع) را به دار الحجاره ببرند تا در آنجا به سوگواری بپردازند. اهل بیت(ع) در آن مکان، هفت روز عزاداری کردند و هر روز، گروه زیادی از زنان شام، گرد آنان جمع می‌شدند و عزاداری داشتند. این سوگواری به قدری شدید بود که اطرافیان یزید از جمله مروان پیشنهاد دادند که اهل بیت(ع) را به مدینه برگردانند و گرنه حکومت یزید به خطر خواهد افتاد.^۳

این ماجرا، بنا بر قاعده، قبل از رحلت رقیّه بوده است؛ چون ورود اهل بیت(ع) به شام، اوّل صفر سال 61 ق و رحلت این شاهزاده خانم، پنجم و یا بعد از آن بوده است.

به هر حال، مرگ رقیّه در خرابه شام غوغا برپا کرد و به قدری زنان، به‌ویژه عمّه‌ها گریه کردند که قابل انعکاس و تصور نیست؛ به‌ویژه در آن زمانی که فردی را آوردند تا بدن نازنین نازدانه حسین را غسل دهد. برخی نقل کرده‌اند که زن غساله، دست از غسل کشید و پرسید: «سرپرست این اسیران کیست؟» حضرت زینب(س) فرمود: «چه می‌خواهی؟» غساله گفت: «بیماری این دخترک چه بوده است که بدنش کبود شده است؟»

۱. شعراء/227.

۲. منتخب التواریخ، میرزا هاشم خراسانی، انتشارات علمیه اسلامیة، باب پنجم، ص 299 و ستاره درخشان شام، ص 211.

۳. قمعام زخار، فرهاد میرزا، تهران، انتشارات اسلامیة، ص 579 و قصّه کربلا، ص 520.

حضرت زینب(س) در پاسخ فرمود: «ای زن! او بیمار نبود، این کبودیها آثار تازیانه و ضربه‌های دشمنان است.»^۱

بیا غساله در ویران
بشو این پیکر بی‌جان ولی آهسته آهسته
رقیه مرغ خوش الحان
فدای گل نموده جان
به گردش عمّه‌ها نالان
ولی آهسته آهسته
نگه کن زردی رویش
سیه گردیده بازویش
بشو غساله گیسویش
ولی آهسته آهسته
کرامتی از رقیّه

مرقد شریف این نازدانه در خرابه شام، خاطرات تلخ و شیرین فراوانی از خود در سینه تاریخ ثبت کرده است. جا دارد انسان در مقابل ضریح این نازدانه عرض کند:

اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است
اینجا زیارتگاه زهرای سه ساله است
اینجا دمشقیها گلی پژمرده دارند
در زیر گل مهمان سیلی خورده دارند
اینجا دل شب کودکی هجران کشیده
گلبوسه بگرفته زرگهای بریده
اینجا بهشت دسته گل‌های مدینه است
اینجا عبادتگاه کلثوم و سکینه است
اینجا زچشم خود گلاب افشانده زینب
اینجا نماز شب نشسته خوانده زینب
اینجا به خاکش هر وجب دردی نهفته
اینجا سه ساله دختری بی‌شام خفته
اینجا نخفته چشم بیدار رقیّه
اینجا حسین آمد به دیدار رقیّه
اینجا قضا بر دختر هجران ورق زد
اینجا رقیّه پرده یکسو از طبق زد
اینجا همای فاطمه آواز کرده
اینجا کبوتر از قفس پرواز کرده
اینجا شرر از دامن افلاک می‌ریخت
زینب بر اندام رقیّه خاک می‌ریخت

از جمله قضایای خرابه شام، داستان ذیل است که خود کرامتی برای این نازدانه حسین است: حاج میرزا هاشم خراسانی می‌نویسد: عالم بزرگوار، شیخ محمد علی شامی، از جمله علما و محصلان نجف بود. او به حقیر فرمود: «جدّ مادری بدون واسطه من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش بیش از 90 سال بوده، بسیار شریف و محترم بودند.

وی، سه دختر داشت و اولاد ذکور نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان، جناب رقیّه بنت الحسین(ع) را در خواب می‌بیند که می‌فرماید: «به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت است. بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند.»

دختر، جریان را به پدر می‌گوید، و سید از ترس اهل تسنن، به خواب ترتیب اثر نمی‌دهد. شب دوم، دختر وسطی سید باز همین خواب را می‌بیند و به پدر می‌گوید؛ ولی او همچنان ترتیب اثری نمی‌دهد. شب سوم، دختر کوچک‌تر سید همین خواب را می‌بیند و به پدر می‌گوید؛ باز ترتیب اثر نمی‌دهد.

۱. الوقایع والحوادث، ج 5، ص 81؛ ستاره درخشان شام، همان، ص 220؛ زینب، فروغ تابان کوثر، ص 366.

شب چهارم، خود سید، آن مخدره را در خواب می‌بیند که به طریق عتاب می‌فرماید: «چرا والی را خبردار نکردی؟!»

صبح، سید نزد والی شام می‌رود و خوابش را برای او بیان می‌کند. وی دستور می‌دهد علما و صلحای شام، از سنی و شیعه غسل کنند و لباسهای لطیف در بر کنند آن‌گاه به دست هر کس که قفل درب حرم مقدس باز شد، همان کس برود، نبش قبر کند و جسد مطهر را بیرون آورد تا قبر تعمیر شود.

بزرگان و صلحای شیعه و سنی با غسل و لباس نظیف حاضر می‌شوند، قفل به دست هیچ يك باز نمی‌شود؛ جز با دست مرحوم سید ابراهیم. هنگامی که کنار قبر می‌روند، تك تك افراد حاضر بر قبر کلنگ می‌زنند؛ ولی اثر نمی‌کند تا اینکه سید مزبور، کلنگ می‌زند و قبر شکافته می‌شود؛ آن‌گاه حرم را خلوت می‌کنند و لحد را می‌شکافند و می‌بینند که کفن آن مخدره سالم است؛ ولی آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید، بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون می‌آورد و بر زانوی خود قرار می‌دهد. و سه روز به همین حالت بالای زانوی خود نگه می‌دارد. او مرتب گریه می‌کند تا آنکه لحد آن مخدره تعمیر می‌شود. اوقات نماز، سید بدن مخدره را بر بالای چیز نظیفی قرار می‌دهد و نماز می‌گذارد. از کرامت بدن این مخدره در این سه روز این بود که سید نه محتاج غذا و آب می‌شود و نه محتاج تجدید وضو.

سید بعد از دفن آن مخدره، دعا می‌کند تا خداوند پسری به او عنایت کند. در نتیجه خداوند پسری به او عنایت می‌کند که نامش را مصطفی می‌گذارند.

در پایان، والی تفصیل ماجرا را به سلطان «عبد الحمید عثمانی» نوشت، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه ام کلثوم و سکینه را به سید واگذار کرد اکنون هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم که ماجرایش ذکر شد، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می‌گوید: «گویا این قضیه در حدود 1280 ق اتفاق افتاده است.»^۱ مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی نیز ماجرای را نقل می‌کند که مؤید قضیه فوق است. وی می‌نویسد: «روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار، دست یکی از خویشان ما را گزید و مدتی مداوا کرد؛ ولی سود نبخشید. سرانجام فردی به نام سید عبد الامیر نزد ما آمد و گفت: «مار، کجای دست او را گزیده است؟» چون محل را به او نشان داد، بی‌درنگ دستی به آن موضع کشید و درد به کلی از بین رفت. سپس گفت: «من نه دعایی دارم و نه دویلی. فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است. هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد، اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می‌شود. علتش نیز این است که جد ما، در شام، موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد، جسد حضرت رقیه (س) را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند، و از آنجا این اثر در خود، اولاد و نسلهای بعد از او باقی مانده است.»^۲

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دختر کی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار

با رأس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چو دید رأس پدر را رقیه خواست

با اشک خویش خون ز رخس شستشو کند

خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود زیر و رو کند^۳

از آنچه گفتیم به خوبی به دست می‌آید که شواهد روایی روز عاشورا و بعد از آن، و منابع تاریخی قرن هفتم به بعد و شیاع و تسالم بین شیعیان به خوبی اثبات می‌کند که رقیه یکی از دختران امام حسین (ع) بوده است که در خرابه شام جان سپرده است.

البته به این مسئله نیز اذعان داریم که هر چه بر زبانها نسبت به ایشان جاری می‌شود، به‌ویژه بر زبان برخی مداحان بی‌اطلاع، قابل اثبات و تأیید نیست.

۱. منتخب التواریخ، میرزا هاشم خراسانی، انتشارات علمیه اسلامیة، ص 388، باب ششم و ستاره درخشان شام، ص 11 و 12، با تلخیص و تغییر عبارات.

۲. کرامات و معجزات، سید هادی خراسانی، ص 9، به نقل از: ستاره درخشان شام، ص 13.

۳. همان، ص 279.

روش سخنرانی دینی (6)

حسین ملانوری

درس هفتم

اهداف این درس:

1. رسیدن به درک روشن تری از سخنرانی مطلوب؛
 2. افزایش توان اجمالی برای نقد و بررسی سخنرانیها؛
 3. شناخت برخی از شاخصهای سخنرانی مطلوب و نامطلوب.
- * * *

در درس پیش با وجوه مطلوبیت سخنرانی در دو حوزه «آگاهی و اندیشه مخاطب» و «احساسات و علایق مخاطب» آشنا شدیم. در این درس، پس از بیان وجوه مطلوبیت سخنرانی در حوزه «رفتار مخاطب»، برخی شاخصه های سخنرانی نامطلوب را توضیح می دهیم.

ج) رفتار مخاطب

سخنرانی مطلوب در حوزه رفتار و عملکرد مخاطب، دارای نشانه هایی است که برخی از آنها را بررسی می کنیم.

1. تغییر تظاهرات رفتاری منفی

گاهی شنوندگان با بی اعتنایی، بی تفاوتی و بی میلی با سخنران برخورد می کنند و علاقه ای به شنیدن سخنان او ندارند. آنها عدم علاقه و مخالفت خود را با یک سری علائم فیزیکی مانند: طرز نشستن، نحوه نگاه کردن، حرکات جسمی، و یا حتی با میزان سکوت خود نشان می دهند. معمولاً کسانی که به اجبار در جلسه سخنرانی حاضر شده اند و یا هدف آنها از حضور در جلسه، چیزی غیر از سخنرانی بوده است، چنین واکنشهایی دارند.

چنانچه سخنران بتواند تظاهرات رفتاری مخاطب را از بی اعتنایی یا مخالفت به موافقت و یا حتی اشتیاق تغییر دهد، کاری هنرمندانه و مطلوب انجام داده است.

حفظ آرامش، خونسردی و مهربانی در برخورد با مخاطب، بیان مطالب مورد نیاز و علاقه او، نمایش بی اعتنایی خود در مقابل بی اعتنایی مخاطب در عین برقراری ارتباط دوستانه با او و پرهیز از رفتار متکبرانه، می تواند در تغییر تظاهرات رفتاری مخاطبان مخالف و بی اعتنا نقش داشته باشد.

2. اظهار تأیید سخنران

در صورتی که شنونده، مطالب سخنران را بفهمد و بپذیرد و یا حس او برانگیخته شود، معمولاً به نوعی وی را تأیید می کند. اظهار تأیید سخنران از سوی مخاطب، یک نشانه از مطلوب بودن سخنرانی است که در رفتار وی بروز می کند. این امر، گاهی با فرستادن صلوات، تکبیر گفتن، شعارهای سیاسی و ... و گاه با حرکات فیزیکی سر و بدن انجام می شود. سخنران با این گونه حرکات می تواند به ارزیابی تأثیر سخنان خود در شنوندگان بپردازد.

البته باید توجه داشت که برخی مخاطبان به سبب داشتن فرهنگ خاص و یا عاداتهای رفتاری ویژه، ممکن است در عمل، به سخنان سخنران واکنش نشان ندهند. در چنین شرایطی نباید واکنش نداشتن آنان را دلیلی بر عدم فهم و یا نپذیرفتن قلمداد کرد.

شیوه سخن گفتن و رفتار سخنران در حین سخنرانی و یا پیش از آن در اظهار تأیید از سوی مخاطبان بسیار مؤثر است. زمانی که مخاطب به هر دلیلی نسبت به گوینده مذهبی علاقه مند باشد، راحت تر سخن او را تأیید می کند. علاوه بر این برخی سخنوران با طرح سؤال، ناتمام گذاشتن بعضی جمله ها و ...، شنوندگان را به اظهار تأیید وا می دارند.

3. اظهار تأثیر مخاطب

اظهار تأثیر مخاطب در سخنرانی دینی، امری طبیعی و از نشانه های موفقیت سخنران در تحریک احساسات مخاطبان است. این امر، به صورتهای مختلف، مثل: گریه کردن، به پیشانی زدن و ... نمود پیدا می کند. بیان مطالب متأثر کننده، به کارگیری روشهای تحریک احساس و فرصت دادن به مخاطب برای اظهار تأثیر خویش، از نکات قابل توجهی است که لازم است درباره این شاخصه موفقیت سخنرانی مورد توجه قرار گیرد.

شایان ذکر است که تلاش بیش از حد برای تحریک احساسات مخاطبان و نیز بروز زود هنگام احساسات سخنران، می تواند در جریان تأثیرگذاری بر احساسات شنوندگان تأثیر نامطلوب بگذارد. معیار کلی در این مسئله، همراه بودن احساسات مخاطب با احساسات گوینده است. همچنین باید توجه کرد که گاهی اظهار تأثیر زود هنگام و یا بیش از اندازه بعضی افراد در جلسه، عامل اختلال در ارتباط سخنران با مخاطب است و حتی مسیر جلسه را به جایی دیگر می برد که

باید با درایت، مجلس را مدیریت کرده، احساسات توده مردم را در نظر گرفت. ملاک در این مسئله، اظهار تأثر توده مخاطبان است؛ نه افراد خاص.

4. تصمیم به تغییر یا آغاز نوعی رفتار چنانچه سخنرانی در حوزه تأثیرگذاری بر رفتار مخاطب موفق باشد، غالباً پس از آن تصمیم به تغییر رفتار یا آغاز نوعی رفتار در شنوندگان ایجاد می‌شود. گاه مخاطب، تحت تأثیر سخنرانی تصمیم می‌گیرد که رفتار خود را تغییر دهد؛ مثلاً اگر گناहانی مانند: غیبت، دروغ، ترك نماز و ... مرتکب می‌شده است، تصمیم می‌گیرد و سعی می‌کند که چنین نکند.

گاهی نیز پس از شنیدن سخنان سخنران و اقناع اندیشه و تحریک احساسات دینی و عواطفش تصمیم می‌گیرد تا پایان عمر، رفتار خاصی را انجام دهد؛ مثلاً نماز اول وقت بخواند، روزه بگیرد، راست بگوید و

البته در صورت موفقیت آمیز بودن سخنرانی، هر دو تصمیم با هم صورت می‌گیرد و مخاطبان سعی می‌کنند رفتارهای غلط خود را کنار گذاشته، به رفتارها و عملکرد مطلوب دینی توجه کنند و به آنها پایبند باشند.

5. تبلیغ از سخنرانی

یکی از نشانه‌های مطلوب بودن سخنرانی، تبلیغ مخاطب از مجلس سخنرانی است. این تبلیغ، نشانه موفقیت سخنران از جهات مختلف است که در مجموع، سخنرانی او را برای مخاطب پرجاذبه کرده است؛ به حدی که برای حضور دیگران نیز تبلیغ می‌کند.

6. تقدیر و تشکر

اگر سخنرانی، مؤثر و مطلوب باشد و شنوندگان بهره کافی از آن برده باشند، بی‌درنگ پس از سخنرانی، از بانیان و برگزار کنندگان و به ویژه از خود سخنران تشکر می‌کنند. این تقدیر و تشکر در جمع شدن گرد سخنران، دست دادن و اظهار لطف به او و ... ظهور می‌کند. گویندگان مذهبی در چنین مواقعی می‌توانند از نوع مطالبی که مردم بیان می‌کنند برای تقویت سخنرانیهای خود از نظر محتوا و روش استفاده کنند. البته لازم است سخنرانان، توفیقات به دست آمده را از ناحیه خدا دانسته، از او به سبب الطاف بی‌پایانش سپاسگزار باشند.

نشانه‌های سخنرانی نامطلوب

پس از مرور صفات و ویژگیهای یک سخنرانی مطلوب، نوبت آن است که به وضعیّت مقابل آن توجه کنیم. نبودن نشانه‌های سخنرانی مطلوب، نشان دهنده نامطلوب بودن سخنرانی است؛ اما علاوه بر آن، علائم دیگری هم بر نامطلوب بودن سخنرانی دلالت دارد. بیان این علائم ما را در ارزیابی بهتر از سخنرانیها کمک می‌کند و راه را برای یافتن روشهای مناسب هموار می‌سازد. آنچه در این درس مرور می‌شود، اهم صفات سخنرانی نامطلوب است. این صفات، در رعایت نکردن اصول، روشها و اسلوبهای سخنرانی ریشه دارد.

1. خسته کننده بودن

از جمله ویژگیهای سخنرانی نامطلوب آن است که مخاطبانش را خسته کند این خستگی، ممکن است خود را در رفتار یا گفتار شنوندگان نشان دهد.

برخی عوامل خسته کننده شدن سخنرانی عبارت اند از:

الف) یکنواخت حرف زدن؛

ب) ناهماهنگی بین محتوا، لحن، صوت و حرکات دست، سر و چشم؛

ج) مفید نبودن مطالب؛

د) فاقد احساس بودن سخنان.

2. احساس تکراری بودن

احساس تکراری بودن سخنرانی و نه لزوماً خود تکرار، یکی از صفات سخنرانی نامطلوب است. گاهی، مطالب تکراری است و لازم هم هست که تکراری باشد؛ ولی مخاطب، احساس تکراری بودن ندارد. مواعظ و نصایح، بیشتر جنبه تکراری دارد و نامطلوب هم نیست.

همچنین بسیاری از غیر مواعظ ممکن است به دلایلی تکرار شوند؛ ولی سخنران آن چنان

هنرمندانه، جاذب و مفید، آنها را مطرح می‌کند که مخاطب، احساس تکراری بودن نکند. در این

صورت، سخنرانی نامطلوب نخواهد بود. احساس تکراری بودن، زمانی در مخاطب ایجاد می‌شود که سخنران با جملات، الفاظ و مثالهای تکراری، یک موضوع تکراری را مطرح کند.

هرچند، سخنان ما شیرین و دلنشین باشند؛ اما با تکرار محتوا و الفاظ، لطف خود را از دست داده، نامطلوب خواهند شد.

سخن گرچه دلیند و شمپین بُود سزاوار تصدیق و تحسین بُود
چو يك بار گفتمی، مگو باز پس که حلوا چو يك بار خوردند، بس
3. برانگیختن مخالفت مخاطب

گاهی سخنرانی به گونه‌ای صورت می‌گیرد که از همان ابتدا و یا در ادامه، مخالفت مخاطب را بر می‌انگیزد. عوامل برانگیختن مخالفت مخاطب عبارت‌اند از:
(الف) مخالفت با عقاید مسلم مخاطب بدون مقدمه چینی لازم؛
(ب) مستند نبودن مطالب حساسیت برانگیز؛
(ج) تحقیر شنونده از طریق سخنان تحقیرآمیز؛
(د) پایین بودن شخصیت سخنران نزد مخاطب؛
(ه) مخالفت با فرهنگ بومی و ملی مخاطب؛
(و) اصرار زیاد بر بدیهای موجود و نادیده گرفتن نقاط مثبت مخاطب؛
(ز) نقد دائم مخاطب؛
(ح) گره‌های مستقیم مطالب با مخاطب دربارهٔ صفات و اعمال منفی.

4. بر چسب نامطلوب خوردن به سخنران
گاهی برداشت مخاطب، این است که سخنران، لیاقت سخنرانی ندارد این برداشت، دلایل مختلفی مثل: رفتار سخنران، نحوه ارائه سخنرانی، حرفها و حدیثهای مطرح در جامعه، شرایط سیاسی و حزبی، سوء تفاهمهای ناشی از تفاوت‌های فرهنگی و... می‌تواند داشته باشد. یکی از دلایل مهم برچسب نامطلوب خوردن به سخنران، ارائه سخنان ناپسند است.
امام علی(ع) فرمود: «عَوْدَ لِسَانِكَ حُسْنَ الْكَلَامِ تَأْمِنَ الْمَلَأَمَ»^۱ زبان خویش را به سخنان پسندیده عادت ده تا از سرزنش [دیگران] در امان باشی.»
چند نکته

1. اگر روشهای جذاب سازی کلام، نو کردن بحث، استدلالی کردن سخن و... اجرا شود؛ اعم از اینکه ناظر به محتوا یا چینش یا اجرا باشد، در بسیاری از موارد سخنران و سخنرانی را از صفات نامطلوب دور می‌سازند.
2. بعضی از صفات نامطلوب به اجرای سخنرانی، مربوط می‌شود. برخی مربوط به محتوا و بعضی دیگر به شخصیت سخنران، مربوط است. برخی نیز به چینش مباحث و بعضی به همه موارد مرتبط است؛ مثلاً خسته کننده بودن، گاه به خاطر اجرا است و گاهی به خاطر محتوا، یا احساس تکراری بودن مطالب بیشتر به محتوا مربوط است و گاهی به سبب اجرای نامناسب، و برانگیختن مخالفت مخاطب به محتوا، چینش و اجرا مربوط است.
همین طور برچسب نامطلوب خوردن به سخنران، گاهی مربوط به خود اوست و رفتار قبل و بعد از منبرش، و گاه به مسائل اجتماعی حاکم ربط پیدا می‌کند و گاهی مربوط به عواملی مانند: محتوا، چینش و اجرای سخن است. بسیاری از مخالفت‌های اجتماعی با سخنران و برانگیخته شدن مخالفت مخاطبان، به شتابزدگی، جوّ زدگی و روزمرگی سخنران بر می‌گردد که اگر روی مباحث کار کند و با طرح و برنامه پیش رود، کمتر چنین مشکلاتی پیش می‌آید. در حدیث آمده است: «التَّيْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُوَمِّنُكَ مِنَ النَّدَمِ»^۲ اندیشیدن قبل از کار، تو را از پشیمانی در امان می‌دارد.»
پرسش نامه

1. نشانه های سخنرانی مطلوب در حوزه رفتار مخاطب را برشمرد، اندکی توضیح دهید.
2. چگونه می‌توان تظاهرات رفتاری مخاطب را از بی‌اعتنایی یا مخالفت به موافقت و اشتیاق تبدیل کرد.
3. آیا واکنش نشان ندادن مخاطب به سخنان سخنران، دلیل نفهمیدن و یا نپذیرفتن مطالب است؟ چرا؟
4. چه چیزهایی در اظهار تأیید سخنرانی از سوی مخاطبان مؤثر است؟
5. چه عواملی در جریان تأثیرگذاری بر احساس مخاطب، تأثیر نامطلوب می‌گذارد؟
6. عوامل خسته کننده شدن سخنرانی کدام‌اند؟ اندکی توضیح دهید.
7. عوامل برانگیختن مخالفت مخاطب را در سخنرانی بنویسید.

۱. معجم الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، مصطفی درایتی، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1413 ق، ص 995.
۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسی ن، چاپ سوم، قم، 1413 ق، ج 4، ص 388.

8. به چه دلالتی برچسب نامطلوب بودن به سخنرانی می خورد؟

فعالیت پژوهشی

1. از طریق مباحثه با دوستان خود و یا شنیدن چند نوار سخنرانی از سخنرانان موفق، شاخصهای سخنرانی مطلوب را تکمیل کنید.
2. با نظرسنجی از مخاطبان و یا شنیدن چند نوار سخنرانی از سخنرانانی که توفیق چندانی ندارند، شاخصهای سخنرانی نامطلوب را که در این درس بیان شد ارزیابی کنید و بر تعداد آنها بیفزایید.

درس هشتم

اهداف این درس:

1. شناخت تعریف سخن و اجزای آن؛
 2. آشنایی با اقسام مواد سخنرانی و تعریف هر قسم؛
 3. پی بردن به ارزش و جایگاه استفاده از مواد مختلف در سخنرانی.
- * * *

جزء سخن، واحد سخن و سخنرانی

جزء سخن، بخشی از سخن است که غالباً پیش از يك جمله یا عبارت است و برای افاده مقصود - به گونه‌ای که بتوان نام يك سخن تمام بر آن اطلاق کرد - کافی نیست. نسبت جزء سخن به خود سخن، مانند نسبت کلمه به کلام است که حتی اگر مرکب هم باشد، يك کلام محسوب نمی‌شود. اجزای سخن، ارتباط وثیقی با مجموعه سخن دارند؛ برای مثال، زمانی که يك سخنران، حکایتی را بیان می‌کند تا غرض خود را از بیان آن توضیح ندهد و از آن در مجموعه سخنان خود بهره‌برداری نکند، يك واحد از سخن به حساب نمی‌آید. از این رو در مثال فوق، اصل حکایت، یک جزء از سخن است و با همه توضیحات جانبی و بیان ارتباطات آن با بخشهای دیگر سخنرانی، یک واحد از سخن را شکل می‌دهد. سخنرانی، مجموعه ای از سخنان است که به هم پیوند خورده اند.

مواد سخنرانی و ارزش هر کدام

مواد سخنرانی عبارت اند از مطالبی که برای رسیدن به هدف سخنرانی از آنها استفاده می‌شود. هر کدام از مواد سخنرانی، جزئی از سخن هستند و در يك نگاه کلی به دو قسمت تقسیم می‌شوند: الف) اشرف مواد؛ ب) سایر مواد.

الف) اشرف مواد

اشرف مواد، رکن محتوایی سخنرانی محسوب می‌شوند و آن بخش از مطالب و محتواها هستند که سخنرانی بدون آنها، سخنرانی دینی محسوب نمی‌شود.

اشرف مواد در سخنرانی دینی عبارت اند از:

۱. قرآن کریم؛

۲. سنت.

هدف از انجام سخنرانی، انتقال پیام قرآن و معصومان(ع) یعنی حقیقت معارف الهی به مردم است و در صورتی که از پیام الهی خالی باشد، حقیقتاً نمی‌توان نام سخنرانی دینی بر آن گذاشت. منظور از قرآن، روشن است و منظور از سنت، قول و فعل معصومان(ع) است که برای شنوندگان دینی حجت الهی هستند.

چند نکته

در نظر گرفتن نکات ذیل درباره آیات و روایات، لازم است:

۱. شایسته است سخنران مذهبی، هنگام استفاده از قرآن و روایات، اهل تدبّر باشد و برداشتهای دقیق خود و مفسران را نیز ذیل آیات و احادیث بیان کند. چنانچه فقط آیات و روایات را پشت سر هم بخوانیم و از توضیح آنها بپرهیزیم، برای بسیاری از مخاطبان قابل فهم نخواهد بود و مخاطب در بعضی موارد، احساس خشکی در بحث می‌کند.

پس مناسب است که مثلاً در صورت قرائت آیه شریفه «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ»^۱ «[موسی(ع) رو به سامری کرد و] گفت: تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟ گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند.»

توضیح دهیم که این ماجرا بعد از ساختن گوساله سامری و بت پرست شدن مردم در غیاب حضرت موسی(ع) اتفاق افتاد.

گوساله سه ویژگی داشت:

الف) در آن هنر بکار رفته بود؛

ب) مظهر پول و ثروت بود؛ چون از طلا ساخته شده بود؛

ج) به لحاظ صنعتی ظرافت داشت؛ به این صورت که وقتی از طرف دم در آن دمیده می‌شد، هوا از دهانش خارج می‌شد.

سامری می‌گوید: من به چیزی رسیدم که آنها نرسیده‌اند. از این آیه استفاده می‌شود که:

الف) اگر بعضی از انسانها برخی رموز اشیا را به دست آورند، بقیه انسانها را به کرنش در مقابل خود وامی‌دارند و هر کس نداند، در مقابل دانا کرنش می‌کند؛ چنان که امروز نیز ملت‌های بزرگ و کوچک در مقابل گوساله صنعتی غرب کرنش می‌کنند.

ب) یکی از زمینه‌های تهاجم‌پذیری، جهل انسان است؛ از این‌رو برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی باید به جهل زدایی از جامعه نسبت به معارف دینی پرداخت.

۲. قرآن کریم و سنت، اشرف مواد سخنرانی هستند؛ اما الزاماً چنین نیست که اگر در يك سخنرانی، با صراحت، متن عربی قرآن و روایات نیامده بود، آن را سخنرانی دینی ندانیم؛ بلکه ممکن است به دلیل شرایط خاص و مخاطبان ویژه، سراسر سخنرانی و تأثیراتش قرآنی باشد؛ ولی به ظاهر، يك آیه هم خوانده نشود. البته همین جا متذکر می‌شویم که قرائت عربی آیات و روایات، نورانیت و تأثیر خاصی دارد؛ از این‌رو تا سرحد امکان لازم است از متن عربی آنها در سخنرانی استفاده شود.

۳. قرآن کریم و روایات معتبر معصومان (ع) نزد ما و همه کسانی که با آنها آشنایی دارند، از اشرف مواد است؛ اما برخی مخاطبان، چنین نگاهی به ثقلین ندارند؛ از این‌رو اگر بخواهیم برای آنان نیز اشرف مواد باشد، نیازمند مقدمه چینی و استدلال در ابتدای سخن هستیم. پس لزوماً به صورت همیشگی از قرآن و روایات در ابتدای سخنرانی استفاده نمی‌شود؛ بلکه به حال مخاطب بستگی دارد.

۴. در بعضی موارد، چنان که در بحث راه‌های ایجاد انگیزه خواهیم گفت، می‌خواهیم موضوع سخنرانی در ابتدای کار مبهم بماند. از سوی دیگر می‌خواهیم آیه یا روایتی را در صدر سخن مطرح کنیم. در چنین شرایطی باید از آیات و روایاتی در شروع سخنانمان بهره‌گیریم که موضوع را آشکار نسازند.

ب) سایر مواد

منظور از سایر مواد، آن دسته از مطالب است که در قرآن و حدیث مطرح نیست؛ اما برای تبیین معارف اسلامی و یا جمع بندی و ماندگاری آنها در ذهن مخاطب تأثیر دارد.

اشاره کردیم که هدف اساسی از سخنرانی دینی، انتقال مفاهیم و معارف قرآن و سیره و سخن معصومان (ع) به مخاطبان است؛ از این‌رو استفاده از سایر مواد و استخدام آنها برای بهره‌برداری بهتر و فهم دقیق تر معارف الهی است. اگر این مواد، ما را به چنین مقصودی نرسانند نباید جایی را در سخنرانی اشغال کنند.

در یک نگاه کلی به دو هدف از سایر مواد بهره گرفته می‌شود:

۱. توضیح و تبیین مفاهیم نظری و تطبیق آنها با واقعیات عینی؛

۲. عنوان سازبهای جذاب و ماندگار.

تبیین و تطبیق مفاهیم نظری

بعضی از مباحث نظری دین که در آیات و روایات بیان شده است نیاز به توضیح و تبیین دارند و یا ذکر شواهد عینی و مصداق‌های خارجی آنها موجب می‌شود بسیاری از مخاطبان ضمن درک بهتر، انگیزه بیش تری برای عمل به آن آموزه‌ها پیدا کنند.

مثلاً قرآن کریم در باب قرض الحسنه می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱ «کیست که به خدا قرض الحسنه ای دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند است که [روزی بندگان را] محدود یا گسترده می‌سازد؛ [و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود.] و به سوی او بازگردانده می‌شوید [و پاداش خود را خواهید گرفت].»

شنوندگان مذهبی، این آیه را از روی تعبد می‌پذیرند؛ اما هنوز برایشان ملموس نشده است که چگونه خداوند قرض الحسنه را چندین برابر می‌کند. برای توضیح، تبیین و ملموس کردن این نظریه

دینی می توان داستان کسانی را مطرح کرد که پس از قرض دادن، خداوند به مال آنان برکت داده و به صورت محسوس اموالشان چندین برابر شده است. این داستانها نه در قرآن آمده است و نه در روایات معصومان(ع)؛ ولی از آنها برای ملموس کردن این بحث قرآنی استفاده می شود.

برای توضیح و تبیین، و عینی و ملموس کردن مباحث و مفاهیم نظری دین، از موادی مثل: تاریخ، سیره بزرگان، حکایت، داستان، قصه، داستانواره، تشبیه، لطیفه و... می توان استفاده کرد که به توضیح مختصری درباره آنها می پردازیم.

تاریخ

توجه به تاریخ گذشتگان و سرنوشت انسانهای پیشین و حکایتها و داستانهای آنان از سفارشهای قرآن کریم و روایات معصومان (ع) است؛ برای نمونه قرآن کریم می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»^۱؛ «بگو: در زمین سیر کنید و سرانجام گذشتگان را ببینید» همچنین می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ»^۲؛ «در قصه های آنان عبرتی برای صاحبان اندیشه است.»

امام علی(ع) نیز فرمود: «وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يَشْتَبَهُ بَعْضًا وَأَخْرُهَا لِأَحَقِّ بِأَوْلَاهَا»^۳ از آنچه از دنیا گذشته برای باقی مانده آن عبرت بگیر زیرا بعضی از آن به بعض دیگر [ش] شبیه است و پایانش به اولش ملحق می شود.»

معنا و تعریف تاریخ

تاریخ را به صورتهای ذیل، معنا و تعریف کرده اند:

۱. وقت چیزی پدید کردن؛

۲. تعیین لُردن مدتی را از ابتدای امری عظیم و قدیم و مشهور تا ظهور امر ثانی که عقب اوست؛

۳. رقمی که زمان را نماید، زمان وقوع واقعه ای؛

۴. سرگذشت یا سلسله اعمال و وقایع و حوادث قابل ذکر که به ترتیب ازمنه تنظیم شده باشد^۴ چنانکه از معانی فوق پیداست، تاریخ در سیره بزرگان، حکایت و داستان، منحصر نیست؛ مثلاً روز شمار وقایع تاریخی، مثل حوادث بعد از قیام امام حسین(ع) نیز تاریخ است و از موارد یاد شده نیز نیست. بیان سیر تحولات اجتماعی در زمان خاص، ذکر ولادتها، شهادتها، و اتفاقات تاریخی دیگر نیز همین گونه است.

سیره بزرگان

سیره در لغت به معنای طریقه، روش، سنّت، مذهب، خو، عادت، خُلق، ترتیب، انتظام^۵ نوع راه رفتن^۶، هیئت و شکل و قیافه^۷ آمده است.

در اصطلاح، زمانی یک رفتار، سیره یک فرد به حساب می آید که همیشه بر آن مداومت داشته باشد؛ مثلاً اگر می گوئیم نماز شب خواندن، سیره امام خمینی(ره) بود، به این معناست که او بر این رفتار پسندیده مداومت داشت و آن را ترک نمی کرد.

مرحوم شهید مطهری تعریف خاصی از سیره دارد و در تعریف آن چنین آورده است: «سیره، عبارت است از سبک و اسلوب و مند خاصی که افراد صاحب اسلوب و سبک و منطبق در سیر خودشان به کار می برند. همه مردم سیر دارند؛ ولی همه مردم سیره ندارند؛^۸ یعنی این چنین نیست که همه مردم در رفتار خودشان از یک منطبق خاص پیروی بکنند و یک سلسله اصول در رفتار خودشان داشته باشند که آن اصول، معیار رفتار آنها باشد.»^۹

حکایت

۱. روم/42.

۲. یوسف / 111.

۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، انتشارات دار الهجرة، قم، نامه 69، ص 459.

۴. فرهنگ لغت، دکتر محمد معین، 6 جلدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، 1371، ج 1، واژه تاریخ.

۵. همان، ج 2، لغت سیرت.

۶. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ ششم، تهران، 1368، ص 47 و 48.

۷. لسان العرب، ابن منظور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج 6، ماده سیر.

۸. ایشان سیر را به معنای حرکت، رفتن، راه رفتن و سیره را به معنای نوع راه رفتن گرفته است.

۹. سیری در سیره نبوی، مرتضی مطهری، ص 62 و 63.

حکایت به معنای بازگفتن از چیزی، بازگفتن چیزی، بازگفتن گفتاری، سخن نقل کردن،^۱ نقل کردن مطلب یا داستانی است، و حکایت کردن به معنای بیان حال کسی کردن، سرگذشت کسی را روایت کردن و... آمده است.^۲

حکایت گاهی به شکل يك داستان کوتاه و در متن يك داستان بلند و گاهی به صورت مستقل مي آید. در مثنوي فراوان دیده مي شود که يك داستان كلي در برگيرنده چند حکایت است. مثنوي معنوي و بوستان سعدي دو مجموعه بزرگ از حکایات منظوم هستند. حکایت به طور كلي موجز بوده و معمولا حاوي نکته اي دقيق است و غالبا در مقام تمثيل يا تفهيم و تقرير مطلبي به کار مي آید.^۳

داستان

داستان در لغت به معنای سرگذشت، حکایت، افسانه، قصه، مشهور، زبانزد خاص و عام^۴ آمده است. در اصطلاح، نقل واقعه خاصی است که از تاريخ انتخاب و يا از غير تاريخ ساخته و به صورت يك واقعه تاريخی با اوجها، فرودها و گره‌های خاصی بيان می‌شود. برخي در تعريف داستان آورده اند: «داستان يا نوول^۵ اثری است روايي به نثر که مبتني بر جعل و خيال^۶ باشد.»^۷

چنانچه داستان طولاني باشد، به آن رُمان و اگر کوتاه باشد، به آن داستان کوتاه^۸ مي گویند. داستان کوتاه و رمان را چنین تعريف کرده اند:

«داستان کوتاه روايت به نسبت کوتاه خلاقانه اي است که نوعا سر وکارش با گروهی محدود از شخصيتهاست که در عمل منفردي شرکت دارند.»^۹

و رمان عبارتست از: «روایت خلاقه اي با طول شایان توجه و پیچیدگی خاص که با تجربه انسانی همراه با تخیل سر وکار داشته باشد و از طریق توالی حوادث بيان شود و در آن گروهی از شخصيتها در صحنه مشخصي شرکت داشته باشند.»^{۱۰}

در سخنرانی دینی مي توان از داستان کوتاه و يا بخشي از يك رُمان استفاده کرد.
قصه

قصه در لغت به معنای حکایت، داستان، سرگذشت،^{۱۱} سخن، مرافعه و دعوا آمده است. قصه پرداختن به معنای داستان گفتن، روایت قصه کردن^{۱۲} و... است.^{۱۳}

در قصه بر حوادث خارق العاده بیشتر از تحول و تکوین آدمها و شخصيتها تأکید مي شود و محور ماجرا بر حوادث خلق الساعه مي گردد. حوادث، قصه را بوجود مي آورند و رکن اساسي و بنيادي آن را تشکیل مي دهند بي آنکه در گسترش و رشد قهرمانها و آدمهاي قصه نقشي داشته باشند به عبارت ديگو، شخصيتها و قهرمانها، در قصه کم تر دگرگوني مي يابند و بیشتر دستخوش حوادث و ماجراهاي گوناگونند. قصه ها اغلب پایانی خوش دارند و در آنها خوبها بر بدبها پيروز مي شوند.^{۱۴}

داستان واره

در کتابهاي لغت معنایي براي داستان واره ذکر نکرده اند؛ اما برخي از محققين، بين داستان و قصه و داستان واره تفاوت قائلند و داستان واره را شبه داستان مي دانند؛ چیزی شبیه انشائي که دانش آموزان مدارس مي نويسند و غالباً گرد محور صحنه يا شخصيت مجردي مي گردد و از اوضاع و احوال حرف مي زند و چگونگی يك شئی، مکان و يا شخصي را توصيف مي کند.^{۱۵}

۱. لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، تهران، ۱۳۷۳، ج ۶، لغت حکایت.
۲. فرهنگ لغت، دکتر محمد معین، ج ۱، لغت حکایت.
۳. انواع ادبی، سیروس شمیسا، انتشارات فردوسي، چاپ دهم، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
۴. فرهنگ لغت، دکتر محمد معین، ج ۲، لغت داستان.
۵. Novell.
۶. Fiction.
۷. انواع ادبی، سیروس شمیسا، ص ۱۷۱.
۸. Short Story.
۹. عناصر داستان، جمال میرصادقي، انتشارات سخن، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۶.
۱۰. همان، ص ۲۴.
۱۱. مانند: با عقل خود گر جفتمی، من گفتنيها گفتمی / خاموش کن تا نشنود این قصه را باد هوا.
۱۲. مانند: نماز شام غریبان چو گریه آغازم / به مویه‌های غریبانه قصه پردازم.
۱۳. فرهنگ لغت، دکتر محمد معین، ج ۲، لغت قصه.
۱۴. عناصر داستان، جمال میرصادقي، ص ۲۲.
۱۵. ر. ک: ادبیات داستانی، جمال میرصادقي، انتشارات علمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۴۳-۳۴۶.

سیره بزرگان، حکایت و داستان - تا آنجا که در سخنرانی دینی از آنها استفاده می شود - زیر مجموعه تاریخ هستند؛ ولی به دلایل ذیل، جداگانه ذکر شده‌اند:

۱. موارد یاد شده از اهمیت ویژه‌ای در سخنرانی برخوردارند؛ از این رو به عنوان ذکر خاص بعد از عام می‌توان به آنها به طور ویژه توجه کرد.
۲. در سیره بزرگان، حکایت و داستان، وقتی به صورت تبلیغی بیان می‌شوند، صنعتی به کار گرفته می‌شود که در تاریخ‌نگاری یا بیان تاریخ وجود ندارد.
۳. برای توضیح و تبیین مفاهیم نظری و تطبیق آنها با واقعیات عینی، از مواد دیگری نیز استفاده می‌شود که در درس بعد به آن اشاره می‌شود.

پرسش نامه

۱. منظور از واحد سخن و جزء آن چیست؟ توضیح دهید.
۲. اقسام مواد سخنرانی را نام برده، هر یک را تعریف کنید.
۳. اشرف مواد سخنرانی کدام‌اند؟
۴. توجه به چه نکاتی درباره آیات و روایات در سخنرانی دینی لازم است؟
۵. منظور از سایر مواد چیست و به چه هدفی از آنها در سخنرانی دینی استفاده می‌شود؟
۶. برای توضیح و تبیین مفاهیم نظری و تطبیق آنها با واقعیتهای عینی از چه موادی در سخنرانی استفاده می‌شود؟
۷. معنا و تعریف تاریخ را بنویسید.
۸. منظور از سیره چیست؟ توضیح دهید.
۹. حکایت، داستان، قصه و داستان‌واره را تعریف کنید.

فعالیت پژوهشی

با راهنمایی استاد خود، نمونه‌هایی از آیات، روایات، تاریخ، سیره بزرگان، حکایت، داستان و داستان‌واره را فیش نویسی تبلیغی کرده و در صورت امکان در کلاس درس یا مباحثه دوستانه، درباره مناسب بودن و نحوه استفاده از آنها در منبر تبادل نظر کنید.

در شماره قبل، از اصول و روشهای پاسخ دهی، اسلوب حکیم، امنیت بخشی به پرسشگر، بازخوانی پاسخهای تهیه شده، انصاف و پارسایی را مطرح کردیم و در این شماره تعدادی دیگر از این اصول را بررسی می کنیم.

18. پاسخ اجمالی و تفصیلی

در مواردی که پاسخ طولانی است، مناسب است پاسخ دهنده ابتدا پاسخ را به طور اجمالی و بدون ذکر مستندات و توضیحات بیان کند؛ سپس پاسخ کامل و تفصیلی را ارائه دهد این روش از روشهایی است که برای یاد دادن و آموزش، بسیار مناسب بوده و به نوشته برخی عالمان علوم بلاغت، تاثیر بیان اجمالی و سپس بیان تفصیلی بیش تر است.^۱

قرآن کریم نیز در بسیاری از موارد از این روش استفاده کرده است؛ به عنوان نمونه: در سوره هود، ابتدا اجمالاً به این نکته اشاره می کند که مردم در قیامت دو دسته هستند؛ عده ای شقی و عده ای سعید و سپس این دو دسته را به طور تفصیلی معرفی می کند. «هُم يَاتُ لَا تَكَلُمُ تَفْسٌ إِلَّا بِأُذُنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ * خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُوذٍ»؛^۲ «آن روز که [قیامت و زمان مجازات] فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت؛ اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» (= ناله های طولانی دم و بازدم) است... جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می دهد! اما آنها که خوشبخت و سعادت مند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد! بخششی است قطع نشدنی!»

در سوره آل عمران، ابتدا به این نکته اجمالاً اشاره می کند که خداوند در روز قیامت بین مردم داوری می کند و سپس تفصیلاً نتیجه داوری را به اطلاع مردم می رساند. «ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»؛^۳ «سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می کنم؛ اما آنها که کافر شدند، [و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند] در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، پاورانی نیست؛ اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد؛ و خداوند، ستمکاران را دوست نمی دارد.»

در آیه 107 همین سوره، ابتدا اجمالاً به این نکته اشاره می کند که در روز قیامت برخی روسپاه و برخی روسفیدند و سپس به شکل تفصیلی این دو دسته را معرفی می کند. «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنَ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛^۴ «روزی که چهره هایی سفید، و چهره هاکی سیاه می گردد، اما آنها که صورت هایشان سیاه شده، [به آنها گفته می شود:] آیا بعد از ایمان، و [اخوت و برادری در سایه آن]، کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید! و اما آنها که چهره هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود؛ و جاودانه در آن می مانند.»

19. پاسخ دهی به همه پرسشگران

روحانی باید سعی کند به همه پرسشگران - البته نه به همه پرسشها - پاسخ دهد. او باید همانند پدر یا برادری مهربان با همه مردم با عطوفت برخورد کرده و کسی را از خود نراند. او نباید به صرف اینکه جوانی ظاهر مناسبی ندارد یا حتی خانمی بد حجاب است، از پاسخ دهی به سؤالات او خودداری کند. مشکلی که نگارنده در جلسات پرسش و پاسخ به ویژه جلسات مشاوره های دینی در تهران با آن مواجه بودم، چگونگی برخورد با افرادی بود که ظاهر مناسبی نداشتند و این امر در باره

۱. مختصر المعانی، سعد الدین التفازانی، ص 85.

۲. هود/105-108.

۳. آل عمران/55 - 57.

۴. آل عمران/106 و 107.

زنان بسیار مشکل تر بود؛ زیرا از طرفی نباید کاری انجام دهیم که به منزله تأیید خلاف پرسشگران شود و از طرف دیگر نباید پرسشگرانی که به هر دلیل روحانی را برای پاسخگویی انتخاب کرده اند و انتظار دارند روحانی به سؤالات دینی آنان پاسخ دهد را از خود راند.

از طرفی هرگونه سخن گفتن، لبخند زدن، مواجه شدن با چنین افرادی ممکن است اشکال شرعی داشته باشد، انسان را به گناه وادارد، موجب بد آموزی شود، و برخی ممکن است از همین گفتگوی کوتاه، از زاویه های مختلف، عکس و فیلم تهیه کنند و باعث مشکلات و بد آموزیهای بیش تری شوند و ممکن است همین گفتگوی مختصر، مصداقی از نشستن با اهل معصیت باشد که در روایات به شدت از آن نهی شده است و... .

به عنوان نمونه: در روایتی از امام سجاده (ع) می خوانیم: «وَإِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَ مُجَاوِرَةَ الْفَاسِقِينَ اخذروا فتنتهم و تباعدوا من ساحتهم؛ شما را از رفاقت و همنشینی با گناهکاران، و یاری ستمگران و همسایگی تبهکاران بر حذر می دارم. از فتنه شان بپرهیزید و از آستان آنان دور شوید.»

مشکل وقتی بزرگ تر می شود که برخی از مؤمنان، پاسخ دهندگان روحانی را می بینند که با روی باز با چنین افرادی برخورد کرده و به سؤالات آنان پاسخ می دهند که برایشان سؤالات فراوانی پیش می آید از جمله اینکه:

- با آنکه امر به معروف واجب است، چرا روحانی محترم، زنی که با او صحبت می کند را نهی از منکر نمی کند تا ابتدا حجاب خود را اصلاح کند و سپس به سؤالات او پاسخ دهد؟
- مگر خندیدن به روی گناهکاران خود به منزله تأیید گناه نیست؟ پس چرا روحانی محترم به صورت مردی که صورت خود را می تراشد، یا انگشتر طلا در دست دارد، لبخند می زند؟
از ناحیه دیگر، مگر روحانی نباید "طیب ډوار بطبه"^۱ باشد؟ آیا با گفتگو نکردن، بد اخلاقی کردن، از خود راندن و پاسخ ندادن به اینگونه افراد، مشکل برطرف شده، اینان هدایت می شوند؟ آیا فرصت به دست آمده فرصتی برای راهنمایی و هدایت چنین افرادی نیست؟

سیره و روش پیامبر و امامان (ع) چه بوده است؟ به نظر نگارنده، روحانی پاسخگو در این گونه موارد باید ملاحظه اهم را نموده و به آنچه به نظرش مهم تر است عمل کند؛ در عین حال، به نظر می رسد در این گونه موارد باید اصل را بر رأفت و رحمت قرار داد و باید به این افراد نیز پاسخ داد و بر خورد قهرآمیز با کسی که از ما مشاوره می خواهد یا توقع دارد به سؤالات او پاسخ دهیم ناشایسته است؛ در عین حال روحانی، باید کاری کند که حتی الامکان از آثار سوء و بدآموزیهای چنین گفتگوهای جلوگیری کند و خود را در معرض تهمت قرار ندهد؛ مثلاً در گفتگو با زنان و ویژه زنان بد حجاب، سر خود را به زیر انداخته و در فاصله مناسبی بایستد و سخنی که جنبه مزاح دارد به میان نیاورد، در صورت امکان زنی از اقوامش یا یکی از مؤمنات محجبه در نزدیکی او باشد. تا حتی الامکان در کنار پرسشگر قرار نگیرد و...

بررسی سیره پیامبر اکرم (ص) امامان (ع) نیز نشان می دهد که پیشوایان اسلامی، هیچگونه محدودیتی برای پرسشگران و حتی پیروان ادیان مختلف و مذاهب گوناگون قائل نبودند و آنان با برخورداری از آزادی کامل، مسائل خود را مطرح کرده و به بحث می گذاشتند. برخی از گناهکاران محضر آنان آمده و موعظه می خواستند. آنان نیز از موعظه دریغ نمی کردند. در روایتی آمده است: «شخصی نزد امام حسین (ع) آمد و گفت: من مرد گناهکاری هستم، مرا موعظه کن. امام (ع) هم او را موعظه کرد^۲. وقتی شمر که از بدترین دشمنان امام حسین (ع) بود در جریان کربلا، حضرت عباس و برادرانش را صدا زد و آنان از جواب دهی سر باز زدند، امام (ع) به آنان فرمود: «أَجِيبُوهُ وَ إِنْ كَانَ فَاسِقًا؛ هر چند از فاسقان است؛ ولی پاسخ او را بدهید»^۳.

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص 252.

۲. حضرت علی (ع)، رسول الله (ص) را اینگونه معرفی می کند: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطِيْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِي وَ أَدَانِ صَمِّ وَ السِّنَةِ بِكُمْ مَتَّبِعٌ عَ بَدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَقْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ پیامبر (ص) طبیبی است که برای درمان بیماران سیار است. مرهمهای شفا بخش او آماده، و ابزار داغ کردن زخمها را گذاخته این طبابت را هر جا که لازم باشد انجام می دهد؛ برای شفای قلبهای کور و گوشهای ناشنوا و زبانهای لال، آماده، و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان است.» (نهج البلاغه، ج 1، ص 207؛ همان، ترجمه شهیدی، ص 201؛ عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی الواسطی، ص 319).

۳. بحار الأنوار، ج 57، ص 126.

۴. اللهوف في قتلى الطفوف، سید بن طاووس حسینی، ص 54؛ عمدة الطالب، ابن عنبه، ص 357؛ کلمات الإمام الحسين (ع)، شریفی، ص 390.

رأس الجالوت، پیشوای یهودیان، به هم‌کیشان خود گفت: «مسلمانان می‌پندارند که علی داناترین مردم و تواناترین انسانها در بحث و گفتگو است، بیایید نزد او رفته، شاید بتوانیم سؤالی مطرح کنیم که دچار اشتباه شود...»^۱. امیرمؤمنان در عین حال که از نیت رأس الجالوت آگاه بود؛ ولی باز هم به پرسشهایش پاسخ می‌داد. سرانجام آن مجلس و آن پرسشها آن بود که عالم یهودی گفت: «أَشْهَدُ أَنْ دِينَكَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ؛ شهادت می‌دهم که دین تو حق است و آنچه با آن مخالفت کند باطل است.»^۲

سلمان فارسی نقل می‌کند که: «پس از وفات رسول خدا(ص)، جاثلیق به همراه صد نفر از مسیحیان به مدینه آمد و چون ابی‌بکر از پاسخ به پرسشهای آنان عاجز ماند، او را به محضر امام علی(ع) راهنمایی کردند و آن حضرت، سؤالاتشان را پاسخ داد.^۳ سعة صدر ائمه چنان بود که حتی دشمنان و معاندان آنان نیز از فرصت طرح سؤال نزد ایشان برخوردار بودند و با آزادی و آرامش، به طرح سؤال می‌پرداختند. «یکی از اصحاب امام پنجم می‌گوید: به خدمت امام باقر(ع) رسیدم. یکی از خوارج وارد شد و گفت: ای اباجعفر! چه چیزی را می‌پرستی؟ امام پاسخ او را دادند. فرد خارجی در حالی که می‌گفت: خداوند بهتر می‌داند که نبوتش را در کدامین فرد قرار دهد، مجلس حضرت را ترک کرد.»^۴

ابن ابی العوجا که زمانی از شاگردان حسن بصری بود و سپس اعتقاد به توحید را رها کرد و ملحد شد، در مکه خدمت امام صادق(ع) رسید و گفت: «ای ابا عبدالله! گفت و شنود در مجالس، امانت است و باید محرمانه بودن آن حفظ شود و البته هر کس که در درون ناراحتی دارد، باید آن را بیرون بریزد. آیا اجازه سخن گفتن به من می‌دهی؟»

امام به چنین شخصی نیز اجازه پرسیدن داد؛ در حالی که می‌دانست او حق‌پذیر نیست، به سؤالاتش جواب داد. امام(ع) در موقعیتی گفتگو با چنین شخصی را پذیرفت که دانشمندان نیز به علت کج‌خلقی و بد زبانی‌اش، وی را تحمل نمی‌کردند.^۵

در پایان این گفتار تأکید می‌شود که پاسخ دهی به همه پرسشگران به معنی پاسخ دهی به همه سؤالات نیست. بلکه پاسخگو باید به سؤالاتی که جواب آنها را می‌داند پاسخ دهد.

20. پاسخ دهی صحیح و عالمانه

این اصل از مهم‌ترین اصول پاسخ دهی است و بدون ارائه پاسخی صحیح و عالمانه، پاسخگو نه تنها مشکلی از پرسشگر برطرف نکرده؛ بلکه بر مشکلات او افزوده است. در این صورت، نه تنها پرسشگر هدایت نشده؛ بلکه گمراه شده و گناه گمراه شدن او به عهده پاسخگویی است که بدون داشتن دانش کافی، خود را در معرض پرسشها قرار داده است. چنین کسی به مثابه مفتی می‌ماند که بدون داشتن دانش کافی بر سکوی افتا نشسته است و به فرموده رسول گرامی اسلام(ص) مورد لعنت فرشتگان زمین و آسمان است.^۶ و به فرموده امام جواد(ع)، اگر کسی به فتوایی که او نقل کرده عمل کند، گناهش به عهده پاسخگو است.^۷

کسی می‌تواند بر کرسی پاسخگویی بنشیند و توانایی دارد به نقد افکار و رد و قبول اندیشه‌ها پردازد که نقاد سخن باشد. آن که بی‌ساز و برگ به جنگ می‌رود، شکست می‌خورد و زیان چنین پاسخگویی بیش از سود اوست.

کسی که خود، اسلام را نمی‌شناسد اگر به پاسخگویی پردازد، به جای آن که آن را به دیگران بشناساند و تیرگیها را از ذهنها بزدايد، مردم را گمراه تر خواهد ساخت.

۱. توحید، شیخ صدوق، ص 175.

۲. همان.

۳. همان، ص 182.

۴. همان، ص 108.

۵. همان، ص 253.

۶. «قال رسول الله(ص): مَنْ أَفْتَى بغيرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ» (بحار الأنوار، ج 2، ص 111؛ نوادر راوندي، ص 26؛ المهذب، قاضي ابن البراج، ج 2، ص 591).

۷. «وعن أبي جعفر محمد بن علي(ع) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَفْتَى بغيرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَ لِحِقِّهِ وَرُؤْمٌ مِّنْ عَمَلٍ بِسُئْلِهِ؛ کسی که بدون علم فتوا دهد، ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می‌کنند و گناه هر کس که به آن فتوا عمل کند، به صادر کننده فتوا می‌رسد.» (دعائم الاسلام، قاضي نعمان مغربى، ج 1، ص 97؛ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، نشرال بیت، ج 72، ص 29).

امام علی(ع) فرمود: «مَنْ بُرَّهَانَ الْقَضَلِ صَائِبُ الْجَوَابِ»^۱ از دلیلهای فضل، پاسخ درست است.» چنانکه امام صادق(ع) سه چیز را نشانه اصابت رأی می داند: «خوب برخورد کردن و نیک گوش کردن و پاسخ نیکو دادن.»^۲

امام علی(ع) برای رسیدن به پاسخ صحیح از پاسخگویان می خواهد که شتابزدگی را واگذارند و در حجت و دلیل خود بیندیشند و خود را از پریشان گویی نگاه دارند، تا از لغزش ایمن بمانند.^۳ در پاسخ دهی به سؤالات حدیثی یا هنگام نقل احادیث هنگامی که می داند حدیث صحیح است، شایسته است با الفاظی که حاکی از جزم به مضمون حدیث است (مانند: قال رسول الله، فعل، امر، نهی) تعبیر نماید؛ ولی اگر چنین اطمینانی ندارد، میبایست با الفاظی که مشعر به جزم و یقین است، تأدیه نکند؛ مثلاً در نقل چنین احادیثی بگوید: «روی عن رسول الله(ص) یا جاء عنه یا یذکر، یحکی، بلغنا

از این روی استاد مطهری از کسانی که بدون خبرگی در باورها، ارزشها و فقه و کلام اسلام، بر سکوی پاسخ گویی به پرسشها و مشکلات فکری جوانان بالا می روند و با دفاع ناشیانه از دین، به آن زیان می رسانند و ناخودآگاه آب به آسیاب دشمن می ریزند شکوه می کند که: "چقدر مصیبت است برای اهل معرفت که افرادی که نه با مکتب الهیون آشنا هستند و نه با مکتب مادیون، از هرج و مرج و بی نظمی که در سیستم تبلیغات دینی خصوصاً جامعه تشیع وجود دارد، استفاده می کنند. در ردّ مادیون کتاب می نویسند و لاطائلاتی را به هم می بافند که اسباب تمسخر و استهزاست. بدیهی است که چنین تبلیغاتی به سود مادی گری است." امام امیرمؤمنان به پاسخگویان وصیت می کند که نه آن چه نمی دانند را نگویند؛ بلکه همه آنچه می دانند را نیز نگویند.^۴

21. پاسخهای کوبنده

پاسخ دهنده در برخی از موارد و در برابر برخی از پرسشگران باید با قاطعیت و جدیت پاسخ دهد این اصل غالباً در برابر شبهه گران یا پرسشگران لا ابالی کاربرد دارد. کسانی که به هیچ صراطی پایبند نیستند و در پی آنند که برای رهایی از قوانین و تکالیف شرعی راهی بیابند و به اصطلاح به دنبال "کلاه شرعی" می گردند، یا برخی از پرسشگرانی که از روی تمسخر می پرسند. در چنین مواردی گاه نیاز است از اصل پاسخ صرف نظر کرده و آثار سوء بی خبری و لاابالی گری را به پرسشگر گوشزد کرد. به عنوان نمونه: خداوند در پاسخ به سؤال از روز قیامت، گاهی با صراحت به سؤال پاسخ می دهد و می فرماید: «ای رسول ما! بگو وقت آن را جز خداوند کسی نمی داند.»^۵ ولی گاهی در برابر مسخره کنندگانی که به دنبال حقیقت نیستند و به فرموده قرآن از "خرّاصون" و در زمره کسانی هستند که غرق جهل و نادانی خویشند، و برای فرار از زیر بار حق هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان کرده و پیوسته سؤال می کنند: «آيَانِ يَوْمِ الدِّينِ»^۶ «روز جزا چه وقت است.» پاسخ جدی و تندی ارائه می دهد. نخست می فرماید: «مرگ بر چنین دروغگویانی.»^۷ و پس از نقل پرسش آنان چنین پاسخ می دهد: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ* ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي

۱. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ج 1، ص 480.

۲. «ثَلَاثَةٌ يَسْتَدَلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ: حُسْنُ اللَّقَاءِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ وَ حُسْنُ الْجَوَابِ .» (تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص 323).

۳. «دَعِ الْحِدَّةَ وَ بَقَلِّفْ فِي الْحُجَّةِ وَ بَعْ فَطْرٍ مِنَ الْخَطَلِ، ثَمَّ مِنَ الزَّلَلِ؛ عَجَلُهُ وَ شَتَابِزْدَگِیَ رَا وَ اگْذَارَ، وَ دَر دَلِیل وَ حِجَّتْ خُودِ تَفْکَرِ کُنْ وَ خُودَ رَا اَزْ نَگْفَتِنِ سَخَنَانَ بَی رِبْطِ نَگْهَ دَارِ تَا اَزْ لَغْزَشْهَا دَرِ اَمَانِ بَمَانِی .» (همان).

۴. «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَيَّ جَوَارِحَكَ كُلَّهَا فَرَأَيْتَ يَخْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ آنچه نمی دانی مگو؛ بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو؛ زیرا خداوند سبحان بر تمام اعضای بدنت چیزهایی را واجب کرده که از آنها در روز قیامت بر تو حجت آورد.» (نهج البلاغه، حکمت 382).

۵. «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَرِبَهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنِّي أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «در بلبه قیامت از تو سؤال می کنند، کی فرامی رسد؟! بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است؛ و هیچ کس [جز او] نمی تواند وقت آن را آشکار سازد؛ [اما قیام قیامت، حتی] در آسمانها و زمین، سنگین [و بسیار پر اهمیت] است؛ و جز بطور ناگهانی، به سراغ شما نمی آید! [باز] از تو سؤال می کنند، چنانکه گویی تو از زمان وقوع آن باخبری! بگو: علمش تنها نزد خداست؛ ولی بیش تر مردم نمی دانند.» (اعراف/187).

۶. ذاریات/12.

۷. قِتْلَ الْحَرَّاصُونَ (ذاریات/10).

كُنْ تُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»؛^۱ «[آری] همان روزی است که آنها را بر آتش می‌سوزانند [و گفته می‌شود]: بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که برای آن شتاب داشتید!»
 قرآن کریم گاه از فلسفه و علت اینکه برخی از افراد چنین پرسشهایی مطرح می‌کنند، پرده برداشته، می‌فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»؛^۲ «انسان می‌خواهد [آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت] در تمام عمر گناه کند! [از اینرو] می‌پرسد: قیامت کی خواهد بود.» سپس به چنین پرسشی این‌گونه پاسخ می‌دهد: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ * وَ خَسَفَ الْقَمَرُ * وَ جُمِعَ الشَّامِسُ وَ الْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَوْقِرُ»؛^۳ «[بگو]: در آن هنگام که چشمها [از شدت وحشت] به گردش درآید، و ماه بی‌نور گردد، و خورشید و ماه یک جا جمع شوند، آن روز انسان می‌گوید: "راه فرار کجاست؟!»
 چنانکه می‌بینیم، خداوند متعال در این آیات به جای پاسخ دهی صریح و بیان روز قیامت، به آثار آن اشاره می‌کند تا مردم متذکر شوند.

پاسخگوی دینی نیز باید به این اصل توجه کند، مثلاً وقتی زنی - در عین حال که حکم حجاب را می‌داند - باز می‌پرسد: آیا به راستی حجاب واجب است؟ در پاسخ او نباید به نقل فتوا اکتفا کرد؛ بلکه باید برخی از عذابه‌های زنان بد حجاب و بی حجاب را برایش گفت؛ مثلاً باید به این حدیث نبوی اشاره کرد که آن حضرت در معراج عده‌ای از اهل عذاب را دید که از جمله آنان زنانی بودند که موی خود را از نامحرم نمی‌پوشیدند که آنان را به موی خودشان آویزان کرده بودند و مغز سرشان از عذاب می‌جوشید.^۴ و...

22. پرهیز از افتاء

افتاء؛ یعنی صادر کردن حکم و فتوا، از مسائل بسیار مهم و دارای پاداش بزرگ و فضیلت فراوان است؛ زیرا مفتی و مجتهدی که حکم و فتوا صادر می‌کند، وارث انبیا و پیغمبران است، و می‌خواهد به ادای تکلیفی که واجب کفایی است قیام نماید؛ ولی از آنجا که مفتی، در معرض خطا و لغزش، و مواجهه با خطر می‌باشد، کسی که اهلیت فتوا دادن ندارد، نباید آنچه به نظر خودش آمده را به عنوان حکم الهی برای مردم بیان کند و مصداق افرادی که در این آیه شریفه آمده قرار نگیرد: «وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ»؛^۵ «به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود [و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید،] نگوئید: این حلال است و آن حرام، تا بر خدا افترا ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد!»
 در دهها روایت که از پیشوایان دینی نقل شده، از افتاء برای افرادی که اهلیت آن را ندارند نهی شده است.^۶

شیوه سلف صالح نیز چنین بوده است که تا جایی که برایشان ممکن بوده، از فتوا دادن پرهیز می‌کردند. که نمونه‌هایی از آن گذشت.^۷
 23. توجه به کلمات پاسخ

۱. ذاریات/ 13-14.

۲. قیامت/ 5-6.

۳. قیامت/ 7-10.

۴. عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج 1، ص 13؛ وسائل الشیعة، حرعاملی، ج 14، ص 155، نشر اسلامیه؛ بحار الأنوار، ج 8، ص 309.

۵. نحل/ 116: شهید ثانی علاوه بر آیه فوق، از چند آیه دیگر نیز نهی از افتاء بغیر علم را اثبات می‌کند، مثل:

- «وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ «و آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت ندهید.»
 - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ اللَّهُ أُذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (منیة المرید، ص 279).

۶. از جمله از رسول اعظم (ص) نقل شده است که: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.» برای آگاهی از سایر احادیث، ر ک: بحار الأنوار، ج 2، ص 11، باب 16، النهی عن القول بغیر علم و الإفتاء بالرأي و بیان شرائطه؛ وسائل الشیعة، حرعاملی، ج 27، ص 20، انتشارات آل البیت، باب عدم جواز القضاء و الافتاء بغیر علم بورود الحکم من المعصومین (ع)؛ مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج 17، ص 243، باب عدم جواز القضاء و الافتاء بغیر علم بورود الحکم عن المعصومین (ع)؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 2372، باب التحذیر من الافتاء بغیر علم.
 ۷. منیة المرید، ص 284.

پاسخ دهنده باید روی تک تک کلماتی که می نویسد یا می گوید، عنایت کند. در پاسخ دهی به سؤالات متداول شرعی باید موارد کاربرد و تفاوت‌های حکم، فتوا، «لایخلو من وجه أو نظر أو اشکال، أو تأمل»، احتیاط، احتیاط واجب، احتیاط مستحب، اشکال دارد، بعید نیست و.. را به خوبی بداند تا فتوایی را به جای احتیاط واجب بیان نکند، احتیاط مستحبی را جای احتیاط واجب نشانده و.. . در پاسخ دهی به سؤالات حدیثی یا هنگام نقل احادیث هنگامی که می داند حدیث صحیح است، شایسته است با الفاظی که حاکی از جزم به مضمون حدیث است (مانند: قال رسول الله، فعل، امر، نهی) تعبیر نماید؛ ولی اگر چنین اطمینانی ندارد، می بایست با الفاظی که مشعر به جزم و یقین است، تأدیه نکند؛ مثلاً در نقل چنین احادیثی بگوید: «روی عن رسول الله (ص) یا جاء عنه یا یذکر، یحکی، بلغنا.»^۱

چنانکه در پاسخ دهی به سؤالات قرآنی باید به نقل دقیق و رسم و آدرس آیه در مصحف عنایت کامل کند، آیات ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و.. را بشناسد؛ با علوم قرآنی و تفاسیر مهم آشنا باشد. او باید دقت کند که مثلاً به جای کلمه "تأویل" از کلمه "تفسیر" استفاده نکند، به جای "شان نزول" عبارت "سبب نزول" را به کار نبرد.^۲ از ترجمه های دقیق استفاده کند و.. 24. توجه کامل به پرسش (فهم دقیق)

وقتی پاسخ دهنده می تواند به پرسش پاسخ مناسبی دهد که پرسش را به خوبی بفهمد؛ از اینروست که در ضرب المثلی آورده اند: «فهم السؤال نصف الجواب، بل کله»، او باید بر تک تک کلمات پرسش عنایت کافی کند، چه بسا ندیدن کلمه ای از کلمات پرسش، باعث می شود که سؤال به خوبی فهمیده نشود و پاسخگو از ارائه پاسخ صحیح باز ماند. او پس از مطالعه و یا شنیدن دقیق پرسش- همانگونه که در عنوان "**تکرار اصل پرسش**" خواهد آمد - باید پرسش را بازگویی کرده و اگر پرسش از چند بخش تشکیل شده است، به تمام بخشهای آن پاسخ دهد. در پرسشهایی که از چند بخش تشکیل شده اند، پاسخ دهنده می تواند بخشهای پرسش را با اعداد یا حروف شماره گذاری کرده و پس از یادآوری هر بخش، پاسخ آن را ارائه کند. با بررسی سیره ائمه (ع) نیز دیده می شود آنان در بسیاری از موارد پس از شنیدن پرسش یا شبهه، اگر پرسش از چند بخش تشکیل شده بود، بخش بخش آن را یادآوری کرده و بدان پاسخ می دادند.^۳ برخی از بزرگان در باره پاسخگویی به سؤالات فتوایی مطالبی فرموده اند که عمومی بوده و برای پاسخگویی به تمام سؤالات سودمند است:

مفتی باید کلمه به کلمه نامه استفتاء را با دقت کافی مطالعه کند، بخصوص پایان و منتهی الیه نامه را با عنایت فزون تری مورد توجه قرار دهد؛ زیرا جان و روح سؤال و اصل پرسش در پایان آن وجود دارد که گاهی ممکن است تمام نامه به پایان آن مربوط باشد و مفتی احیاناً نسبت به پایان آن از لحاظ دقت، غفلت کند. دانشمندی گفته است: شایسته است درنگ اندیشمندانه و دقت مفتی درباره يك مسئله ساده و آسان به همان گونه باشد که درباره مسئله ای مشکل و پیچیده اعمال می گردد و این موضوع به خاطر آن است که وی به دقت و تأمل عادت نموده و بدان خو گیرد.^۴ شهید مطهری نیز به فهم دقیق پرسش و شبهه عنایت کافی می کرد؛ او به سخنان دیگران گوش می داد... در نقد سخنان دیگران و بیان شبهه بهتر از گویندگان آن، آن را باز می گفت و کوچک ترین تحریفی در افکار دیگران روا نمی داشت. به هنگام نقد و بررسی، ضعیف ترین نظرات را نیز بیان می کرد و از طعنه، و تحقیر و جوسازی به دور بود.

25. تکرار اصل پرسش

۱. درباره نقل حدیث شرایط مهم دیگری نیز نقل شده است که برای آگاهی از آداب نقل حدیث به کتاب علم الحدیث، نویسنده: کاظم مدیر شانچی، ص 186 به بعد مراجعه کنید .

۲. برخی از مفسران فرقی میان سبب نزول و شان نزول قایل نشده اند و هر مناسبتی را که ایجاد کرده است تا آیه یا آیه‌هایی نازل شود، گاه سبب نزول و گاه شان نزول گفته‌اند؛ در صورتی که میان این دو عبارت فرق است: از این جهت که شان نزول اعم از سبب نزول است. هرگاه به مناسبت جریان‌ی درباره شخص و یا حادثه‌ای، خواه در گذشته یا حال یا آینده و یا درباره فرض احکام، آیه یا آیاتی نازل شود، همه این موارد را شان نزول آن آیات می‌گویند؛ مثلاً می‌گویند که فلان آیه درباره عصمت انبیا یا ملائکه یا حضرت ابراهیم یا نوح یا آدم نازل شده است که تمامی اینها را شان نزول آیه می‌گویند؛ اما سبب نزول، حادثه یا پیش آمدی است که متعاقب آن، آیه یا آیاتی نازل شده باشد و به عبارت دیگر آن پیش آمد باعث و موجب نزول گردیده باشد؛ لذا سبب، اخص است و شان اعم. (علوم قرآنی، آیت الله معرفت).

۳. برای مشاهده نمونه‌ها ر.ک: المسترشد، محمد بن جریر طبری، ص 392؛ احتجاج، ج 1، ص 275؛ التحصین، سید ابن طاووس حسینی، ص 643؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، ص 232 و... .

۴. منیة المرید، ص 295، باب: تأمل الرقعه کلمه کلمه تأملاً شافياً.

یکی دیگر از اصولی که پاسخگو باید رعایت کند، تکرار سؤال پرسشگر به خصوص در سؤالات حضوری و شفاهی است . این امر از نظر روحی برای پرسشگر فواید فراوانی دارد؛ زیرا او با تکرار سؤال مطمئن می شود که پاسخگو پرسش را به خوبی تلقی کرده است و اگر احیاناً نیاز به توضیحی داشته باشد، پرسشگر مجدداً سؤال خود را توضیح خواهد داد.

البته گاهی از این اصل عدول شده و به خاطر وضوح پرسش و یا پرهیز از تکرار، پرسش پرسشگر تکرار نمی شود و این مطلب به مقتضای حال بستگی دارد. در پرسشهای مشاوره ای و نیز در مواردی که پرسش کتبی را به مرکز پاسخگویی فرستاده و ممکن است پرسشگر سؤال خود را فراموش کرده باشد یا پرسشهای مکرری پرسیده و ممکن است پاسخ بر او مشتبه شود، تکرار سؤال بسیار مهم است.

سیمای بیماری در اسلام (1)

محمد مهدی فجر

بیماری، یکی از مسائلی است که همه انسانها با آن مواجه اند. بیماری در اسلام به عنوان زندان بدن و یکی از سخت ترین بلاها معرفی شده است؛ اما باید دانست این بلا که خواه ناخواه همه انسانها را در بر می گیرد، عوامل متعددی دارد که برخی از آن عوامل، شناخته شده و برخی ناشناخته اند.

بررسی سخنان معصومان (ع) نشانگر آن است که بیماری در وجود انسان حکمتها و مصالح متعددی دارد که برخی از آنها عبارت اند از:^۱

1. مصلحت الهی

خداوند متعال با لحنی قاطع به انسانها خطاب می کند و به آنان تذکر می دهد که ملاک خیر و شر، آسانی و سختی و ... تمایلات شخصی نیست؛ بلکه مصالح واقعی، ملاک است و تکیه بر پیشداوریها و حدسیات و ظواهر، صحیح نیست؛ چرا که علم انسان از هر نظر، محدود و ناچیز است و معلومات او در برابر مجهولاتش، همچون قطره ای در برابر دریاست؛ همان گونه که انسان از اسرار آفرینش مطلع نیست و با تمامی پیشرفتهای علمی که به آن دست یافته است، گاه برخی از آن اسرار را بی فایده، و بی خاصیت می شمرد؛ همچنین در قوانین تشریحی از بسیاری مصالح و مفاسد ناآگاه است؛ از این رو ممکن است چیزی را ناخوشایند دارد؛ در حالی که سعادت او در آن

است یا از چیزی خشنود باشد؛ در حالی که بدبختی وی در آن است. قرآن کریم می فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲؛ «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می داند، و شما نمی دانید.» رسول خدا (ص): «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ... إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصَّحَّةُ وَ لَوْ أَمْرَضْتَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَ لَوْ أَصْحَحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ»^۳؛ خداوند متعال می فرماید: به درستی که در بین بندگانم، کسی هست که تنها سلامتی او را اصلاح می کند و اگر او را مریض گردانم، این مریضی او را فاسد می نماید و از بندگانم، کسی هست که تنها مریضی او را اصلاح می کند و اگر جسم او را سالم گردانم، این سلامتی او را فاسد می کند.»

2. کفاره گناهان

در اسلام، راههای مختلفی برای محو گناهان معرفی شده است که استغفار فراوان^۴، گرفتاریهای دنیوی^۵ و بیماری برای انسان مؤمن از آن نمونه است.

رسول خدا (ص) بیماری را کفاره ای برای گناهان معرفی می کند و می فرماید: «مَنْ مَرَضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً»^۶ هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، خداوند، گناه هفتاد سال او را می آمرزد.»

امام سجاد (ع) نیز می فرماید: «مَا اخْتَلَجَ عِرْقٌ وَ لَا صَدِعَ مُؤْمِنٌ إِلَّا بِذَنْبِهِ وَ مَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ»^۷ هیچ مؤمنی دچار ضربان رگ و سردرد نمی شود؛ مگر به سبب گنااهش، و آنچه خدا از او می بخشد بیش تر است.»

به همین علت است که رسول خدا (ص) تأکید می کرد که چهار نفر هستند که اعمال خویش را در حالی که هیچ گناهی برای آنان باقی نمانده است، از نو آغاز می کنند: یکی از آنان بیمار، پس از بهبودی است.^۸

امام زین العابدین (ع) به بیماری که شفا یافته بود، فرمود: «يَهْتَوُكَ الطَّهْرُ مِنَ الذُّنُوبِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَكَ فَادْكُرْهُ وَ أَقَالَكَ فَاشْكُرْهُ»^۱ پاک شدن از گناهان، بر تو مبارک باد؛ خداوند تو را یاد کرده است، پس او را یاد کن. و از تو درگذشته است، پس او را سپاس گوی.»

۱. برخی از این عوامل، به عنوان علل بلاها و مصائب ذکر شده است؛ اما در اینجا به دلیل اهمیت آن علل درباره بیماری و نیز تصریح ائمه (ع) به آن، بدانها اشاره می شود.

۲. بقره/216.

۳. الأمالی، شیخ طوسی، انتشارات دار الثقافة، قم، 1414ق، ص166.

۴. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، 1404 ق، ص298.

۵. تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، انتشارات مدرسه امام مهدی (ع)، قم، 1409 ق، ص23.

۶. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404ق، ج59، ص301.

۷. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آلالبیت (ع)، قم، چاپ اول، ج2، ص54.

۸. همان، ص61.

همچنین در سخنان پیشوایان معصوم(ع) بیماری فرزند نیز کفاره گناهان والدین معرفی شده است. شاید دلیل آن این است که در زمان بیماری فرزند، والدین بیش از کودک، اذیت می شوند و خداوند متعال، این ناراحتی را با پاک کردن گناهان آنان جبران می کند.^۱

3. رحمت الهی

گاهی بیماری علاوه بر از بین بردن گناهان، مایه تطهیر و رحمت برای مؤمن می باشد. امام علی بن موسی الرضا(ع) می فرماید: «الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَ لِلْكَافِرِ تَعْذِيبٌ وَ لَعْنَةٌ وَ إِنَّ الْمَرَضَ لَا يَزَالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ»^۲ بیماری برای مؤمن، مایه پاکي و رحمت و برای کافر، مایه عذاب و لعنت است. بیماری پیوسته با مؤمن همراه خواهد بود تا بر او گناهی نباشد.»

4. آزمایش

یکی از حکمت‌های الهی، این است که با سختیها و بلاها، بندگانش را آزمایش می کند تا اندازه صبر و تسلیم آنها در برابر خواست او آشکار شود. خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ النَّفْسَاتِ وَ بَشِيرٍ الصَّابِرِينَ»^۳ «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می کنیم و به استقامت کنندگان بشارت ده!»

رسول خدا(ص) از قول خداوند عزوجل می فرماید: «... إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينَهُمْ إِلَّا بِالْقَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السَّقْمِ فِي أَيْدَانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْقَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السَّقْمِ فِي أَيْدَانِهِمْ فَيَصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينَهُمْ»^۴ ... برخی از بندگان مؤمنم، بندگانی هستند که امور دینشان اصلاح نمی شود؛ مگر با فقر و پریشانی و یا بیماری در بدنهایشان. من آنها را به فقر و پریشانی و بیماری در بدنهایشان گرفتار می کنم تا امر دین آنان اصلاح شود.»

5. تأدیب

در بسیاری از اوقات، بیماری و رنج، سبب بیدار شدن انسان از خواب غفلت است. گاهی فرد، چنان مشغول دنیا می شود که خدا و مرگ را نیز فراموش کرده، جز مادیات و تمتعات دنیوی هیچ چیز دیگر را نمی بیند. اینجا است که خداوند متعال، انسانهای مؤمن را به وسیله بیماری، تأدیب می کند و آنان را از خواب غفلت بیدار می سازد؛ چه بسیارند کسانی که از این زنگ خطر به هوش نمی آیند و به قول قرآن، اینان در واقع، کر و لال و نابینا هستند؛ از اینرو چیزی نمی فهمند: «صُمُّ بَكْمٌ عَمِيٌّ قَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^۵.

رسول خدا(ص) می فرماید: «الْمَرَضُ سَوَاطُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُؤَدِّبُ بِهِ عِبَادَهُ»^۶ بیماری، تازیانه خداوند در زمین است که به وسیله آن، بندگانش را تأدیب می کند.»

در سیره ائمه اطهار(ع) آمده است که هر گاه بیمار می شدند، می فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ أَدَبًا لَا غَضَبًا»^۷ خدایا این بیماری را سبب تأدیب قرار بده؛ نه خشم و غضب.»

6. اجر و پاداش

یکی از مهم ترین عوامل بیماری، اجر و پاداشی است که خداوند متعال برای برخی از انسانها در نظر گرفته است. خداوند متعال برای آنکه انسانهای مؤمن را از گناه و خطا پاک کند و در عوض، اجر و پاداش بسیار، نصب آنان کند، ایشان را به بیماریهای سخت مبتلا می کند.

رسول خدا(ص) می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ جَزَعِهِ مِنَ السَّقْمِ وَ لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السَّقْمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^۸ در شگفتم از مؤمن و بی تابی او از بیماری، [چرا که] اگر می دانست چه [اجر و پاداشهایی] برای او در بیماری وجود دارد، هر آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا زمانی که [بمیرد و] پروردگارش را ملاقات کند.»

ابو محمد رقی می گوید که به محضر امام رضا(ع) رفتم و سلام کردم. آن حضرت جواب سلام را داد و ضمن احوالپرسی با من فرمود: «ای ابا محمد! خداوند هر بنده مؤمنی را به بلایی گرفتار می کند. هر کسی بر آن بلا، تحمل و صبر کند، قطعا در پیشگاه خدا همانند پاداش شهید را خواهد داشت»

۱. تحف العقول، ص 280.

۲. الکافی، ج 6، ص 52.

۳. وسائل الشیعة، حر عاملی، مؤسسه آل‌البیت(ع)، قم، چاپ اول، 1409 ق، ج 2، ص 401.

۴. بقره/155.

۵. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1365 ش، ج 2، ص 60.

۶. بقره/171.

۷. کنز العمال، حسام الدین هندی، صفوة السقا، الرساله، بیروت، 1405 ق، ج 2، ص 306.

۸. بچار الانوار، ج 75، ص 206.

۹. الامالی، شیخ صدوق، انتشارات کتابخانه اسلامیه، چاپ چهارم، 1362 ش، ص 501.

با خود گفتم: «چرا امام این سخن را فرمود، با اینکه قبلاً سخن از بلا در میان نبود؛ یعنی امام به چه مناسبتی این جمله را فرمود؟!»

با امام خداحافظی کردم و از محضرش بیرون آمدم و خود را به همسفران و دوستانم رساندم. ناگهان احساس کردم پاهایم درد می‌کند. شب را با سختی به سر آوردم. صبح که شد دیدم پاهایم ورم کرده‌اند و پس از مدتی، ورم شدیدتر شد، به یاد سخن امام افتادم که درباره صبر بر بلا سفارش کرد.

با این وضع به مدینه رسیدم. زخم بزرگی در پایم پیدا شد و چرک زیادی از آن بیرون آمد. آن چنان دشوار بود که امامم را از من گرفت. دریافتم که امام، آن سخن را برای چنین پیش‌آمده‌ای لئ برایم رخ می‌دهد فرمود تا با صبر، آرامش خود را حفظ کنم. حدود ده ماه برای این مرض بستری بودم. روایت‌کننده گوید: او پس از مدتی، سلامتی خود را بازیافت و سپس بار دیگر مریض شد و به آن مرض مرد.

امام صادق(ع) در بیان برخی از پاداشهای بیماری می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَمَّ حُمِّي وَاحِدَةً تَنَازَرَتِ الدُّنُوبُ عَنْهُ كَوَرَقِ الشَّجَرِ فَإِنَّ أَعْلَى فِرَاشِهِ فَإِنَّهُ تَسْبِيحٌ وَصِيَاخَةٌ تَهْلِيلٌ وَتَقْلِبُهُ عَلَى فِرَاشِهِ كَمَنْ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ أَقْبَلَ يَعْبُدُ اللَّهَ كَأَن مَغْفُوراً لَهُ وَطُوبَى لَهُ وَحُمِّي يَوْمِ كَفَّارَةٍ سَنَةٍ فَإِنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً وَهِيَ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا»^۱ به درستی که مؤمن هر گاه يك بار تب می‌کند، گناهانش چون برگ درخت می‌ریزد. پس اگر در بستر ناله کند، ناله اش، [مانند] «تسبیح» و فریادش [مانند] «لا اله الا الله» است و جا به جا شدنش در بستر، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر می‌زند. پس اگر آن مریضی را بپذیرد [همانند آن است که] خداوند را عبادت می‌کند؛ در حالی که خداوند نیز او را بخشیده است و خوشا به حال او، و تب يك روز كفاره يك سال گناه است؛ زیرا نقاحت و آثارش تا يك سال در بدن باقی می‌ماند. پس كفاره برای گناهان قبل آن سال و بعد آن می‌شود.»

به همین دلیل، وقتی عبدالله بن ابی‌یعفور از بیماری و دردهای فراوان خویش به امام صادق(ع) شکایت می‌کند، امام(ع) می‌فرماید: «يَا عَبْدَ اللَّهِ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْجَزَاءِ فِي الْمَصَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ فَرَضَ بِالْمَقَارِضِ»^۲ ای عبدالله! اگر مؤمن می‌دانست در مصیبت‌ها چه پاداشی عایدش می‌شود؛ هر آینه آرزو می‌کرد با قیچی تکه تکه شود.»

7. تقرّب به پروردگار

طبق تعالیم نورانی اسلام، خداوند متعال اراده می‌کند که درجاتی را به انسان ارزانی کند که انسان جز با بلا و یا مرض و بیماری به آن نمی‌رسد. رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ يَبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ»^۳ انسان، گاه دارای مرتبه‌ای در پیشگاه خداوند است که با عمل خویش بدان نمی‌رسد تا آن هنگام که به ابتلای در جسم خود آزموده شود و بدین سبب بدان مرتبه برسد.»

8. مایه اندرز

رسول خدا(ص) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَصَابَهُ السَّقَمُ ثُمَّ أَعْفَاهُ اللَّهُ مِنْهُ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ دُنُوبِهِ وَ مَوْعِظَةً لَهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ، وَإِنَّ الْمَنَافِقَ إِذَا مَرَضَ ثُمَّ أَعْفِيَ كَانَ كَالْبَعِيرِ عَقَلَ أَهْلَهُ، ثُمَّ أَرْسَلُوهُ، فَلَمْ يَدْرِ لِمَ عَقَلُوهُ، وَ لَمْ يَدْرِ لِمَ أَرْسَلُوهُ»^۴

به درستی که هر گاه مریضی به مؤمن برسد، سپس خداوند متعال، عافیت را به وی باز گرداند، این درد، كفاره گناهان گذشته او و اندرزی برای آینده وی خواهد بود و هر گاه منافق بیمار شود و سپس سلامتی به او باز گردانده شود، مانند شتری است که صاحبانش او را بسته‌اند و سپس او را باز کرده‌اند؛ که نه درک می‌کند برای چه او را بستند و نه می‌فهمد که چرا او را رها کردند.»

حیرت و زاری که در بیماری است

وقت بیماری همه بیداری است

در زمان درد و غم یادش کنی

چون شدی خوش باز بر غفلت تنی

آن زمان که می‌شوی بیمار تو

۱. بحار الانوار، ج 49، ص 51.

۲. عدة الداعي، ابن فهد حلی، دار الكتاب الاسلامی، چاپ اول، 1407ق، ص 127.

۳. الکافی، ج 2، ص 255.

۴. مستدرک الوسائل، ج 2، ص 56.

۵. کنز العمال، ج 3، ص 307، ش 6686.

می کنی از جرم، استغفار تو
 می نماید بر تو زشتی گنه
 می کنی نیت که باز ایم به ره
 عهد و پیمان می کنی که بعد از این
 جز که طاعت نبودم کاری گزین
 پس یقین گشت آنکه بیماری ترا
 می ببخشد هوش و بیداری تو را
 پس بدان این اصل را ای اصل جو
 هر که را درد است او برده است بو
 هر که او بیدارتر، پردردتر
 هر که او آگاه تر، رخ زردتر

عنایت الهی

بسیاری از عوامل بیماری که ذکر شد مایه رحمت و بخشایش مؤمن است؛ اما خداوند متعال دو نوع توجه و عنایت دیگر به بیمار مؤمن می نماید.

اول: اجابت دعا

یکی از عنایات ویژه خداوند متعال به انسان بیمار، استجاب دعا است. رسول خدا(ص) به سلمان می فرماید: «يَا سَلْمَانَ إِنَّ لَكَ فِي عَلْتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَذْكُرُ وَ دُعَاؤُكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَ لَا تَدْعُ الْعَلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّنَهُ مَنَّكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ؛^۱ ای سلمان! در زمان بیماری ات سه خصلت همراه تو است: مورد توجه خاص خداوند قرار می گیری و دعایت در آن حال مستجاب است و بیماری برای تو باقی نمی گذارد و همه گناهان تو می ریزد. خداوند تا پایان عمر تو را از نعمت عافیت برخوردار فرماید.»

ممکن است سؤالی به ذهن متبادر شود که چگونه رسول خدا(ص) پس از ذکر ویژگیهای مریض، برای سلمان دعا می کند که تا پایان عمر سالم باشد و مریض نشود؟

شاید رسول خدا(ص) منظورش از این دعا، این بوده که هیچ گاه سلمان از توجه ویژه خدا و اجابت دعا، در حال سلامت بی بهره نباشد و هیچ گاه در حال سلامت مرتکب گناه نشود، تا لازم باشد برای نیل به توجه خداوند، اجابت دعا و آرزوش گناهان، به مریضی مبتلا یابد. به سبب مستجاب بودن دعای مریض است که معصومان(ع) به بیماران سفارش کرده اند تا در حق عیادت کنندگان دعا کنند و دستور داده اند اگر بیماران برای عیادت کنندگان دعا نکردند، آنها را به دعا کردن، امر کنید.

رسول خدا(ص) می فرماید: «إِذَا دَخَلْتَ عَلَيَّ مَرِيضٍ فَمُرَّهُ أَنْ يَدْعُوَ لَكَ؛ فَإِنَّ دُعَاءَهُ كَدُعَاءِ الْمَلَائِكَةِ؛^۲ زمانی که بر مریضی وارد می شوی، از او بخواه تا برایت دعا کند که دعای او همانند دعای ملائکه است.»

بیا از مریضان، تو دیدن نمای

بگو تا کنند از برایت دعای

که باشد دعاهايشان مستجاب

نیاید گناهانشان در حساب

دوم: نوشتن بهترین اعمال

یکی از ویژگیهای انسانهای مؤمن، اعمال شایسته ای است که در زمان صحت و سلامتی انجام می دهند؛ اما در زمان بیماری که برخی اوقات، ماهها به طول می انجامد، در بستر بیماری می مانند و قادر به هیچ کاری نیستند. در این حال، لطف و عنایت الهی شامل حال آنان می شود و بهترین اعمالی که در زمان سلامت انجام می داده اند، در زمان بیماری نیز برای آنان می نویسند. امام صادق(ع) می فرماید که روزی پیامبر(ص) سرش را به سوی آسمان بلند کرد و خندید، شخصی پرسید: «سر مبارک را به آسمان بلند کردید و خندیدید، علتش چه بود؟»

فرمود: «خنده ام به علت تعجب از دو فرشته ای بود که از آسمان به سوی زمین آمدند و در جستجوی مؤمن صالح بودند که همیشه او را در مصلاهی (محل نماز) خود می دیدند تا اعمال او را بنویسند، و به سوی آسمان ببرند. این بار او را در محل نماز خودش ندیدند. پس به سوی آسمان

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲. سنن، ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفکر، ج ۱، ص ۴۶۳.

عروج کردند و به خدا عرض کردند: پروردگارا! بنده تو، فلانی را در محل نمازش ندیدیم تا اعمال نیکش را بنویسیم؛ بلکه او را در بستر بیماری دیدم. خداوند به آنها فرمود: برای بنده ام تا وقتی که بیمار است مثل آنچه در حال سلامتی از کارهای نیک در شبانه روز انجام می داده است، بنویسید. بر من است تا او در حال بیماری است، پاداش اعمال خیری که هنگام صحت و سلامتی انجام می داده است را بنویسم.^۱

خلاصه هر آنچه از ثمره بیماری به مؤمن برسد قابل سپاس و شکرگزاری از محضر قادر متعال است. در صحیفه سجاده آمده است که امام سجاد(ع) هنگامی که بیمار می شد یا اندوه و یا گرفتاری به آن حضرت رو می آورد، این گونه با پروردگار راز و نیاز می کرد.

«بار خدایا! ستایش، مخصوص تو است؛ بر آنچه که همواره از آن برخوردار بوده ام و آن تندرستی و سلامت بدنم بوده است و ستایش خاص تو است برای این بیماری که در بدنم پدید آورده ای. بار الهی! من نمی دانم کدام یک از این دو حالت به شکر تو سزاوارتر است و کدام یک از این دو وقت برای ستایش تو اولی است؟ آیا هنگام صحت که روزیهای پاکیزه ات را در آن بر من گوارا ساخته و برای رسیدن به خشنودی و فضلت به وسیله آن به من نشاط بخشیده و برای انجام فرمانت که توفیقش را عنایت کرده و با آن مرا نیرومند ساخته ای؟ یا زمان بیماری که مرا به وسیله آن، خالص ساخته و نعمتهایی که به رسم هدیه بر اثر آن برایم فرستاده ای تا تخفیفی برای خطاهایی باشد که بر دوشم سنگینی می کنند و وسیله تطهیر و پاکیزگی از بوهایی باشد که در آن فرو رفته ام و هشدار برای دست یافتن به توبه و یادآوری نعمت پیشین و از بین بردن گناهان بزرگ باشد؟ در خلال این بیماری، الطافی است که از ناحیه کاتبان اعمال در کارنامه عملم ثبت شده است؛ همان اعمال ستوده ای که در اندیشه کسی نگذشته و هیچ زبانی به آن گویا نشده و هیچ اندامی برای انجام آن به زحمت نیافتاده است؛ بلکه همه اینها تفضلی از ناحیه تو به من و احسانی از تو به من است. بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و آنچه را برایم پسندیده ای محبوب من قرار بده و آنچه را بر من وارد ساخته ای بر من آسان فرما و مرا از آلودگیهایی که از پیش به وجود آورده ام پاکیزه فرما و شر آنچه را که قبلاً انجام داده ام از من بگیر و شیرینی و گوارایی تندرستی را به من بچشان و حال که شفایم می دهی، مرا با گذشت خود همدم کن و بر آمدن از بیماری را به سویی عفو قرار ده و رهایی ام از اندوه را به سویی گشایش، و سلامت و تندرستی ام را از این شدت، به سویی فرج خود قرار ده؛ زیرا تفضلت از روی احسان و بخشندگی ات بسیار و از روی امتنان است و تو بخشنده کریم و صاحب جلال و اکرامی.»^۲

البته ذکر این نکته ضروری است که در مقابل تمامی پادشاهیایی که درباره بیماری مؤمن به ما رسیده است، احادی حق ندارد از خداوند بیماری درخواست کند؛ بلکه تمام دستورهای اسلام برای سلامتی تن است و روایات و ادعیه پیشوایان معصوم(ع) بر دعا برای عافیت و صحت و سلامتی تأکید دارد.

چنان که روزی رسول گرامی اسلام(ص) برای عیادت بیماری بر بستر او حاضر شد و از او احوالپرسی کرد. آن بیمار عرض کرد: «نماز مغرب را به امامت شما به جا آوردم و شما در نماز، سوره قارعه را خواندید. پس از آن با خود گفتم: پروردگارا! اگر من گناهی کرده ام که می خواهی در آخرت مرا به کیفر آن برسانی از تو می خواهم که تعجیل کنی و در دنیا مرا پاک فرمایی. پس از این دعا بود که چنین بیمار شدم.»

رسول خدا(ص) به او فرمود: «يَسْمَا قُلْتَ أَلَا قُلْتَ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ؛^۳ چیز بدی خواسته ای؛ چرا چنین دعا نکردی که پروردگارا! نیکی دنیا و آخرت را نصیب ما کن و ما را از عذاب دوزخ ننگه دار.» پس از آن رسول خدا(ص) برای آن مرد بیمار دعا کرد و او بهبود یافت.

بنابراین نه مطلق بیماری را اسلام تأیید می کند و نه مطلق تندرستی شایسته انسان مؤمن است. به همین علت، حضرت موسی(ع) در دعای خویش، این گونه از خداوند طلب می کند: «يَا رَبِّ لَا مَرَضٌ يُضَيِّبِي وَ لَا صِحَّةٌ تُنْسِينِي وَ لَكِنْ بَيْنَ ذَلِكَ أَمْرٌ تَارَةً فَأَشْكُرُكَ وَ أَصْحُ تَارَةً فَأَشْكُرُكَ؛^۴

پروردگارم! نه آن بیماری [را می خواهم] که مرا زمینگیر کند و نه آن تندرستی [را طلب می کنم] که

۱. الکافی، ج 3، ص 113.

۲. صحیفه سجاده، دعای پانزدهم.

۳. بحارالانوار، ج 78، ص 174.

۴. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، 1412 ق، ج 1، ص 42.

به فراموشي تو منجر شود؛ بلکه حالت میانه ای را خواستارم. گاه بیمار شوم تا شکر تو گویم و گاه تندرست باشم تا شاکر تو باشم.»
امیرمؤمنان(ع) نیز چنین دعا می کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ... مِنْ سَقَمٍ يَشْغَلُنِي وَ مِنْ صِحَّةٍ تُلْهِينِي؛^۱ خداوندا! به تو پناه می برم ... از درد و رنجی که مرا به خویش مشغول سازد و از صحت و سلامتی که مرا سرگرم کند.»
ادامه دارد

۱. مهج الدعوات، سید علی بن موسی بن طاووس، انتشارات دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ق، ص ۱۰۱.

یکی از صفات برجسته و مهم مؤمنین، خشوع در نماز است. این امر در سوره مؤمنون به عنوان اولین ویژگی برای مؤمن مطرح شده است. چنان که خداوند متعال می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۱ «به تحقیق که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان خاشعند.»

خشوع در نماز، ممکن است محصول عملکرد يك مسلمان مؤمن در طول شبانه روز باشد، به نحوی که هرچه بیش تر در رفتار و گفتارش مراقبت کرده، در نماز بهتر ارتباط برقرار می کند و به خشوع افزون تری در آن دست می یابد. و متقابلاً، خشوع در نماز، می تواند در تصحیح رفتارهای روزمره انسان و کسب توفیق در انجام امور الهی مؤثر می باشد. با توجه به اهمیت این موضوع، مقاله حاضر، در حد توان، به شرح و بسط این مطلب اختصاص یافته است.

معنای لغوی خشوع

«خشع» به معنای فروتنی می باشد و خشوع در نماز، عبارت از تواضع و فروتنی قلبی در نماز است.^۲

خشوع، تواضع قلبی یا جسمی؟

در باب «خشوع»، در تفاسیر و کتب لغت، به تعبیر مختلفی برمی خوریم؛ برخی آن را تواضع و فروتنی جسمانی می دانند مانند: مفردات راغب. برخی تنها آن را تواضع قلبی و درونی، و عده ای دیگر آن را قلبی و جسمی معرفی می کنند. در این مجال تنها به طرح سه نظر بسنده کرده و سپس نتیجه گیری می نمایم.

تفسیر مجمع البیان، روایتی را نقل می کند که پیامبر اکرم (ص)، مردی را دید که در حال نماز، با ریشش بازی می کرد، ایشان فرمود: «أَمَا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ»؛ اگر او قلبش خاشع بود، هر آینه اعضاء و جوارحش خاشع می گشت.

صاحب مجمع چنین نتیجه می گیرد: «این روایت دلالت دارد بر اینکه خشوع در نماز، هم به وسیله قلب است و هم جوارح. خشوع با قلب آن است که قلبش را از غیر نماز خالی کند و از غیر آن اعراض نماید و همتش را برای نماز قرار دهد و غیر از عبادت و معبود چیزی در قلبش نباشد. و خشوع اعضاء و جوارح عبارت است از چشم را پایین انداختن و فرو نهادنش و توجه به چیزی و کسی که در اطراف است نکردن واز کارهای عبث و بیهوده خودداری نمودن.»^۳

در تفسیر المیزان آمده که خشوع عبارت است از تأثیر خاصی که به افراد مقهور دست می دهد؛ افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته اند؛ به طوری که تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جای دیگر قطع شده است. و ظاهراً این حالت، از صفات قلب و حالت درونی است که با نوعی عنایت به اعضاء و جوارح نسبت داده می شود مانند این آیه: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»؛ «و صداها برای خدا خاشع و ترسان گردید.» که در آن، خشوع را به صدا نسبت داده است.^۴

در تفسیر اثنا عشری نیز چنین آمده: «لفظ «خشع» در لغت به معنای اقبال قلب است، و برخی خشوع را از صفات قلب شمرده اند. مسلم است وقتی قلب که رئیس و مدیر اعضاء است، اگر توجه تام به نماز یابد، هر آینه ای خشوع، به اعضاء و جوارح سرایت کرده و آنها نیز خاشع می گردند.»^۵

۱. مؤمنون/3 و 2.

۲. مجمع البحرين، فخر الدین طریحی، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چ سوم، 1375 ش، ج 4، ص 321.

۳. ارشاد القلوب الی الصواب، شیخ حسن دیلمی، شریف رضی، قم، چ اول، 1412 ق، ج 1، ص 116.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، 1372 ش، ج 7، ص 158.

۵. طه/108.

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چ پنجم، 1417 ق، ج 15، ص 8.

۷. تفسیر اثنا عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، انتشارات میقات، تهران، چ اول، 1363 ش، ج 9، ص 109.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به حضرت موسی(ع) وحی کرد: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ فِي ظَلَمِ اللَّيْلِ وَ ادْعُنِي فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيبًا مُجِيبًا؛ ای فرزند عمران! خشوع را از قلبت و خضوع را از بدنت و اشک را از چشمانت، در تاریکیهای شب، برای من قرار بده و مرا بخوان! که مرا نزدیک و اجابت کننده می یابی.»

در این حدیث شریف، خشوع به قلب و خضوع به بدن نسبت داده شده؛ در نتیجه خشوع مربوط به حالت درونی و قلبی است؛ ولی آثار آن در بدن، ظاهر و به صورت خضوع آشکار می گردد. خضوع اگر حقیقی باشد؛ نه از روی ریا، حکایت از خشوع درونی دارد و چنانچه گاهی خشوع به بدن یا حالات ظاهری مانند صوت نسبت داده شده، از باب ارتباط آن وضعیت ظاهری با حالت و رویداد درونی است.

مؤمن و خشوع در نماز
قرآن کریم در آیه «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»^۱، نماز را نشانه مؤمنان نمی شمارد؛ بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان معرفی می فرماید. این مطلب حاکی از این است که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست؛ بلکه به هنگام نماز، آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پدید می آید که از غیر او جدا شده و به او می پیوندند. چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد. خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره، در برابر اقیانوسی بیکران^۲.

کمال خشوع را در نماز علی(ع) می توان جستجو کرد. که در روز اُحُد تیر بر بدن مبارک آن حضرت نشست و در آوردن آن مستلزم تحمل درد شدیدی بود. قضیه را به پیامبر اکرم(ص) عرض کردند و ایشان فرمود که هنگام نماز تیر را از بدنش خارج کنید؛ زیرا در این حال توجه اش به خداوند به نحوی است که خود را فراموش کرده و از غیر خدا بی خبر می شود.

در حال نماز، تیر را از بدنش خارج کردند و خون بر سجاده ریخته شد. وقتی از نماز فارغ شد و خون را مشاهده کرد، درباره آن سؤال نمود و قضیه را به ایشان گفتند. سپس ایشان فرمود: به خدایی که جان علی در قبضه قدرت اوست، مطلع نشدم که شما چه وقت بدن مرا شکافتید و تیر را خارج کردید^۳.

مؤمن اندر فوز اعظم داخلست
در حضورش جان به جانان واصلست
در ظهور نور عظمت در شهود
خشیت و هیبت بدل یا بد ورود^۴

۱. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، علامه مجلسی، اسلامیه، تهران، چ مکرر، ج 67، ص 15 و 16.

۲. مؤمنون/3.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چ اول، 1374 ش، ج 14، ص 195.

۴. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی محمدحسن علمي، تهران، 1366 ش، ج 6، ص 192.

ممکن است سؤال شود، امام علی(ع) که در نماز متوجه چیزی نمی شد چگونه در حال نماز، انگشتری خود را به سائل داد؟

عمّار یاسر می گوید: مسکینی در مقابل علی(ع) در حالی که آن حضرت در رکوع بود ایستاد و درخواست کمک کرد، علی(ع) انگشتری خود را از انگشت خارج کرده و به سائل بیپنوا عطا کرد. وقتی رسول الله(ص) از ماجرای ایثار علی(ع) آگاه شد، آیه 55 مائده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»، سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.» بر رسول خدا(ص) نازل شد.

(شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی، مؤسسه طبع و نشر، تهران، چ اول، 1411ق، ج 1، ص 221).

جواب این است که امام علی(ع) در نماز به طور کلی از همه چیز غافل نمی شد؛ زیرا در این صورت نباید حتی از تعداد رکعات نمازش هم مطلع می گشت؛ بلکه امام(ع) در نماز به غیر خدا وهر آنچه غیر اوست توجه نمی کرد و حال آنکه دادن انگشتری به سائل، امری الهی است و سبب قطع توجه و خشوع نمی گردد.

۵. تفسیر صفی، حسن بن محمد باقر، انتشارات منوچهری، تهران، چ اول، 1378 ش، ج 1، ص 492.

ضرورت و لزوم خشوع در نماز

همانطور که از مفاد تفاسیر مختلف برداشت شد، خشوع عبارت است از تواضع قلبی، و معلوم است تا انسان توجه تمام به نماز نداشته باشد، حضور قلب و در پی آن فروتنی درونی و قلبی برایش حاصل نمی‌شود. مطالب ذیل بیش تر ما را به ضرورت خشوع در نماز رهنمون می‌سازد.

الف. خشوع، روح نماز

چرا خداوند متعال در بیان صفات مؤمنین، نفرمود یکی از صفات آنان - به عنوان اولین صفت - خواندن نماز است؛ بلکه فرمود: آنان کسانی هستند که خشوع در نماز دارند؟ شاید اشاره به ای مطلب باشد که جوهر اصلی و روح نماز همان توجه، حضور قلب و در پی آن تواضع و فروتنی درونی است؛ به طوری که نماز بدون آن توجه و فروتنی، مانند کالبد بدون روح است؛ و به عبارتی دیگر نماز، بدون توجه، حضور و خشوع، نماز محسوب نمی‌شود.

با عنایت به اینکه نماز، ارتباط با خداوند است، در صورت غفلت و عدم توجه، ارتباط معنا پیدا نمی‌کند و مقصود حاصل نمی‌شود؛ زیرا منظور از اذکار، حمد و ثناء، تضرع و دعا، برقراری ارتباط با خداوند است و اگر قلب، محجوب به حجاب غفلت باشد و فقط زبان به حکم عادت حرکت کند، اتصال و ارتباطی در کار نیست و تنها به میزانی مؤثر است و در نتیجه مقبول است، که عنایت و توجه وجود داشته باشد و خلاصه اینکه بفهمد که چه می‌گوید.

پیامبر اکرم(ص) در این باب می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لِيُصَلِّيَ الصَّلَاةَ لَا يُكْتَبُ لَهُ سُدُسُهَا وَلَا عُشْرُهَا وَ إِنَّمَا يُكْتَبُ لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا عَقَلَ مِنْهَا»؛ به درستی که بنده نماز می‌گزارد و حتی یک ششم یا یک دهم آن را هم برایش نمی‌نویسند و تنها آن مقدار از نمازش ثبت می‌شود که با تعقل [و توجه] خوانده است.»

خضوع اگر حقیقی باشد؛ نه از روی ریا، حکایت از خشوع درونی دارد و چنانچه گاهی خشوع به بدن یا حالات ظاهری مانند صوت نسبت داده شده، از باب ارتباط آن وضعیت ظاهری با حالت و رویداد درونی است

ب. ناهمخوانی نماز و غفلت

در کتاب تفسیر مفاتیح الغیب، برای اثبات ناسازگاری غفلت با نماز و به عبارتی ضرورت خشوع در نماز، دلایل و فرائینی از آیات و روایات آمده است که ارائه آنها در این مقال خالی از لطف نیست. الف. بخشی عمده ای از نماز، آیات قرآن است و در این مورد خداوند می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»؛ «آیا در قرآن تدبّر، نمی‌کنند یا اینکه بر قلبهای آنان قفل زده شده» و معلوم است که تدبّر، بدون آگاهی و توجه نسبت به معنا متصور نیست.

ب. در باب قرآن خواندن آمده است: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً»^۱؛ «قرآن را آرام و شمرده بخوان». این برای آن است که بر معنای قرآن و عجائش واقف شویم.

ج. قرآن می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۲؛ «و نماز را برای یاد من، به یادار». نماز برای ذکر و یاد است؛ در حالی که غفلت، با ذکر، ضدیت دارد و کسی که در تمام نمازش غافل است چگونه در حال اقامه نمازی است که برای ذکر خدا به پا شده است؟

د. خداوند در جایی که فرد، مُسَكِّرِ نوشیده، می‌فرماید نماز نخواند تا وقتی بداند که در نماز چه می‌گوید. «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۳؛ «تا اینکه بدانید چه می‌گویید». علت نماز نخواندن شخص مست را عدم علم به گفتارش دانسته که این علت در فرد غافلی که مستغرق در افکار دنیوی است و تمام همتش و توجه اش به امور دنیا است، نیز وجود دارد.

ه. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»؛ کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، در راه دورشدن بیش تر از خداست.» معلوم معلوم است که نماز انسان غافل و بی توجه او را از فحشا و منکر باز نمی‌دارد.

و. رسول خدا(ص) می‌فرماید: «كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا الْعَنَاءُ»؛ چه بسیار کسانی که برای نماز می‌ایستند و تنها بهره ایشان از این قیام و نماز، سختی و رنج است.» و مشخص است

۱. مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ سوم، 1420 ق، ج 23، ص 261؛ الحیاء، اخوان حکیمی - احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چ مکرر، 1380 ش، ج 1، ص 205.

۲. محمد/ 24.

۳. مزمل/ 4.

۴. طه/ 14.

۵. نساء/ 43.

۶. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دار الکتاب، قم، چ چهارم، 1367 ش، ج 2، ص 151.

که چه کسانی تنها بهره اشان از نماز خواندن، رنج و سختی است. همانان که در برابر خدا ایستاده اند؛ ولی از خدا و آنچه که می گویند غفلت دارند.^۲

ضرورت تناسب خشوع ظاهری و باطنی

چنانچه از تفاسیر مختلف برمی آید خشوع در ظاهر و اعضاء و جوارح عبارت است از: چشم فرو بستن^۳، نظر کردن به سجده گاه^۴، پی حرکت شدن اعضاء از ترس^۵، خفص جناح^۶، سر به زیر انداختن^۷، نگاه نکردن به این سو و آن سو^۸، کار بیهوده نکردن از قبیل بازی با انگشت و سر و ریش و ...^۹، انکسار وجه، انحدار اعضا (خم کردن بدن)، ترفیق صوت، تغییر رنگ صورت و جریان اشک.^{۱۰}

باید خشوع و تواضع ظاهری، ناشی از خشوع باطنی و متناسب با آن باشد و در صورتی که تواضع بدن بیش از تواضع درون شود، یک نوع تظاهر، ریا و نفاق است.

جوهر اصلی و روح نماز همان توجه، حضور قلب و در پی آن تواضع و فروتنی درونی است؛ به طوری که نماز بدون آن توجه و فروتنی، مانند کالبد بدون روح است؛ و به عبارتی دیگر نماز، بدون توجه،

حضور و خشوع، نماز محسوب نمی شود

پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَيَّ مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ»^{۱۱}؛ هر اندازه خشوع بدن بر خشوع قلبی بیش تر شود، در نزد ما نفاق و دورویی می باشد.»

مؤمنان گشتند از حق رستگار

در نمازند آن جماعت ترسکار

یا فروتن در نمازند آن کسان

در تواضع قلب بر وفق لسان^{۱۲}

تعلق دنیوی، منافی با خشوع

تعلق به امور دنیایی سبب عدم حضور قلب در نماز و حواس پرتی و بالاخره عدم خشوع می گردد؛ امری که در اکثر اوقات و برای بیش تر مردم رخ می نماید؛ خصوصاً با توجه به مشغولیت های فکری دنیوی و دغدغه های عصر ما که سبب عدم تمرکز حواس برای نماز می شود و معمولاً نماز با خشوع همراه نیست.

نقل می کنند: ابوالعباس جوالقی مردی جوال فروش بود. روزی جوالی را به کسی داد و بعد فراموش کرد چه کسی بوده و هرچه فکر کرد یادش نیامد روزی در حال نماز یادش آمد که آن را به کی داده است. وقتی به دکانش آمد به شاگردش گفت: یادم آمد جوال را به کی داده ام. شاگردش گفت: چه وقت به یادت آمد؟ جواب داد: در نماز. شاگرد گفت: ای استاد! تو مشغول نماز بودی یا در طلب جوال؟ ابوالعباس با این سخن به خود آمد و فهمید چه نماز میان تهی و بی ثمری خوانده است.^{۱۳}

عدم خشوع، عامل حرکات نامتناسب ظاهری

همانطور که خشوع درونی سبب تواضع و خضوع در اعضاء و جوارح می گردد، عدم خشوع قلبی و درونی نیز می تواند سبب ساز حرکات و افعال نامتناسب با فروتنی گردد.

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، دفتر تبلیغات، قم، چ اول، 1366 ش، ص 176.

۲. مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، ج 23، ص 260.

۳. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج 6، ص 92.

۴. همان.

۵. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود آلوسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چ اول،

1415 ق، ج 8، ص 3. به نقل از ترجمه المیزان، ج 15، ص 7.

۶. همان.

۷. همان.

۸. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 158.

۹. همان.

۱۰. تفسیر روان جاوید، محمد ثقفی تهرانی، انتشارات برهان، تهران، چ سوم، 1398 ق، ج 3، ص 639.

۱۱. تفسیر الصافی، ملامحسن فیض کاشانی، انتشارات الصدر، تهران، چ دوم، 1415 ق، ج 3، ص 394.

۱۲. تفسیر صفی، ج 1، ص 492.

۱۳. تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج 6، ص 193.

نقل شده که یکی از اصحاب، مردی را دید که در حال نماز، با سنگریزه مسجد بازی می کرد و پس از نماز، در تعقیب آن گفت: «اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مَعَ الْحُورِ الْعِينِ» آن شخص به مرد گفت: تو بد درخواست کننده ای هستی. طلب حورالعین می کنی در حالی که در نماز مشغول بازی بودی؟^۱ تقریباً تمام مراجع تقلید اتفاق دارند که موارد ذیل با خشوع و خضوع در نماز منافات دارد و از این امور به عنوان مکروهات نماز یاد کرده اند:

صورت را کمی به طرف راست یا چپ برگرداندن (به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده است و الا نماز باطل است)، چشمها را بستن یا به طرف راست و چپ گرداندن، با ریش و دست خود بازی کردن، انگشتها را داخل هم نمودن، آب دهان انداختن، به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کردن، فوت کردن محل سجده، خمیازه کشیدن، گرفتن آب بینی و خلط سینه، به نماز ایستادن در موقع خواب آلودگی یا وقتی که نیاز به دفع بول و غایط دارد و یا لباس تنگ در تن کرده است، ساکت شدن موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف دیگران و بالاخره هر کاری که خضوع و خشوع در نماز را از بین ببرد.^۲

توصیه هایی برای نیل به خشوع در نماز
چه بسا افرادی هستند که میل زیادی برای رسیدن به خشوع در نماز دارند؛ ولی معمولاً موفق به این امر نمی شوند.

برای تحصیل این حالت و توجه بیش تر در نماز موارد ذیل توصیه می شود:

1. به دست آوردن آن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.
2. توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است، و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.
3. انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مؤایل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل، مساجد هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است؛ چرا که به حضور قلب کمک می کند.

4. پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است؛ زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد، و از حضور قلب می کاهد.

تعلق به امور دنیایی سبب عدم حضور قلب در نماز و حواس پرتی و بالاخره عدم خشوع می گردد
5. آشنایی با معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.

6. انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن، چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.

7. این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پی گیری دارد، بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند؛ اما با ادامه این کار و پی گیری و تداوم آن، چنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقاً ببندد.^۳

۱. همان.

۲. توضیح المسائل مراجع، مطابق با فتاوی سیزده نفر از مراجع معظم تقلید، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ پانزدهم، 1386 ش، ج اول، ص 630 و 631، مسئله 1157.

۳. تفسیر نمونه، ج 14، ص 205 و 206.

در سوگ رسول خدا(ص) و فرزندش حسین(ع)

سخنران: آیت الله جوادی آملی

رحلت پیامبر(ص)، عظیم ترین مصیبت در تاریخ بشر

در جریان مبعث حضرت رسول(ص)، دعای معروفی را بزرگان نقل کرده اند و در آن دعا به خدا سوگند داده شده که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِلَيْسِيْرِكَ بِالتَّجَلِّيِ الْأَعْظَمِ فِي هَذَا الْهَوَمِ يَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ»^۱. در شب مبعث یا روز مبعث سخن از تجلی اعظم ذات اقدس إله است؛ زیرا کسی که مظهر اسم اعظم است، به بعثت رسیده است. چنین کسی در پایان ماه صفر که مظهر اسم اعظم است به مُسَمَّای راستین این اسم، رحلت و هجرت کرد و به لقای او پیوست. از این جهت رحلت آن حضرت خاطره تلخ جهانی را به همراه دارد.

تلخ ترین مصیبت

وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع) در رخداد تلخ درگذشت پیغمبر(ص) می فرماید: «لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ الثَّبُوتِ وَالْإِنْبَاءِ وَالْإِحْبَارِ السَّمَا؛ با رحلت تو اموری از پیامبری و پیام رسانی و اخبار آسمانی، قطع شد که با مرگ غیر تو، قطع نشده بود»^۲ عرض کرد: یا رسول الله! با رحلت شما چیزی قطع شد که با رحلت احدی منقطع نمی شد؛ یعنی اولیاء و انبیای قبلی اگر رحلت می کردند، امید بعثت خاتم وجود داشت؛ اما پیامبر اکرم(ص) که پیامبر خاتم است، بعد از رحلت او یقیناً نبوت و جریان تشریحی نخواهد آمد، لذا خاطره رحلت پیامبر اکرم(ص)، تلخ ترین خاطره است. از سوی دیگر از همسر رسول اکرم شنیده شد که: «كَانَ خُلْفَةُ الْقُرْآنِ؛ اخلاقش قرآنی بود»^۳ و چون قرآن مهیمن بر سایر کتب هست،^۴ و خُلُق رسول اکرم هم مطابق با قرآن بود، پس اخلاق او مهیمن بر اخلاق همه انبیاء و اولیاء بود و چون بعد از او پیامبری نمی آید، با رحلت آن حضرت به حسب ظاهر، جوامع بشری از چنین خُلُق مهیمنی محروم شده اند؛ لذا مصیبت او تلخ ترین مصیبت است.

عظمت مصیبت ارتحال پیامبر اکرم(ص)

امیرالمؤمنین(ع) درباره مصیبت رسول اکرم می فرماید: هر مصیبتی در برابر مصیبت تو جلل است؛ «جَلَلٌ» یعنی حقیر. چون مصیبت تو «جلیل» است؛ یعنی عظیم. «وَإِنَّ مُصَابِنَا بِكَ لِحَلِيلٌ وَإِنَّ مَا قَبْلَكَ وَ مَا بَعْدَكَ لِحَلَلٌ»^۵ مصیبت رحلت تو جلیل است و توان فرسا و عظیم؛ ولی مصیبت‌هایی که قبل از مصیبت شما اتفاق افتاد، یا بعد از مصیبت شما رخ می دهد جلل است و حقیر. «آن جلیل است و عظیم، ماسوای او جلل است و حقیر.

در بخش دیگر به رخداد تلخ رحلت رسول اکرم اشاره کرد و به پیغمبر(ص) خطاب کرد: «لَقَدْ خَصَّصْتَنَا حَتَّى صِرْتَنَا مُسَلِّبًا عَمَّنْ سِوَاكَ وَ عَمَّ مَتَّ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً»^۶ مصیبت تو خاص است که باعث تسلی در برابر سایر مصیبت‌هاست. و عمومی است به طوری که همه را در عزایت یکسان عزادار کرد. «هیچ مصیبتی هم‌تای مصیبت تو نیست، و اگر مصیبت‌هایی غیر از مصیبت تو اتفاق بیفتد، ما در پرتو مصیبت تو آن را تحمل می کنیم، چون آن مصیبت‌ها اندک است. جنبه عمومی بودن مصیبت تو آن است که همگان در کنار سفره رحمة للعالمینی تو طرفی بستند. وقتی خدا می فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»^۷ «ما تو را برای همه مردم فرستادیم.» یا بگوید: «رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ»^۸ بنابراین رحلت تو برای جهانیان غمبار است، لذا همگان از این جهت مصیبت زده اند.

درو و ثنای ملائک بر پیامبر(ص)

حضرت امیر(ع) درباره غسل بدن مظهر پیغمبر(ص) فرمود: «لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ وَ مَلَأَ يَهْطُ وَ مَلَأَ يَعْجُجُ»^۹ من متولی غسل پیغمبر(ص) بودم، و فرشتگان مرا در این تغسیل کمک می کردند و در و دیوار خانه ضجه و فریاد می زد. عده ای از ملائکه فرود می

۱. المصباح للكفعمی، ص 535.

۲. نهج البلاغه، خطبه 235.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 340.

۴. برداشت از: مائده/ 48.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، 292.

۶. نهج البلاغه، خطبه 235.

۷. سبا/ 28.

۸. انبیاء/ 107.

۹. نهج البلاغه، خطبه 197.

آمدند، عده ای بالا می رفتند.» «مَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَ كَثْمَهُ مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيَّ وَارِيَاءَهُ فِي ضَرْبِ يَحْيَى؛ من [در تمام این مدت که مشغول غسل بدن مطهر پیغمبر(ص) بودم و حتی بعد از غسل، صدای ضعیف فرشتگان که بر پیغمبر درود می فرستادند از گوشه‌ایم جدا نمی شد. [مرتب من صدای ملائکه را می شنیدم که بر او صلوات می فرستند،] تا اینکه بدن مطهر پیغمبر را به خاک سپردیم.»

در چنین حالتی که وجود مبارک امیرالمؤمنین مشغول تغسیل بدن مطهر است و مرتب ملائکه او را کمک می کنند و بر پیغمبر درود می فرستند؛ امیرالمؤمنین(ع) به پیغمبر عرض کرد: «بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي أُذَكِّرُكَ عِنْدَ رَبِّي، وَاجْعَلْنَا فِي بَلَدِكَ؛^۱ پدر و مادرم فدای تو! [اکنون که به لقای خدا بار یافتی،] ما را در محضر پروردگارت به یاد بیاور؛ و ما را در خاطر خود نگه دار.»

وظیفه مسلمانان پس از ارتحال رسول اکرم(ص) وظیفه ای که امت اسلامی بعد از رحلت پیغمبر(ص) داشته و دارند، همان است که در این بخش از آیات قرآن کریم به آن اشاره شده که: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛^۲ آیا اگر پیامبر بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته تان باز می گردید؟» بالاخره پیامبر از آن جهت که انسان است، هیچ انسانی در جهان ناسوت، ماندنی نیست. و اگر زندگی دنیا ابدی می بود، وسیله هدف می شد که این کار باطلی بود؛ در حالی که زندگی برای رسیدن به جهان آخرت است. چون رحلت آن پیامبر قطعی است همانند دیگران، لذا در این زمینه ذات اقدس إله به امت اسلامی هشدار داد؛ فرمود: مبادا بعد از رحلت آن حضرت به عقب برگردید؛ گرفتار جاهلیت جدید یا جاهلیت کهن و کفر و ارتداد بشوید. بنابراین وظیفه ما همان است که خودش به ما دستور داد: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي؛^۳ من در بین شما دو چیز گرانبها وامی گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم.» خاندانم.» ارتجاع، ارتداد، برگشت به جاهلیت جدید یا جاهلیت کهن؛ همه اینها بر خلاف ره آورد آن حضرت است.

مصیبت پیامبر به قدری سنگین است که بعثت او به همان اندازه سنگین بود اگر بعثت او تجلی اعظم هُوَ الظاهر بود، رحلت او هم تجلی اعظم هُوَ الباطن است. این انسان کامل است که از نشئه ظهور به نشئه غیبت هجرت کرده است و در حقیقت ما غائب از اوئیم، نه او او همه اعمال و شئون ما را می نگرد، اعمال ما بر آن حضرت عرضه می شود.

حسین بن علی(ع)، وارث همه انبیاء سرّ تکریم سالار شهیدان را در زیارت اربعین آن حضرت، از زبان امام صادق(ع) می توان فهمید که وجود مبارک امام ششم رئیس مذهب ما فرمود: روز اربعین که شد حسین بن علی بن ابیطالب را زیارت بکنید. هنگامی که آفتاب برآمد، این زیارتنامه را می خوانید، بعد دو رکعت نماز زیارت می خوانید و حاجت‌های خود را از ذات اقدس اله مسألت می کنید.

در آن زیارت عرض می کنید: خدایا! حسین بن علی بن ابیطالب وارث همه انبیاء است. «أُورِثُهُ مَوَارِثَ الْأَنْبِيَاءِ؛ میراث‌های تمام انبیا را به او دادی.»؛ یعنی هر چه را که آدم داشت، نوح داشت، ابراهیم داشت، موسی داشت، عیسی داشت، انبیاء دیگر(ع) داشتند، تو به حسین بن علی به عنوان ارث اعطا کردی و او هم چون وارث بود، راه انبیاء را طی کرد.

به خدا عرض می کنیم: خدایا! حسین بن علی را وارث انبیاء کردی. هر چه را به انبیاء دادی، به او هم دادی. «فَلَعَدَّرَ الدُّعَاءَ وَ مَتَّحَ النَّصْحَ؛^۴ پس راه عذر آوردن را بست و نصیحت را تمام کرد.» او راه عذر دیگران را بسته است. هیچ کسی نمی تواند عذر بیاورد که من نمی دانستم؛ چون حضرت نامه نوشت، پیام فرستاد، سخنرانی کرد؛ در مدینه و مکه سخنرانی کرد، فاصله سیصد فرسخی مدینه تا کربلا سخنرانی کرد. هیچ کسی نیست که بگوید من نمی دانستم. «فَاعَدَّرَ الدُّعَاءَ»، یعنی در دعوت کردن، در راهنمایی کردن، راه عذر دیگران را بسته است. «وَ مَتَّحَ النَّصْحَ»؛ نصیحت کرد، پند داد، موعظه کرد. آنجا که برهان لازم بود دلیل اقامه کرد، آنجا که پند لازم بود موعظت داد و مانند آن. وقتی دید پند و موعظه اثر نمی کند، خون می خواهد، خون داد. این را وجود مبارک امام ششم فرمود: در اربعین ابی عبدالله به خدا عرض کنید: خدایا! حسین بن علی «بَلَّالَ مُهَجَّتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ رُفْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛ جانش را در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی در

۱. همان، خطبه 235.

۲. آل عمران/ 144.

۳. مستدرک الوسائل، ج3، ص 355.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

گمراهی نجات دهد.»؛ یعنی خون جگرش را داد، خون گلوی خود را داد، خون سر خود را داد، خون آن بچه شیرخوار را داد تا مردم را متدین و عالم کند.

لذا وجود مبارک امام ششم فرمود: روز اربعین که شد، بدانید چرا ما در پیشگاه حسین بن علی خاضعیم. به خدا عرض کنید: خدایا! حسین بن علی نصیحت کرد، سخنرانی کرد، موعظه کرد، نامه نوشت، دستور داد، اثر نکرد. دید هیچ چاره ندارد، فقط خون می خواهد، خون داد. وَ بَدَلَ مَهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَ رُفُوًا عِبَادَكَ؛ «استنقاذ» را معمولاً برای نجات غریق می گویند. می گویند: غریق را، کسی که دارد می سوزد، در آتش غرق است یا در آب غرق است، این را نجات بدهید فرمود: حسین بن علی خون جگرش را داد تا مردم را عالم کند، تزکیه کند.

همین دو کاری که انبیاء می کردند؛ «بُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱ «پیامبر مردم را تزکیه و پاکسازی درونی می کند و کتاب و حکمت را تعلیمشان می نماید.» همین دو کار در زیارت اربعین آمده. انبیاء آمدند مردم را آگاه کنند و تربیت. بعضیها جاهلند، عالم نیستند. بعضی عالمانند؛ ولی عادل نیستند. انبیاء آمدند ما را عالم عادل کنند. «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ یعنی ما را به مسائل دینی مان آشنا کنند، «وَ يُزَكِّيهِمْ»؛ یعنی ما را وارسته کنند. وجود مبارک حسین بن علی هم خون داد تا مردم را از جهالت برهاند و عالم بکند. تا مردم را عادل بکند. هم راه خود را ببینند و طی کنند، هم راه کسی را نبندند. حالا روشن شد که چرا امام عسکری(ع) فرمود: زیارت اربعین یکی از علائم پنج گانه تشیع مؤمنین است.

آیا تو زینب منی؟

خود سید الشهداء فرمود: من قتیل اشکهایم!! آنچه دل را متوجه کربلا می کند، نام مبارک ابی عبدالله و آشنا شدن به آن مصیبت و ریزش اشک است. حالا که اربعین شد، زینب کبری به کربلا رسیده است، زینب کبری همان حرفی را دارد که در روز یازدهم هنگام خداحافظی وقتی این دختر دید زینب کبری در کنار ابن نعش، خیلی بی تابی می کند، گاهی سر به آسمان می کند، گاهی با پیغمبر حرف می زند، گاهی با امیرالمؤمنین حرف می زند. عرض کرد: عمّه، این نعش کی است؟ خود زینب کبری هم از اول به نعش بی سر و پیکر آغشته به خون ابی عبدالله عرض کرد که «أَنْتَ أَخِي وَابْنِ أُمِّي؟» آیا تو برادر منی؟، آیا پسر مادر منی؟ «الآن که به زیارت کربلا بر می گردد، شاید اینچنین بگوید: عرض کند: یا ابا عبدالله! کاری با تو کردند که من تو را نشناختم؛ اما آنقدر مصیبت بر من وارد شد که اگر تو هم مرا ببینی، مرا نمی شناسی! من می گفتم: آیا تو حسین منی؟ تو اگر مرا می بینی، می گویی: آه! تو زینب منی؟ ... اَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

سخنان مقام معظم رهبری

تأکید بر بصیرت همگانی

* بصیرت در هدف، وسیله، شناخت دشمن و موانع پیش روی ملت کاربرد دارد
* هر چه می‌توانید در عمق بخشیدن بصیرت خود تلاش کنید و نگذارید دشمنان از بی بصیرتی سوء استفاده کنند، چرا که دشمن در لباس دوست ظاهر می‌شود.
* ملت ایران با ایستادگی و بصیرت خود ضربات مهلکی بر پیکره دشمنان متحد شرق و غرب و برخی همسایگان بی انصاف که با پول و امکانات به کمک آنها آمده‌اند، وارد کرد.^۱
* علت تأکیدهای مکرر اخیر بر مسئله بصیرت، شرایط کنونی دنیا، و موقعیت استثنایی و ممتاز ایران است؛ زیرا در این شرایط، هرگونه حرکت عمومی، به یک بصیرت عمومی نیاز دارد.^۲
شناخت استکبار

* برای مبارزه با استکبار، مهم‌ترین مسئله، شناخت استکبار است.
استکبار یعنی قدرت، یا قدرتهایی که با امکانات مالی، نظامی و تبلیغاتی خود، در امور داخلی دیگر کشورها و ملتها، دخالت مالکانه می‌کنند.
* تا زمانی که دولت آمریکا از روحیه استکباری خود و تهدید، دست بر ندارد، ملت ایران، فریب سخنان به ظاهر آشتی‌جویانه دولت آمریکا را نخواهد خورد و به هیچ وجه نیز از استقلال، آزادی، منافع ملی و حقوق خود عقب‌نشینی نخواهد کرد.
زمانی که آمریکا از روحیه استکباری و دخالت‌های بیجا در امور ملتها دست بردارد، برای ما دولتی همانند سایر دولتها خواهد بود؛ اما تا هنگامی که آمریکا همچنان به دنبال طمع برگشت به ایران، به عقب‌بردن زمان، و سلطه بر ایران باشد، با هیچ وسیله‌ای نخواهد توانست، ملت ایران را وادار به عقب‌نشینی کند.^۳

پیشرفت جمهوری اسلامی، نتیجه رویارویی با آمریکا

* بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و آشکار شدن قدرت ملت ایران در برچیدن نظام پادشاهی فاسد و وابسته، دولت آمریکا به جای عذرخواهی از ملت ایران و جبران ضربه‌ها و خساراتی که به این ملت زده بود، و حل مسائل، از همان روزهای اول انقلاب اسلامی به طراحی توطئه بر ضد ملت ایران و نظام اسلامی پرداخت و سفارت آمریکا در تهران به مرکز جاسوسی و توطئه بر ضد ایران تبدیل شد. سالهای قبل یکی از وزرای دفاع آمریکا، حرف دل دولتمردان این کشور را زد و خواستار ریشه‌کنی ملت ایران شد و هر کاری هم که توانستند انجام دادند؛ اما امام بزرگوار(ره) و آن مرد استثنایی تاریخ در مقابل آمریکا ایستاد و تأکید کرد، ملت ایران عقب‌نشینی نخواهد کرد و آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. نتیجه این رویارویی، بالندگی هرچه بیش‌تر این ملت، پیشرفت جمهوری اسلامی، و قدرت روز افزون کشور و نظام اسلامی بوده است.^۴
تمامی دیکتاتورهای عالم و متجاوزان به حقوق مردم، دشمن این نظام هستند و ملت ایران 30 سال است که در مقابل این دشمنان ایستادگی می‌کند و نتیجه این چالش، پیشرفت شگفت‌انگیز ملت ما است و این راه ادامه خواهد داشت.^۵

فریب لبخند ظاهری و شعار تغییر را نمی‌خوریم

* هرگاه آمریکاییها لبخند ظاهری زده‌اند، پس از دقت و بررسی مشخص شده، خنجری نیز در پشت خود مخفی کرده‌اند و نیت آنها عوض نشده است.
* اگر یک ملت بزرگ و با تجربه، و مسئولان برگزیده این ملت، فریب چنین لبخندهایی را بخورند، یا باید بسیار ساده لوح، و یا غرق در هوی و هوس باشند، که بخواهند با دشمن سازش کنند
* اگر مسئولان کشور باهوش، مجرب، پخته و دل‌دروغ‌گرو منافع ملت داشته باشند، فریب این لبخندها را نخواهند خورد.
* ایران از همان ابتدا تصمیم گرفت پیش‌دآوری نکند و در عمل شعار «تغییر» را ملاحظه کند؛ اما در این مدت هر چه در عمل دیده شده، خلاف سخنانی بوده که بر زبان جاری شده است.

۱. کیهان، 88/7/16.

۲. همان، 88/8/13.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، 88/7/16.

* آمریکاییها از یک طرف صحبت از مذاکره می کنند؛ اما از طرف دیگر، به تهدیدهای خود ادامه می دهند و می گویند مذاکره باید به نتیجه مورد نظر ما برسد، و اگر نرسد، فلان کار را خواهیم کرد این همان رابطه گرگ و میش است که امام فرمودند، ما این رابطه را نمی خواهیم.^۱

ایستادگی در مقابل متعرضین به حقوق ملت

* در دوره ای که دو ابر قدرت در جهان بود و در دشمنی با جمهوری اسلامی هم اتفاق نظر داشتند، ملت ایران در مقابل آنها ایستاد و هر دو ابرقدرت را به زانو درآورد و این باید درس عبرتی برای آمریکاییها باشد؛ زیرا آمریکا اکنون قدرت آن دوره را ندارد و قدرت نظام اسلامی نیز چندین برابر شده است.

* اگر کسی بخواهد به حقوق ملت ایران تعرض کند، ملت با تمام وجود در مقابل او خواهد ایستاد و او را به زانو در خواهد آورد.^۲

پژوهش و پژوهشگری قرآنی

* جامعه ایران به دلیل فاصله بسیار زیاد با قرآن در دوران طاغوت، عقب ماندگیهایی از لحاظ تدبیر در قرآن و ظهور عملی دستورات قرآن در زندگی فردی و جمعی دارد که باید تلاش شود این عقب ماندگیها برطرف شود.

* تشکیل نظام جمهوری اسلامی در ایران از بزرگ ترین و مهم ترین موارد عمل به قرآن بود که انجام شد و این حقیقت واضح و بدیهی غالباً مورد غفلت قرار می گیرد.

* تشکیل نظام جمهوری اسلامی، بهترین زمینه عملی را برای سازندگی قرآنی بوجود آورده است و باید تلاش شود در این چارچوب، رفتارهای فردی، خانواده، مدیریتی، سازمانی، سیاسی، بین المللی، و رفتارها در مراکز آموزشی، علمی و تحقیقاتی بر اساس اسلام و قرآن شکل گیرد

* جهت گیری پژوهشهای قرآنی باید به سمت عینیت بخشی دستورات قرآن در جامعه و زندگی مردم باشد.

* پژوهنده قرآن باید از نظر روحی و درونی، زمینه پذیرش حقیقت ناب قرآن را داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت ممکن است پژوهش در قرآن، در جهت مخالف آن استفاده شود.

* اگر دل پاکیزه نباشد، نتیجه آن می شود که از قرآن برای کوبیدن اسلام و جمهوری اسلامی و فضائلی که نظام اسلامی در اختیار ما قرار داده است، استفاده شود.

* شیوه و متد علمی استفاده از قرآن در قرآن پژوهی بسیار مهم است و در این زمینه، شیوه علمای دین و فقها در استفاده از آیات و روایات، شیوه ای کاملاً علمی و آزموده شده است.^۳

۱. همان، 88/8/13.

۲. همان.

۳. همان، 88/7/29.

خبرها

ایران از واردات بنزین بی نیاز شد

جمهوری اسلامی ایران با استفاده از تولید بنزین در واحدهای پتروشیمی بندر امام(ره)، بوعلی سینا و برزویه عسلویه به میزان 14 میلیون لیتر در روز، از واردات بنزین بی نیاز شد.

سیدمسعود کاظمی با اشاره به اینکه بهره برداری از این طرحها نشانه دیگری از یأس و ناامیدی دشمنان جمهوری اسلامی ایران برای اعمال محدودیت است، افزود: امکان اعمال محدودیت علیه کشور بسیار ضعیف است و در 30 سال گذشته با وجود آنکه جهان کفر از همه امکانات خود علیه ایران استفاده کرد، کشور قوی تر از همیشه در صحنه بین المللی حضور داشته است.^۱ ایران دغدغه اساسی اسرائیل شده است

روزنامه الخلیج چاپ ابوظبی در تحلیلی نوشت: ایران تبدیل به دغدغه اساسی روزانه برای مقامات رژیم صهیونیستی شده است. به گزارش ایرانا، این روزنامه اماراتی تصریح کرد: ایران نه تنها اسرائیل را به رسمیت نمی شناسد، بلکه مزاحم اعمال سیاستهای این رژیم در منطقه شده است. الخلیج اضافه کرد: نگرانی اسرائیل زمانی بیش تر شد که نفوذ ایران در خاورمیانه رو به تزاید گذاشت. حمایت ایران از نیروهای مقاومت در لبنان و فلسطین و فعالیت‌های هسته ای این کشور، پیوسته مایه نگرانی اسرائیلیها می باشد. این روزنامه اماراتی با بیان اینکه این روزها سخنانی در مورد حمله نظامی اسرائیل به ایران به گوش می رسد، نوشت: اسرائیل آسیب پذیرتر از ایران است؛ زیرا تمام مراکز اقتصادی، تجاری و سیاسی این رژیم در چند کیلومتری یکدیگر قرار گرفته اند و حتی ساکنان این سرزمین در مکان محدودی اسکان دارند. برخلاف ایران که کشوری وسیع است و شهروندان آن محدود به تهران نمی شوند. الخلیج نوشت: ادعای اسرائیل در حمله به ایران کاملاً غیر کارشناسی است.^۲

سازمان ملل متحد: اسرائیل جنایتکار جنگی است

مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت آرا با گزارش گلدستون برای تحقیق درباره جنایات جنگی رژیم صهیونیستی موافقت کرد.

به گزارش خبرگزاریها، 192 عضو مجمع عمومی سازمان ملل با وجود تلاش‌های گسترده سران صهیونیسم و رأی منفی آمریکا با 114 رأی موافق، 44 رأی ممتنع و تنها با 18 رأی مخالف، گزارش گلدستون را تصویب کردند.

با تصویب این گزارش مجمع عمومی از فلسطین و رژیم صهیونیستی می خواهد تا تحقیقاتی را در زمینه ارتکاب جنایات جنگی در نوار غزه براساس آنچه در گزارش گلدستون قید شده به انجام برسانند.

بان کی مون دبیر کل سازمان ملل متحد باید در سه ماه آینده گزارشی را در این باره آماده کند و اگر طرف اسرائیلی همکاری نکند، این گزارش بار دیگر به مجمع عمومی سازمان ملل ارجاع خواهد شد تا برای رسیدگی بیش تر به شورای امنیت برود.

«علی عبدالسلام التریکی» رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تأکید بر نقش شورای امنیت در این مورد گفت که مسائل مربوط به پیگیری اجرای گزارش گلدستون به مجمع عمومی سازمان ملل یا شورای حقوق بشر ارجاع داده خواهد شد.

مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل متحد مانند مصوبات شورای امنیت این سازمان الزام آور نیست؛ اما بنا به گفته کارشناسان، فشارها بر رژیم صهیونیستی برای اجرای تحقیقات در زمینه جنایات جنگی نظامیان خود در جنگ غزه را افزایش می دهد.

این قطعنامه در حالی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید که آمریکا به عنوان هم پیمان اصلی رژیم صهیونیستی به شدت با تصویب این گزارش مخالف بود؛ به نحوی که مجلس نمایندگان آمریکا در اقدامی جانبدارانه و با تصویب درخواستی غیر الزام آور از رئیس جمهور این کشور خواست تا از بررسی گزارش گلدستون در تمامی محافل بین المللی جلوگیری کند «ریچارد گلدستون» رئیس کمیته حقیقت یاب سازمان ملل برای جنگ 22 روزه رژیم صهیونیستی علیه غزه، در گزارش خود تأکید کرد که اسرائیل در جنگ 22 روزه مرتکب جنایات جنگی و حتی جنایت علیه بشریت شده و به طور عمد غیر نظامیان را مورد هدف قرار داده است.^۳ انتقاد شدید پطروس غالی از نفوذ صهیونیسم و غریبها در سازمان ملل

۱. کیهان، 88/8/27.

۲. آفتاب، 88/8/13.

۳. کیهان، 88/8/16.

دبیر کل سابق سازمان ملل از نفوذ و تسلط آمریکا و لابی صهیونیستی در سازمان ملل و شورای امنیت انتقاد کرد.

به گزارش فارس، به نقل از پایگاه خبری «مفکره الاسلام» پطروس غالی، رئیس مجلس ملی حقوق بشر مصر و دبیر کل سابق سازمان ملل گفت: در شورای امنیت سازمان ملل گروه‌های زورگوی اسرائیلی و آمریکایی هستند که فشارهای زیادی را به سازمان ملل وارد می‌کنند که این سلطه‌گری کاملاً مغایر با مصادیق شورای امنیت است. پطروس غالی در انجمن حقوق بین‌الملل مصر که در مورد بحران سازمان ملل برگزار شده بود تأکید کرد: متأسفانه اکنون در این سازمان بین‌المللی اعتبارات سیاسی بر سایر موضوعات غلبه دارد و به عنوان مثال کشورهای آفریقایی و عربی به هیچ وجه نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای ندارند؛ اما در مقابل آمریکا و لابی صهیونیستی هر آنچه می‌خواهند انجام می‌دهند.^۱

30 هزار مادر آمریکایی در ارتش اعزامی به عراق و افغانستان بیش از 30 هزار مادر آمریکایی که برای خدمت در ارتش به عراق و افغانستان ارسال شده‌اند، از مشکلات فراوانی از جمله طلاق رنج می‌برند. علت پیدایش این بحران، مشارکت این زنان در جنگی است که تاکنون علیه عراق و افغانستان ادامه پیدا کرده است. منابع خبری آمریکا در سایت «جنگجویان آمریکایی در عراق و افغانستان» بیان کردند: نسبت زنان مطلقه در ارتش آمریکا در عراق و افغانستان سه برابر نسبت سربازان مردی است که همسران خود را طلاق داده‌اند.

«پاول ریکوف» مدیر این سایت بیان می‌کند: این گزارش حقیقتاً تکان‌دهنده است و معتقدم اغلب آمریکاییها با شنیدن این آمار شگفت‌زده خواهند شد. از سوی دیگر سخنگوی وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) آمار اعلام‌شده در این گزارش را وحشت‌زا توصیف کرد و گفت: این نخستین باری است که چنین آماری به گوشم می‌رسد.

در گزارش بیان شده: زنان، 11 درصد از سربازان ارتش آمریکا در خارج از این کشور را تشکیل می‌دهند. گزارش اشاره دارد بیش از 30 هزار مادر آمریکایی برای خدمت در ارتش به عراق و افغانستان ارسال شده‌اند.

این گزارش افشا نمود حقوق سربازان زن آمریکایی 10 دلار کم‌تر از حقوق سربازان مرد است. در این گزارش مطرح شده ارتش آمریکا به مادرانی که فرزند به دنیا آورده‌اند فقط چهار ماه مرخصی می‌دهد و بعد از گذشت چهار ماه باید به ارتش در مناطق جنگی ملحق شوند. گزارش منتشر شده تأکید می‌کند چنین فرصتی برای یک مادر نظامی اندک است و نمی‌تواند از کودک متولد شده به خوبی مراقبت کند.^۲

عراق را با بهانه‌های پوچ اشغال کردند

مدیر کل آژانس بین‌المللی هسته‌ای، با انتقاد از سیاستهای آمریکا گفت: حمله به عراق که به مرگ صدها هزار عراقی انجامید، با بهانه‌های پوچ آغاز شد.

به گزارش خبرگزاری فارس، «محمد البرادعی» حمله آمریکا به عراق در مارس 2003 (فروردین 1382) را غیر قانونی و مبتنی بر بهانه‌های واهی خواند و گفت: من همیشه نسبت به حمله مصیبت بار به عراق حسرت می‌خورم، چون این حمله با بهانه‌های پوچ و توخالی و بدون کسب مجوز از شورای امنیت سازمان ملل انجام شد.

البرادعی که پیش از ترک منصب خود در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، برای آخرین بار در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی می‌کرد، گفت که بازرسان آژانس انرژی اتمی به هیچ دلیلی در مورد برنامه هسته‌ای عراق مبنی بر تولید سلاح‌های کشتار جمعی دست نیافتند. البرادعی افزود: این در حالی است که در این جنگ، صدها هزار نفر از مردم بی‌گناه عراق جان خود را از دست داده‌اند.^۳

بازار خرید و فروش دختران نوجوان و جوان در عراق!

به گزارش خبرنگار «شبیعه نیوز» پس از اشغال عراق توسط نیروهای غربی و آغاز حملات تروریستی که روزانه موجب شد تعداد زیادی از خانواده‌های عراقی سرپرست خود را از دست دهند و به دنبال آن خراب شدن وضع اقتصادی این مردم به خصوص زنان و دختران بی‌سرپرست، ناهنجاریهای زیادی در این کشور اسلامی بوجود آمد. تن فروشی به دلیل فقر حاکم در این کشور یکی از معزلهای

۱. همان، 88/8/19.

۲. همان، 88/8/27.

۳. همان، 88/8/13.

اساسی در عراق محسوب می‌گردد. سازمان‌های زیرزمینی فحشا نیز از این فرصت به وجود آمده برای خروج زنان و دختران عراقی استفاده کرده و آنان را پس از خروج از عراق جذب بازارهای فحشا در اروپا و دیگر نقاط می‌نمایند.

در این گزارش آمده است: بازار خرید و فروش دختر نیز رونق گرفته است و در برخی نقاط بغداد به صورت علنی انجام می‌گیرد.

وضعیت فعلی عراق این کشور را از لحاظ اخلاقی به یک بحران بزرگ اجتماعی سوق داده است و عدم نظارت دولتمردان عراقی با این معضل، خود باعث گسترش آن گردیده است.^۱ خودکارهای تهدید آمیز اسرائیلی

شرکتهای اسرائیلی مستقر در کردستان عراق، برنامه‌های گسترده‌ای از برای زیر سؤال بردن امنیت جمهوری اسلامی و نیز ایجاد مشکلات خانوادگی و اخلاقی در داخل کشور تدارک دیده‌اند. در این زمینه شرکتهای نظامی، امنیتی و نفتی صهیونیستی به تازگی اقدام به توزیع گسترده خودکاری کرده‌اند که مجهز به آخرین تجهیزات و ابزار پیشرفته جاسوسی و با قابلیت اختلال در زندگی اجتماعی است.

این خودکار که دارای حافظه دیجیتال و رم است، امکان فیلمبرداری و عکاسی و ضبط مکالمات را دارد و برخلاف نمونه‌های پیشین که ظاهری بزرگ و ناموزون داشتند، بسیار ظریف و زیباست. امکان فیلمبرداری این خودکار تا شعاع 100 متری بوده و تا فاصله 30 متری به خوبی صداها را دریافت می‌کند.

این خودکار ضدآب و ضد ضربه که از طریق مرزهای غربی در حال ورود به کشور است، برخلاف بهایش در کشورهای غربی و آسیایی با نازلترین قیمت به ایران قاچاق می‌شود. علاوه بر کاربردهای ضد امنیتی، این خودکار با توجه به قابلیت بالای فیلمبرداری و ضبط صدا در حال تبدیل شدن به معضلی برای خانواده‌هاست، چرا که می‌توان بدون اطلاع افراد از فاصله‌های دور از آنان و خانواده‌شان فیلمبرداری کرده و از آن سوء استفاده‌های اخلاقی کرد.^۲

انتخاب بانوی مسلمان به عنوان نماینده هلند در سازمان ملل متحد دولت هلند در اقدامی بی سابقه یک بانوی مسلمان و محجبه را به عنوان نماینده این کشور در سازمان ملل متحد معرفی کرد. به گزارش ایکن، رادیو «صدای هلند» اعلام کرد که «السا» (Elsa) بانوی مسلمان 21 ساله و فارغ التحصیل رشته حقوق بین الملل از مدرسه عالی آمستردام با کسب اکثریت آرا به عنوان نماینده کشور هلند در سازمان ملل متحد برگزیده شد. در جریان رأی گیری صورت گرفته در شهر «رتردام» به مناسبت بزرگداشت روز سازمان ملل متحد، السا با کسب 1064 رأی موافق در برابر 938 رأی مخالف توانست مسئولیت نمایندگی کشورش در سازمان ملل را به مدت دو سال کسب کند.^۳

اقدام ضد قرآنی رژیم صهیونیستی دکتر زغلول، نویسنده و قرآن پژوه معاصر مصر از اقدام رژیم صهیونیستی در توزیع کتاب تحریف شده درباره قرآن در میان مردم مصر به شدت انتقاد کرد.

پایگاه خبری مفکره الاسلام در این باره نوشت: دکتر «زغلول النجار» نویسنده و قرآن پژوه معاصر از اقدام سفارت رژیم صهیونیستی در مصر در توزیع کتابهای رایگان تحریفی در مورد قرآن کریم در منازل مصر، پرده برداشت.

نجار در جریان مراسم امضای کتاب جدید خود با عنوان «نامه ام به امت» در جمع روزنامه نگاران مصری گفت: این کتاب اسرائیلی با نام «ذریه ابراهیم» به بررسی مقدمه‌ای از تاریخ یهود در مصر می‌پردازد و توسط سفارت رژیم صهیونیستی در قاهره میان مردم توزیع می‌شود.

بنابراین گزارش کتاب ذریه ابراهیم شامل تحریف برخی آیات قرآنی درباره مسلمانان است که به گونه‌ای با تغییر کلمه مسلمانان به بنی اسرائیل کوشیده محبت و تأیید مردم مصر را نسبت به دولت یهود کسب و به اقدامات خصمانه این رژیم علیه ملت فلسطین وجهه‌ای قانونی ببخشد. وی همچنین می‌افزاید: این کتاب نوشته «اوین فایر استون» و آکادمی بین المللی «هاریت روبرت» و کمیته یهودیان آمریکا می‌باشد.

دکتر زغلول از بی توجهی سران مصر به توزیع چنین کتابهایی در میان مردم به شدت انتقاد کرد.^۴

۱. پگاه حوزه، ش 266، آبان 88.

۲. کیهان، 88/8/19.

۳. پگاه حوزه، ش 266، 88/8/16.

۴. کیهان، 88/8/27.

محکومیت کلیسای ساینتولوژی فرانسه به کلاهبرداری دادگاهی در شهر پاریس فرانسه شاخه فرانسوی کلیسای ساینتولوژی را به کلاهبرداری متهم و آن را به پرداخت 400 هزار یورو جریمه محکوم کرد. به گزارش خبرگزاری مهر، این دادگاه، چهار نفر از شش رهبر کلیسای ساینتولوژی را به کلاهبرداری سازمان یافته شده متهم کرد، چرا که این افراد بر اعضای کلیسا جهت پرداخت مبالغ هنگفتی به منظور منافع مالی مشکوک فشار وارد می کردند. این چهار نفر از 10 تا دو سال از فعالیت خود معلق شدند و دو نفر دیگر به پرداخت هزار و دو هزار یورو جریمه شدند. قابل ذکر است که دادستانها خواستار منحل شدن این گروه در فرانسه و در نظر گیری جریمه 2 میلیون یورویی برای آنها شده بودند.^۱

مسواک

علی اصغر دریایی

مسواک نقش مهمی در سلامت بدن ایفا و از مبتلا شدن به بیماریهای گوناگون پیشگیری می کند. همه می دانند که اگر بهداشت دهان و دندان رعایت نشود، سلامت آدمی به خطر می افتد. اگر دندانها فاسد شود یا چرک کند، خرابی و فساد به لثه ها نیز سرایت می کند و به کلی دندانها را نابود و افزون بر این، دهان را بدبو می سازد. در این هنگام است که دهان، محلّ پرورش میکروبهای گوناگون می شود. سپس میکروبهها از راه معده با غذا وارد خون شده، بیماریهای گوناگون را به وجود می آورند و نیز سبب دندان درد، تورم لثه و لوزه ها و غدد زیر فکّ شده، عمل تنفسی و بلع را دچار اشکال می سازند.

از سوی دیگر، میکروبهای یاد شده، لثه را به بیماری «پپوره» مبتلا می کنند. این بیماری افزون بر اینکه به بدن و معده سرایت می کند، ممکن است به بینی و چشم نیز سرایت یابد و به ویژه باعث کم نوری چشم شود و اگر به مفاصل برسد، درد مفاصل تولید کند.^۱

دندانها به طور مستقیم در زیبایی، صحبت کردن، اعمال حیاتی و سلامت شخص دخالت دارند. ماندن ذرات غذا و مواد گلوپیدی (قندها) در لابه لای دندانها و فضای دهان، فرصت مناسبی برای رشد میکروبهها و تشکیل پلاک دندانی (Dental Plaque) است.

پلاک دندانی، توده ای نرم و ژلاتینی از رسوبات و باکتریهای درون آن است که روی مینای دندان و مخاط دهان تشکیل می شود. پلاک دندانی از طریق شست و شوی کامل با مواد شیمیایی، مانند فلوراید و روشهای مکانیکی (خلال، مسواک و نخ دندان) برطرف می شود. حذف پلاک دندانی و مقاوم کردن مینای دندان در مقابل اسید به وسیله فلوراید دو روش مهم در پیشگیری از پوسیدگی دندانهاست.^۲

مسواک زدن، ماساژ ملایمی بر مخاط نرم دهان است و باعث تسریع جریان خون در آن می شود. سه دقیقه پس از مصرف مواد غذایی، می کروبها تجزیه و تخمیر ذرات مانده غذا را شروع می کنند و پس از 20 تا 30 دقیقه، تمام مواد غذایی موجود در محیط دهان را تخمیر می کنند و پس از دو ساعت بوی متعفن این واکنشها متصاعد می شود.^۳

مسواک از منظر روایات

مسواک زدن اختیاری است و در قرآن کریم، یادی از آن به میان نیامده است؛ اما در احادیث بسیاری که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نقل شده است، ایشان به مردم دستور داده اند که حتماً مسواک بزنند و درباره آن تأکید و سفارشهای فراوان کرده اند. از قول رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «لَوْلَا أَنِ اشْتَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لِأَمْرَتُهُمْ بِالتَّوَابِ عِنْدَ وُضُوءِ كُلِّ صَلَاةٍ؛^۴ اگر برای ائمت

سخت نبود، هر آینه دستور می دادم که هنگام هر نماز مسواک بزنند.»

حضرت رضا (ع) از پدراناش از رسول خدا (ص) روایت کرده است: «أَفَوَاهِكُمْ طُرُقٌ مِنْ طُرُقِ رَبِّكُمْ فَتَطْفُوْهَا؛^۵ دهانهای شما راههایی است از راههای [ارتباط] پروردگارتان، پس آن را پاکیزه کنید.» امام صادق (ع) فرمود: «فِي السِّوَاكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً: هُوَ مِنَ السُّنَّةِ وَ مَطَهْرَةٌ لِلْقَمِّ وَ مَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ وَ يَرْضِي الرَّبَّ وَ يَذْهَبُ بِالتَّلْعَمِ وَ يَزِيدُ فِي الْحِفْظِ وَ يُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَ يَذْهَبُ بِالْحَقْرِ وَ يَشُدُّ اللَّثَّةَ وَ يَشْهِي الطَّعَامَ وَ تَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ؛^۶ در مسواک کردن دوازده خاصیت است: مسواک از سنت [رسول خدا (ص)] است و سبب پاکیزگی دهان و روشنایی بینی می شود. پروردگار را خشنود می کند و بلغم را از بین می برد و حافظه را زیاد می نماید. دندانها را سفید می کند و [ثواب] نیکبها را افزایش داده و پوسیدگی دندان را برطرف می سازد و لثه را محکم ساخته و اشتها را به غذا را زیاد می کند و ملائکه با مسواک زدن شادمان می گردند.»

در برخی روایات، از مسواک کردن در حمام نهی شده است؛ چون باعث بیماری دندانها می شود. در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است: «... وَ إِيَّاكَ وَ السِّوَاكَ فِي الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُورِثُ وَبَاءَ الْأَسْنَانِ؛^۷ ... از مسواک زدن در حمام بپرهیزید که آن سبب بیماری دندانهاست.»

۱. پاکیزگی و بهداشت در اسلام، مهدی صانعی، بوستان کتاب، چاپ اول، 1385 ش، ص 135.

۲. اصول خدمات بهداشتی، اذن اله آذرگشسب، لادن، تهران، 1375 ش، ص 186.

۳. الطب الاسلامی بین العقیده و الابداع، سالم مختار، مؤسسه المعارف، بیروت، 1988 م، ص 427.

۴. وسائل الشیعه، حر عاملی، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء الثرات، ج 2، ص 17.

۵. همان.

۶. همان، ج 2، ص 18.

۷. همان، ج 2، ص 26.

همچنین مسواک کردن در مستراح ممنوع اعلام شده است؛ زیرا سبب بدبویی دهان می شود. در حدیثی از امام کاظم(ع) نقل شده است: «... وَ السِّوَاكُ فِي الْخَلَاءِ يُورِثُ الْبَخَرَ ... مسواک زدن در مستراح، موجب شب بدبویی دهان است.»^۱

آنچه در این باره گفتنی است اینکه در برخی از روایات آمده است که پیامبر(ص) مسواک خود را در پارچه ای می پیچید و در شب، بالای سر خود می گذاشت تا هنگام بیدار شدن مسواک کند. چنین به نظر می رسد که این کار از آن رو بوده است که مسواک آن حضرت از آلودگی یا تماس برخی از جنبندگان در امان بماند و این، عمق مقررات اسلامی را ثابت می کند.

جلیبی از امام صادق(ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْأَخْرَةَ أَمَرَ بِوَضُوئِهِ وَ سِوَاكِهِ يُوضَعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مُحَمَّرًا فَيُرْفُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَقُومُ قَيْسَتَاكَ وَ يَتَوَضَّأُ وَ يَصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ...؛ رسول خدا(ص) هنگامی که نماز عشاء آخر را به جا می آورد به [تهیه آب] وضویش دستور می داد [که آماده کنند] و مسواکش بالای سرش گذاشته می شد؛ در حالی که پارچه ای روی آن می افکند؛ آن گاه می خوابید به اندازه ای که خدا می خواست؛ سپس برمی خاست و مسواک می زد و وضو می گرفت و چهار رکعت نماز می گزارد...».

در روایتی آمده است: «پیامبر اکرم(ص) در هر شب، سه بار مسواک می زد؛ یک بار پیش از خواب و یک بار پس از بیدار شدن؛ موقعی که می خواست به عبادت پردازد و یک بار هم پیش از آن که برای ادای نماز صبح، بیرون می رفت.»^۲

پیامبر اکرم(ص) در هر شب، سه بار مسواک می زد؛ یک بار پیش از خواب و یک بار پس از بیدار شدن؛ موقعی که می خواست به عبادت پردازد و یک بار هم پیش از آن که برای ادای نماز صبح، بیرون می رفت

دندان پزشکیان توصیه می کنند که حتماً هر شب پیش از خواب، مسواک بزنید؛ زیرا در آن هنگام دهان بسته و در حال سکون است و هیچ گونه حرکتی ندارد. اگر میکروبی در دهان باشد فعالیت می کند و باعث زیان می شود و همچنین پس از بیدار شدن از خواب، ممکن است بر اثر تنفس و تحرک نداشتن دهان در خواب، میکروبهایی از هوا وارد دهان شده باشند.

مسواک با چوب اراک

چوب اراک، در روایات اسلامی برای مسواک زدن معرفی شده است. صاحب مکارم الاخلاق مرحوم شیخ حسینی بن طبرسی چنین نقل می کند:

«كَانَ النَّبِيُّ(ص) إِذَا اسْتَاكَ اسْتَاكَ عَرَضًا وَ كَانَ(ع) يَسْتَاكُ كُلَّ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَرَّةً قَبْلَ نَوْمِهِ وَ مَرَّةً إِذَا قَامَ مِنْ نَوْمِهِ إِلَى وَرْدِهِ وَ مَرَّةً قَبْلَ خُرُوجِهِ إِلَى صَلَاةِ الصُّبْحِ وَ كَانَ يَسْتَاكُ بِالْأَرَاكِ أَمْرًا بِذَلِكَ جَبْرَيْلُ(ع)؛ پیامبر اکرم(ص) هنگام مسواک کردن، به پهنای دندان (از پایین به بالا) مسواک می

کردند و هر شب سه بار مسواک می نمودند؛ یک بار قبل از خواب، یک بار هنگام بیدار شدن از خواب برای ذکر گفتن و یک بار قبل از خارج شدن برای نماز صبح و همیشه با چوب اراک مسواک می کردند که این مطلب را جبرئیل از او خواسته بود.» چوب اراک از نظر شیمی و دندانپزشکی، آزمایش شده و عالی ترین مسواک برای حذف پلاک دندانی و مقاوم کردن مینای دندان معرفی شده است. وزارت بهداشت کویت با تحقیقات خود این مطلب را تأیید کرده است.^۳

چوب درخت اراک که اسم علمی آن «Salvadora Persica» است، الیافی سلولزی دارد و پس از 3 - 5 دقیقه استفاده به صورت تارهای نازکی باز می شود و قابلیت پاک کردن تمام فواصل بین دندانها را دارد.^۴

تجارب حکما و دانشمندان طب سنتی نیز حاکی از آن است که این چوب، بهترین چوب برای مسواک کردن است.^۵

ترکیبات شیمیایی موجود در چوب درخت اراک عبارت اند از: تانن، کلرید سدیم، بیکربنات سدیم، کلرید پتاسیم، فلوراید، روغنهای معطر، تری متیل آمین، گوگرد، موسیلاژ (لعاب نباتی) و مواد ضد میکروبی.^۶

۱. همان، ج 2، ص 26.

۲. همان، ج 2، ص 21.

۳. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، تهران، 1376 ق، ص 41.

۴. بحارالانوار، مجلسی، اسلامیه، تهران، چ مکرر، ج 73، ص 135.

۵. الموسوعة الطبية الفقهية، احمد محمد کنعان، دارالنفائس، بیروت، چاپ اول، 2000 م، ص 578.

۶. الطب الاسلامی بین العقیدة و الابداع، ص 429.

۷. صیدنه، ابوریحان بیرونی، چاپخانه خرمی، تهران، 1352 ش، ص 75.

وجود مواد آنتی باکتریاتیک در چوب اراک، مانع رشد استریتوکوکها در دهان می شود و از اثرات تخریبی آنها جلوگیری می کند.^۲

فلوراید موجود در چوب اراک، نقش بسیار مهمی در استحکام دندان دارد، به این ترتیب که در ساختمان هیدروکسی آپاتیت $Ca_{10}(PO_4)_6(OH)_2$ به جای OH فلوراید قرار می گیرد و ماده غیر قابل انحلال دی فلور و آپاتیت $Ca_{10}(PO_4)_6F_2$ تشکیل می شود؛ ماده مذکور در مقابل اسید مترشحه از باکتریها مقاومت کرده، دندان را از آسیب اسید حفظ می کند.^۳

تانن موجود در چوب اراک باعث محکم شدن لثه و تحریک خون در آن می شود که به استحکام و شادابی رنگ لثه منتهی می شود. همچنین تانن در زدودن میکروبها و ضد عفونی کردن محیط دهان و دندانها نقش مؤثری دارد.^۴

بنابراین، مسواک چوبی که شارع بر آن تأکید می کند، نه تنها در پاک کردن محیط دهان تأثیرات مکانیکی مناسبی دارد؛ بلکه از نظر ترکیب مواد شیمیایی در حفاظت دندانها مفید است و استفاده کننده را از به کار بردن خمیر دندان بی نیاز می سازد.

حرکت مسواک بنابر تجارب علمی جدید باید از ریشه به طرف تاج دندانها باشد و هیچ گاه نباید به طور افقی مسواک زد؛ چون باعث زخم شدن لثه و ایجاد حفره هایی برای ماندن غذا می شود که زمینه ساز رشد میکروبها و ایجاد عفونت است.

شستن مسواکهای چوبی قبل از استفاده نه تنها در پاکیزگی آن مؤثر است بلکه در نرم ساختن الیاف آن و ممانعت از ایجاد خراش در لثه تأثیر زیادی دارد.

مسواک زدن زبان نیز لازم است و باعث پاک شدن پرزهای چشایی شده، در برطرف کردن بوی بد دهان تأثیر بسزایی خواهد داشت.^۵

۱. الابداعات الطبیة لرسول الانسانی، مختار سالم، مؤسسه المعارف، بیروت، 1995 م، ص 225.

۲. بهداشت اسلامی، مصطفی نورانی، دفتر مرکزی مکتب اهل بیت (ع)، 1369 ش، ص 82.

۳. الابداعات الطبیة لرسول الانسانی، ص 230.

۴. الطب الاسلامی عبر القرون، الفاضل العبید عمر، دارالشواف، المملكة العربیه السعودیه، 1989 م، ص 329.

۵. فلسفه پزشکی احکام، محمد عزیز حسامی، پرتویان، چاپ اول، 1381 ش، ص 46.

حلی المتقین

عبدالکریم پاک نیا

کتاب شریف «حلی المتقین» از جمله منابع معتبری است که علاوه بر عموم مردم، همواره مورد توجه و مراجعه محققین و مبلغین قرار گرفته است. این منبع معتبر شیعه که به زبان فارسی نگاشته شده، و در نوع خود جامع و کامل است، برای تمام اقشار جامعه مفید می باشد. گرچه همه، آن را می شناسند و در هر شهر و روستایی یافت می شود؛ اما توجه به عمق مطالب آن نیاز به باز شناخت دوباره دارد. علامه مجلسی در این اثر، معارف ناب اهل بیت(ع) و بسیاری از آداب و احکام شرعی را با زبان ساده؛ اما مستند و تحقیقی بیان کرده و در دسترس همگان قرار داده است. بر مبلغین گرامی لازم است که آن را همیشه در دسترس داشته و مکرر مراجعه کنند و احادیث آن را همانند نامش، اولاً بر خود و ثانیاً به مردم شناسانده و در جامعه اسلامی همگانی کنند.

در اهمیت این منبع همین بس که علامه بحر العلوم(ره) فرموده است: «ای کاش ثواب تمام تالیفات من در دیوان علامه مجلسی نوشته شود و در عوض ثواب یکی از کتابهای فارسی او (همانند همین کتاب حلی المتقین) که ترجمه متون اخبار اهل بیت(ع) است و در دست همه قرار دارد، در نامه عمل من قرار گیرد.»^۱

مطالب کتاب

ابواب و موضوعات متنوع این کتاب در ارائه آداب و روشهای زندگی فردی و اجتماعی، نشان می دهد که دین مبین اسلام چقدر جامع و دقیق زندگی انسان را مدیریت می کند که از کوچک ترین و کم اهمیت ترین مسائل زندگی تا بزرگ ترین و مهم ترین آن دستور و برنامه دارد. این کتاب به زیباترین شکلی، آداب ارتباط انسانها را در سه محور می آموزد:

1. ارتباط با خود؛

2. ارتباط با خداوند؛

3. ارتباط با دیگران.

ازدواج، تربیت فرزند، آداب مجلس و اماکن عمومی، حقوقهای خویشاوندان، زیر دستان، همسایگان، بی سرپرستان و یتیمان، دوستان، بیماران، نیازمندان، مظلومان، از کار افتادگان، مردگان، حقوق متقابل والدین و فرزندان و زن و شوهر، و... و برخی از آداب و روشهای اجتماعی، بخشهایی از این کتاب را تشکیل می دهد. و همچنین در زمینه آداب فردی موضوعاتی از قبیل: آداب پوشش، آراستگی و آرایش، خوراک و خوردنیها، نظافت و زیبای ظاهری، خوابیدن و استراحت، معالجه، تفریح و ورزش، معماری و آرایش منزل، رفتار با سایر مردم، حیوانات، مسافرت و... نکته ها و رهنمودهای شایان توجهی را از سیره و سخن اهل بیت(ع) به ما می آموزد.

تلخیص و ترجمه

علامه، کتاب «حلی المتقین» را به زبان فارسی، تألیف و در تاریخ 26 ذي الحجة 1081 ق آن را به اتمام رسانده است. و بعد از آن به زبانهای مختلف از جمله: عربی، هندی و اردو نیز ترجمه شده است که به نمونه هایی از این ترجمه ها با اسم مترجم اشاره می کنیم:

ترجمه حلی المتقین به زبان اردو، توسط سید مقبول احمد دهلوی، به نام «تهدیب الاسلام»؛

تحقیق و تعریب توسط شیخ خلیل رزق عاملی؛

تحقیق و تعریب توسط علی عبدالحسین شیبستری؛

گزیده حلی المتقین به نام «مختصر الابواب فی السنن و آداب» توسط شیخ عباس قمی(ره).

«آداب الشریعة» کتابی فارسی است که چکیده حلی المتقین علامه مجلسی می باشد و آن را

ملاً محمد باقر فشارکی اصفهانی تنظیم کرده است.^۲

البته امروزه نسخه های متعددی از کتاب حلی المتقین (علاوه بر ترجمه های متعدد و گزیده ها)، توسط ناشرین مختلف با سبکهای گوناگون چاپ و منتشر می شود و در ردیف پر فروش ترین آثار می باشد. معمولاً کتاب «مناظرات و مکالمات حسینی» با علمای اهل سنت، در آخر این کتاب چاپ می شود که خود یک دوره امام شناسی و دفاع مستند از باورهای شیعه می باشد که در نوع خود بی نظیر است.

۱. فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 413.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ طهرانی، نشر دار الاضواء، بیروت، ج 7، ص 83؛ همان، ج 1، ص 21.

یکی از جدیدترین نسخه‌های آن همراه با زندگی مفصل علامه مجلسی و شرح لغات مشکل و توضیحات و تعلیقات و سایر اضافات توسط انتشارات فرهنگ اهل بیت (ع) در آستانه انتشار می‌باشد.

هدف از تألیف

مؤلف عالیقدر در مقدمه کتاب، هدف از تألیف را چنین بیان می‌کند: «اما بعد، چنین گوید تراب اقدام مؤمنین و خادم طلب علم ائمه طاهرین، محمد باقر بن محمد تقی (حَسْرَةُ اللَّهِ مَعَ مَوَالِيهِ الْمُطَهَّرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) که چون عمده امتیاز بنی نوع انسان از سایر انواع حیوان، تخلق به اخلاق حسنه و تزین به آداب مستحسنة است و به مقتضای حدیث شریف نبوی (ص) که: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»،^۱ تمامی آداب پسندیده و جمیع اخلاق حمیده در شرع انور و دین آن حضرت ظاهر و مبرّیه گردیده و چون مختصری از مکارم اخلاق در کتاب «عین الحیوة» بیان شده بود، جمعی از سالکان مسالك سعادت و ناهجان مناہج متابعت اهل بیت رسالت (ع)، از این ذرّه حقیر التماس نمودند که رساله ای در بیان محاسن آداب، که از طریق مستقیمه ائمه طاهرین (ع) به اسانید معتبره به این قلیل البضاعة رسیده باشد، بر وجه اختصار تحریر نماید و به جهت عموم نفع، نسبت به اهل این دیار، مضامین اخبار را در لباس لغت فارسی قریب الفهم به جلوه درآورد لهذا با ضیق مجال و کثرت اشتغال رعایت حقوق اخوت ایمانی را لازم دانسته و از مقتضای حدیث «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ»^۲ امیدوار گردیده اجابت ملتمس ایشان نموده و بر چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید.» ترتیب کتاب

مؤلف گرانقدر ترتیب کتاب را این گونه آورده است :

باب اول: در آداب لباس پوشیدن.

باب دوم: در آداب حلی و زیور پوشیدن و سرمه کشیدن و در آینه نظر کردن و خضاب کردن.

باب سوم: در آداب خوردن و آشامیدن.

باب چهارم: در فضیلت تزویج و آداب مجامعت و معاشرت زنان و کیفیت تربیت فرزندان و معاشرت ایشان.

باب پنجم: در آداب مسواک کردن و ناخن و شارب گرفتن و سر تراشیدن و شانه کردن و امثال اینها.

باب ششم: در آداب بوی خوش استعمال کردن و گل خوش بویدن و روغن مالیدن.

باب هفتم: در آداب حمام رفتن و دارو کشیدن و امثال آن.

باب هشتم: در آداب خواب رفتن و بیدار شدن و بیت الخلا رفتن.

باب نهم: در آداب حجامت و تنقیه و ذکر بعضی از ادعیه و احراز و خواص بعضی از ادویه و معالجه بعضی از امراض.

باب دهم: در آداب معاشرت مؤمنان و حقوق و اصناف ایشان.

باب یازدهم: در آداب مجالس و سلام و عطسه و مصافحه و معانقه و امثال اینها.

باب دوازدهم: در آداب داخل شدن به خانه و بیرون رفتن از آن.

باب سیزدهم: در آداب سوار شدن و راه رفتن و بازار رفتن و تجارت و زراعت نمودن و چهارپایان نگاه داشتن.

باب چهاردهم: در آداب سفر کردن.

خاتمه: در بیان بعضی از فواید متفرقه.

و هر يك از ابواب را بر دوازده فصل مشتمل ساخت و به کتاب «حلیة المتقین» مسمی گردانید.

جایگاه حلی المتقین

ارزش احادیث

گر چه علامه، سند احادیث این کتاب را به خاطر سهولت عموم مخاطبان به طور صریح ذکر نکرده است؛ اما خود ایشان با ارزیابی دقیق از آنها، ارزش علمی و جایگاه سندی شان را بیان نموده است. او در قالب عباراتی آسان مانند: سند صحیح، سند حسن و سند معتبر، بسیاری از احادیث را رتبه بندی کرده است که برای اهل تحقیق در جای خود ارزش دارد بهره گیری دانشمندان

این اثر ارزشمند از زمان تألیف مورد توجه محافل علمی و مذهبی قرار گرفته است و عموم مردم از آن به عنوان راهنمای زندگی بهره گرفته اند که در میان فقها و محدثین نیز جایگاه ویژه ای یافته است. آنان در آثار خود از مطالب این کتاب بهره گرفته و به این اثر استناد جسته اند. از جمله «ملا

۱. بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفا، ج 67، ص 372.

۲. الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد ابن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ج 2، ص 460.

احمد نراقی» در کتاب "رسائل و مسائل"، سید عبدالحسین لاری در "مجموع الرسائل"، محدث قمی در "غایة القصوی"، سید محسن حکیم در "مستمسک عروة الوثقی" و میرزا محمد تقی آملی در "مصباح الهدی" از این منبع بهره برده اند. مؤلف کتاب

علامه محمد باقر مجلسی(ره) در سال 1037 ق مطابق با حروف ابجد جمله «جامع کتاب بحار الانوار» در شهر اصفهان و در خانواده ای که مهد علم و دانش و تقوا بود به دنیا آمد.^۱ پدرش ملا محمد تقی مجلسی(ره) از علمای بزرگ جهان اسلام و از نظریه پردازان علوم اسلامی و از پیشگامان راستین عرفان و تقوا در روزگار خود به شمار می رفت و دارای تالیفات ارزنده ای است. مادرش نیز دختر «صدر الدین محمد عاشوری»، از پرورش یافتگان خاندان علم و فضیلت بود^۲ در راه کمال

او درس و بحث را در چهار سالگی نزد پدر آغاز کرد. نبوغ سرشارش موجب شد که در چهارده سالگی از فیلسوف بزرگ جهان اسلام جناب ملاصدرا اجازه روایت بگفود. ملا محمد باقر در محضر استادانی چون: علامه حسن علی شوشتری، امیر محمد مؤمن استر آبادی، میرزای جزایری، ملا محسن استر آبادی، ملا محسن فیض کاشانی و ملا صالح مازندرانی، زانوی ادب زد و از خرمن علم و معرفت هر يك خوشه ها چید و برای رسیدن به کمالات علمی و معنوی، در محضر بزرگان علم و ادب و تقوی تلاشهای بی وقفه ای انجام داده و از افکار و عقاید و اندیشه های علمی آنان بهره مند گردید. طولی نکشید که او در اثر این تلاشهای خستگی ناپذیر پدانشهای صرف و نحو، معانی و بیان، لغت و ریاضی، تاریخ و فلسفه، حدیث و رجال، درایه و اصول، فقه و کلام احاطه کامل پیدا کرد.

موقعیت علمی

علامه مجلسی در علوم مختلف اسلامی آنچنان شهرتی دارد که محتاج هیچ بیان و توضیحی نیست. نام او چون آفتابی بر آسمان فقاقت و اجتهاد می درخشد. وی از جمله دانشمندانی است که در علوم مختلف اسلامی مانند: تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد عصر بود. نگاهی اجمالی به مجموعه عظیم «بحار الأنوار» این نکته را به خوبی آشکار می سازد. این علوم در کنار علوم عقلی همچون: فلسفه، منطق، ریاضیات، ادبیات، لغت، جغرافیا، طب، نجوم و علوم غریبه از او شخصیتی ممتاز و بی نظیر ساخته است. نظری گذرا به «کتاب السماء و العالم» در «بحار الأنوار» این جامعیت را به خوبی نمایان می سازد.

برخی، علامه مجلسی را در طول تاریخ اسلامی از حیث جامعیت در علوم و فنون گوناگون بی نظیر دانسته اند. علامه، ریزینی و نکته سنج های بسیار مهم، علمی و فنی پیرامون روایات مشکل دارد. بیانهای علامه در ذیل آیات و روایات در کتاب ارزشمند «بحار الانوار»، بسیار دقیق و زیبا است و کم تر می توان در آنها خطا و اشتباهی یافت. علامه مجلسی، علاوه بر علوم چون روایات اهل بیت(ع)، در فقه نیز تبحری بالا داشته است. بیش از يك هزار نفر از طلاب و دانش پژوهان مشتاق و مستعد، از محضر پر فیض علامه مجلسی استفاده نموده و از محضر وی اجازه هاکی نیز دریافت کرده اند.^۳ برخی از شاگردان علامه عبارتند از:

حاج محمد اردبیلی؛ مؤلف کتاب مشهور «جامع الروايات».

سید علی خان مدنی؛ مؤلف «ریاض السالکین» (شرح صحیفه سجادیه(ع)).

سید نعمت الله جزائری؛ که چند سال، روز و شب در محضر علامه مجلسی حضور داشته است. علامه مجلسی در طول عمر با برکت خویش که حدود 73 سال (1037 تا 1110 ق) طول کشید، بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی به رشته تحریر در آورد.

او دانشمندی زمان شناس بود و نسبت به نیاز فرهنگی مردم زمان خود، دست به تالیف کتابهای گوناگون می زد. گاهی احساس می کرد مردم به علم نجوم نیازمندند، کتاب «اختیارات» را می نوشت. هنگامی که ارتباط مردم و خداوند متعال را کم رنگ می دید، کتاب توحیدی و اخلاقی «عین الحیاة» را به جامعه عرضه می کرد. به ندرت می توان خانه ای از شیعیان را یافت که در آن کتابی

۱. أعيان الشيعة، سید محسن امین، نشر دار التعارف، ج 9، ص 182؛ ریحانة الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج 5، ص 196.

۲. الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 151.

۳. گلشن ابرار، جمعی از نویسندگان، نشر معروف، ج 1، ص 250.

۴. أعيان الشيعة، ج 9، ص 183.

(فارسی یا عربی) از علامه مجلسی نباشد. او با تألیفات فارسی خود نشان داد که در قید مقامات علمی نیست؛ بلکه برای هدایت مردم باید به زبان آنان سخن گفت. علامه از دانشمندان عامل و عارفی است که خود را به زیباترین سجایای اخلاقی آراسته و به عنوان رهبری الهی مورد توجه جامعه خود قرار گرفته بود.

مبلغ متنفذ

علامه مجلسی(ره) در میان مردم از نفوذ بی‌سابقه‌ای برخوردار بود. او با علم سرشار و نفوذ معنوی و بیان سحرانگیز خود مردم را از میخانه و قهوه‌خانه‌ها به مساجد کشاند و در عهد او مساجد از رونق خاصی برخوردار بودند. خصوصاً در ماه مبارک رمضان و شبهای قدر جمعیت بی‌سابقه‌ای به مساجد روی می‌آوردند. سید نعمت الله جزایری می‌گوید: «هنگامی که در مسجد جامع اصفهان مردم را موعظه می‌کرد، هیچ کس فصیح تر و خوش کلام تر از او ندیدم. حدیثی که شب مطالعه می‌کردم، چون صبح از او می‌شنیدم، چنان بیان می‌کرد که گویی هرگز آن را نشنیده‌ام.»^۱

علامه در سلاطین صفوی نیز نفوذ بالایی داشت. او که سیاستمداری مقتدر بود، با تدبیر خویش در زمان سلاطین بی‌کفایت صفوی، کشور را از حمله و تجاوز دشمنان حفظ نمود. دقیقاً پس از وفات علامه مجلسی بود که کشور دچار هرج و مرج شد و افغانها به ایران حمله کردند و حکومت صفویه را سرنگون نمودند. او با استفاده از اقتدار اجتماعی و سیاسی خویش بسیاری از نسخه‌های کمیاب کتب قدما را استنساخ کرد و میراث عظیمی از تشیع را از نابودی نجات داد.

موعظه به حکمرانان

علامه (ره) در راستای عمل به این آیه شریفه که می‌فوماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^۲؛ «ای پیامبر بگو: شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید؛ سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما [محمد] هیچ گونه جنونی ندارد. او فقط بیم‌دهنده شما در برابر عذاب شدید [الهی] است!» خود را موظف می‌دانست که در راه خدا قیام کند و دستورات دین الهی را حتی به پادشاهان تبلیغ نماید.

شاه عباس دوم در مجلس تاجگذاری بود که علامه از او خواست شراب خواری و فروش آن و برخی اعمال منکر دیگر ممنوع شود. او نیز به توصیه‌های علامه عمل کرد؛ اما رفته رفته، چون دیگر شاهان آلوده شراب و... شد.

از منظر اهل نظر

سید محسن امین:

«ملا محمد باقر اصفهانی معروف به مجلسی ثانی، فرزند ملا محمد تقی (مجلسی اول)، از عالمان موفقی است که در عالم اسلام کسی به درجه توفیقات ایشان نائل نگشته است. خدمات علامه به مذهب تشیع به حدی است که عالم متعصب اهل سنت «عبد العزیز دهلوی» صاحب «التحفة الاثني عشرية في الرد علی الامامية» گفته است: اگر شیعیان را مجلسی مذهب بنامند جا دارد؛ زیرا این مرد در رونق این مذهب نقش به‌سزایی داشته است.»^۳

شیخ حر عاملی:

«آقا محمد باقر مجلسی عالم فاضل، محقق ماهر، علامه مدقق، اندیشمند فقیه، متکلم برجسته، محدث مورد اعتماد، در بر دارنده محاسن و فضائل، استاد جلیل القدر و عظیم الشأن، دارای تالیفات بسیار و سودمند است. کتاب «بحار الأنوار في أخبار الأئمة الأطهار»، کتاب «جلاء العیون»، کتاب «حیة القلوب»، کتاب «عین الحیة»، کتاب «مشکاة الأنوار» و کتاب «حلیة المتقین»، از آثار

اوست.»^۴

امام خمینی(ره):

۱. همان.

۲. سبأ 46.

۳. أعيان الشيعة، ج 9، ص 183.

۴. أمل الأمل، شیخ حر عاملی، مكتبة الأندلس، بغداد، ج 2، ص 248.

امام، همکاری علامه مجلسی را با سلاطین عصر، برای کنترل زمامداران دانسته است و می فرماید: «مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه بود، صفویه را آخوند کرد؛ نه خودش را صفویه کرد! آنها را کشاند توی مدرسه و توی علم و توی دانش و اینها، تا آن اندازه‌ای که البته توانستند.»^۱
رحلت

علامه مجلسی پس از عمری خدمت به دین مبین اسلام و ارائه خدمات بی نظیر برای امت اسلام، در شب 27 رمضان سال 1110 ق در شهر اصفهان دیده از جهان فرو بست و در همان جا مدفون گردید و جهان از فیض وجود این عالم گرانمایه محروم شد.

۱. صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی، نشر مؤسسه تنظیم آثار امام، تهران، 1379، ج8، ص437.